

دفترهای بنیاد

دوره جدید / سال اول / شماره ۲ / مرداد ۱۴۰۰

رو به کدام قبله؟

نقد و بررسی آثار شریعتی پیرامون قیام امام حسین^(ع)

مجموعه مقالات و گفتارهایی از

محمد اسفندیاری / محسن حسام‌مظاهری / پرویز خرسند

آرمان ذاکری / عبدالکریم سروش / احسان شریعتی

سارا شریعتی / سوسن شریعتی / علی‌اشرف فتحی / حسن محدثی

دفترهای بنیاد

دوره جدید / شماره ۲ / مرداد ۱۴۰۰

زیر نظر بنیاد فرهنگی شریعتی

طراحی و صفحه‌آرایی: فواد آرام‌راد

www.drshariati.org

@ [instagram.com/drshariati](https://www.instagram.com/drshariati)

✉ t.me/shariatifoundation

❖ بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی

بنیاد فرهنگی شریعتی بر آن است که طی سلسله دفترهایی، پرونده‌های ویژه‌ای را پیرامون نسبت اندیشه شریعتی و حوزه‌های مختلف تفکر و مسائل دوران انتشار دهد. هدف از انتشار این دفاتر عبارت است از:

۱. باز نشر مهم‌ترین مقالات، نشست‌ها و تولیدات فکری که در طی دو دهه اخیر انتشار یافته‌اند و مراجعه دوباره به آنها نشان دهنده تداوم ایده‌هایی است که چهل سال پس از شریعتی همچنان مطرح و مناقشه برانگیز است. ۲۰. ضرورت تجمیع و دسته‌بندی موضوعی مقالات آرشیوی به قصد انسجام بخشی و طرح افکنی مباحث در جامعه فکری ما. ۳۰. طرح مباحث جدید با انجام مصاحبه‌ها و برگزاری نشست‌های حول مباحث فکری و اجتماعی روز.

تاکنون سه جلد از دفاتر بنیاد تحت عنوان، در حاشیه متن (۱۳۷۹)، خودکاوای ملی در عصر جهانی شدن (۱۳۸۱) و دین و ایدئولوژی (۱۳۸۵) انتشار یافته‌اند. انتشار دفترهای بنیاد در دوره جدید به شکل منظم و الکترونیک پی گرفته خواهد شد.



دفترهای بنیاد

رو به کدام قبله؟

(نقد و بررسی آثار شریعتی پیرامون قیام امام حسین (ع))

درباره‌ی طرح روی جلد: طرح سیاه‌رنگی - که شامل چند فلش و یک فلش در جهت معکوس است - ایده‌ی شریعتی برای نوبت بعدی چاپ کتاب حج بوده است که در نهایت با تغییراتی در اولین نسخه‌ی مجموعه آثار شماره ۶ (حج) در ایران، منتشر می‌شود. این طرح مرتبط با جمله‌ای از شریعتی در کتاب «شهادت» است: «حسین یک درس بزرگتر از شهادتش هم به ما داده است و آن نیمه تمام گذاشتن حج و به سوی شهادت رفتن است.»

شریعتی پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۳ و آغاز سخنرانی‌های خود در حسینیه ارشاد و دانشگاه‌های سراسری (تهران، مشهد، آبادان، اهواز و...) تا پایان زندگی‌اش در سال ۱۳۵۶، پنج عنوان سخنرانی پیرامون قیام امام حسین، فلسفه شهادت و حادثه عاشورا داشته است. اولین بار در سال ۱۳۴۹، حسین وارث آدم را می‌نویسد و سه نوبت آن را در حسینیه ارشاد قرائت می‌کند و آخرین بار، نوشته‌ای در باره «حر» در سال ۵۵ که در منزل محمد همایون و در حضور جمع خوانده شده است. او حدود ۱۴ عنوان سخنرانی در باره امام علی، دو عنوان در باره امام سجاد و فلسفه نیایش، در باره ابراهیم (میعاد با ابراهیم)، در باره پیامبر (سیمای محمد، محمد می‌میرد، از هجرت تا وفات و... کتاب اسلام شناسی ۳۰ و...) در باره فاطمه، استراتژی امامیه (شیعه یک حزب تمام) سخنرانی و نوشته دارد و همگی در همین بازه زمانی اما بی‌تردید بیشترین بازتاب‌ها در همان سال‌ها و تا به امروز مربوط به دو اثر «شهادت» و «پس از شهادت» و «حسین وارث آدم» است؛ چه به عنوان آثار بسیج‌کننده و تأثیرگذار در میان جوانان دهه پنجاه و دهه شصت (در جبهه و خیابان) و چه به عنوان آثاری تقلیل‌دهنده که کاربرد دین را به وجه مبارزاتی و عملی آن محدود ساخته‌اند... تردیدی نیست که این ۵ عنوان و به خصوص کتاب «شهادت» (اسفند ۱۳۵۰) در آغاز انقلاب در تیراژ صد هزار تکثیر می‌شده و برخی از جملات این سخنرانی بر سر در بسیاری از وصیت‌نامه‌های جوانان جنگ و نیز مخالفین نظام برآمده از انقلاب می‌نشسته است. پرسش این بوده و هست که آیا بازتاب وسیع این آثار را باید به دلیل همسویی با رادیکالیزه شدن فضای مبارزاتی در آغاز دهه پنجاه دانست یا به دلیل جایگاه ویژه امام حسین در جامعه ما و در میان شیعیان...؟ مسلم آن است که هنوز محتوای این آثار موضوع تحلیل و نقد است و در کنار موضوعاتی چون «بازگشت به خویش»، «ایدئولوژیک کردن دین»، «انقلاب یا رفم»، از پرونده‌های همواره گشوده‌ی مربوط به «شریعتی متهم» است.

- استراتژی برای تغییر یا مبارزه آگاهی بخش

حسین وارث آدم / ۸

شهادت / ۹

پس از شهادت / ۱۰

نقش انقلابی یاد و یادآور / ۱۱

خر / ۱۱

- حسین شریعتی: اسطوره یا تاریخ؟

رو به کدام قبله؟ / ۲۲

سوسن شریعتی

شهادت برای زندگی / ۳۰

گفت و گویا احسان شریعتی

شریعتی اسلام را در همه اعصار سرخ می‌داند / ۳۸

حسن محدثی

نقش انقلابی یاد و یادآور / ۵۰

سارا شریعتی

عقلانیت و شهادت / ۶۶

عبدالکریم سروش

شهید همه اعصار (هابیل و قابیل) / ۸۲

پرویز خرسند

- پنجاه سال پس از «شهادت»

نقد و بررسی کتاب «شهید جاوید» / ۹۲

علی اشرف فتحی

چرا «شهید جاوید» اهمیت دارد؟ / ۱۰۲

محسن حسام‌مظاهری

با کدامین هدف امام حسین (ع) به کربلا رفت؟ / ۱۱۰

محمد اسفندیاری

کتاب‌های منتشر شده درباره‌ی دیدگاه شریعتی / ۱۱۶

نقد و بررسی کتاب «نهضت امام حسین و قیام کربلا» / ۱۱۸

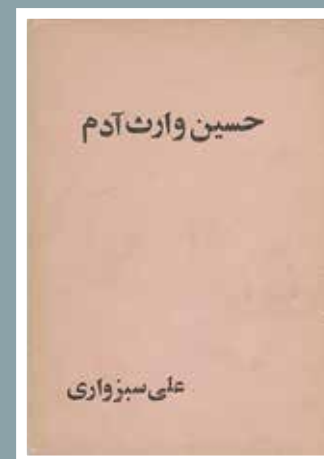
آرمان ذاکری

پایان‌نامه‌های مرتبط در دانشگاه‌های کشور / ۱۲۴

کتاب‌های شریعتی به زبان‌های دیگر / ۱۲۵

استراتژی برای تغییر
یا مبارزه آگاهی بخش

تار



حسین وارث آدم

■ زمان: ۳ اردیبهشت ۱۳۵۰

(۲۸ صفر ۱۳۹۱)

■ مکان: حسینی‌ی ارشاد

نام دیگر: میراث آدم

معادل مکتوب: تاکنون به چاپ نرسیده است.

چکیده: حسین وارث آدم تفسیری است فلسفی از تاریخ، با نگاهی تازه به واقعه‌ی عاشورا و بازخوانی زیارت وارث.

کتاب حسین وارث آدم در سال ۱۳۴۹ نوشته شده است. این متن پس از آغاز سخنرانی‌های شریعتی در حسینی‌ی ارشاد در سه نوبت توسط شریعتی روخوانی

شده است. این اولین نوبت است که شریعتی این متن مکتوب را روخوانی می‌کند و البته با اظهاراتی به عنوان مقدمه. رحلت حضرت رسول، شهادت امام حسن و اولین سالگرد فوت آقای شاهچراغی از بنیان گذاران حسینی‌ی ارشاد بهانه‌ای بوده است برای ارائه این متن مکتوب. *این سخنرانی با درس دوم تاریخ و شناخت ادیان هم‌زمان است. *در اسناد ساواک ۵ اردیبهشت ذکر شده است.

■ زمان: ۲۸ خرداد ۱۳۵۰

(۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۹۲)

■ مکان: حسینی‌ی ارشاد

معادل مکتوب: مجموعه آثار ۱۷ (ضمیمه)

*این سخنرانی هم‌زمان با درس ششم تاریخ ادیان ایراد شده و شریعتی از اینکه برای دومین بار است که متنی را روخوانی می‌کند سخن می‌گوید. (بار اول در اردیبهشت همین سال به مناسبت سالگرد مرگ شاهچراغی، از بنیانگذاران حسینی‌ی ارشاد، این متن مکتوب خوانده شده است) این متن، توسط دست اندرکاران «دفتر تدوین و تنظیم آثار»، جانشین درس ۱۸ اسلام‌شناسی تلقی

گشته (بنا بر خاطرات شاگردان شریعتی) و از همین رو در ضمیمه اسلام‌شناسی هندسی (م. ۱۷) به چاپ رسیده است. حال آنکه تاریخ این سخنرانی یکسال قبل از تاریخ درس ۱۸ اسلام‌شناسی (۲ تیر ۱۳۵۱) ذکر شده و نمی‌تواند جانشین آن درس باشد. توضیح دفتر تدوین این است که شریعتی به دلیل غیبت دانشجویان و قلیل بودن تعداد حضار تصمیم می‌گیرد به جای سیرطبعی کلاس این متن را برای بار دوم روخوانی کند. اما چنین پیدا است که دلیل دیگری برای این تکرار وجود داشته و به سیرکلاس‌های اسلام‌شناسی ربطی ندارد. *برخی اسناد از سخنرانی «حسین وارث آدم» در دانشکده پلی تکنیک نیز سخن گفته‌اند. اما در این سخنرانی هیچ اشاره‌ای به محیط دانشگاه نیست و به نظر می‌آید که شریعتی با مخاطب‌های همیشگی کلاس‌های حسینی‌ی ارشاد سخن می‌گوید.

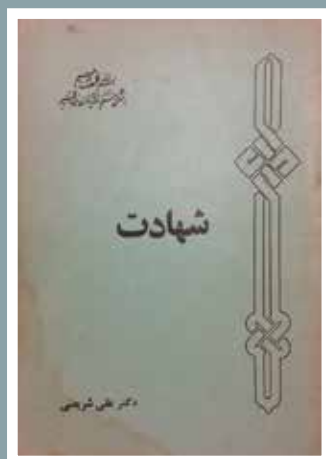
■ زمان: ۷ اسفند ۱۳۵۰

■ مکان: حسینی‌ی ارشاد

معادل مکتوب: مجموعه آثار ۱۹

*این سخنرانی برای سومین بار در ظهر عاشورای ۱۳۹۲ (۷ اسفند ۱۳۵۰) و در حسینی‌ی ارشاد ایراد شده و قرائت متن مکتوبی است که شریعتی در سال ۴۹ نوشته بوده و پیش از این در دو نوبت در

حسینی‌ی ارشاد با مقدمه‌هایی متفاوت روخوانی کرده است. چنین پیدا است که شریعتی قبل از سخنرانی «پس از شهادت» که در شب همان روز در مسجد نارمک ایراد می‌کند، این متن را نیز ظهر در حسینی‌ی ارشاد مخاطبان می‌خواند. *براساس متن مکتوب.



شهادت

■ زمان: ۶ اسفند ۱۳۵۰

■ مکان: حسینی‌ی ارشاد

معادل مکتوب: مجموعه آثار ۱۹

چکیده: شریعتی در این سخنرانی که در تاسوعا ایراد شده است، حادثه‌ی

عاشورای سال ۶۰ هجری در کربلا را نماد نه گفتن به نظام غاصبی می‌داند که با ادعای میراث‌داری بر قدرت نشسته است و از همین رو انتخاب شهادت را از سوی امام حسین به قصد افشا کردن غصب و نشان دادن حقیقت و به قصد تضمین حیات یک ملت تفسیر می‌کند.

*این سخنرانی به روایت کتاب «شریعتی به روایت اسناد ساواک» در ساعت ۱۰ صبح ۶ اسفند ۱۳۵۰ مصادف با روز تاسوعا ایراد گردیده است. تعداد شرکت‌کنندگان در این مراسم دو هزار نفر گزارش شده. یکی از بانوان شرکت‌کننده شروع به خواندن اعلامیه‌ای از نهضت آزادی می‌کند که متعاقب این جریان عده‌ای از جوانان شعارهایی با مضمون درود بر نهضت آزادی، درود بر احمد رضایی و درود بر خمینی می‌دهند و مسئولان حسینیّه مجبور می‌شوند جمعیت را دعوت به آرامش کنند. (ص ۴۳۴)

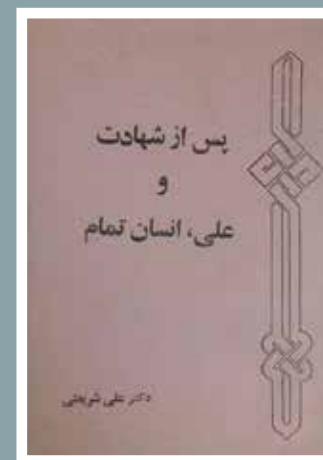
پس از شهادت

- زمان: ۷ اسفند ۱۳۵۰
- مکان: مسجد نارمک

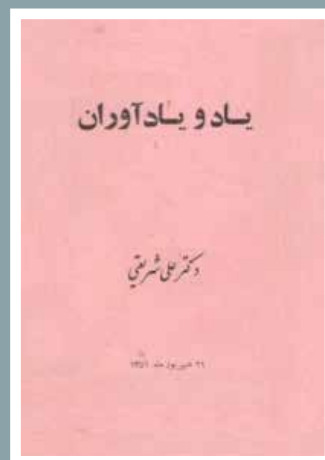
معادل مکتوب: مجموعه آثار ۱۹ چکیده: در مورد سخنرانی «پس از شهادت» از دو نسبت مستقیم با مبارزات

چریکی آن ایام در خاطرات سخن گفته می‌شود: مرگ احمد رضایی در بهمن ۱۳۵۰ که در پی تعقیب و گریز با مأموران ساواک با سیانور به زندگی خود پایان داد؛ مجاهدی که گفته می‌شود به حسینیّه‌ی ارشاد رفت و آمد داشته (خاطرات دکتر کاظم سامی) و نیز اعدام برادران احمدزاده که در ۱۱ اسفند (چهار روز پس از این سخنرانی) در تپه‌های زندان اوین صورت می‌گیرد و به دلیل نزدیکی شریعتی به خانواده‌ی احمدزاده و پدر این دو چریک، به شدت تحت تأثیر این وقایع بوده است. (اطلاع قبلی از احتمال اعدام)

بنا بر گزارش اسناد ساواک در پایان این سخنرانی تظاهرات باشکوهی توسط حاضران در مسجد برپا می‌شود و جلسه با دستگیری تعداد وسیعی از حاضران به پایان



می‌رسد. قبل از شریعتی کسی سخنرانی می‌کند. شریعتی از ساعت هشت و نیم شب سخنرانی‌اش را آغاز می‌کند و به مدت نیم ساعت، سخن می‌گوید. پس از سخنرانی و هنگام خروج چراغ‌ها خاموش می‌شوند و عده‌ای حدود دویست نفر و اکثراً جوان شعار می‌دادند: «ما به شهدا ملحق می‌شویم» و با دخالت پلیس و مردم در ساعت ۲۲ جمعیت پراکنده می‌شوند (شریعتی به روایت اسناد ساواک، جلد اول - ص ۴۴۱).



نقش انقلابی یاد و یادآوران

- زمان: ۲۰-۲۱ شهریور ۱۳۵۱
- مکان: حسینیّه‌ی ارشاد

نام دیگر: «ذکر و ذاکرین»

معادل مکتوب: مجموعه آثار ۷

چکیده: «نقش انقلابی یاد و یادآوران» با نام «ذکر و ذاکرین» نیز شناخته شده است. شریعتی در این کنفرانس به نقش و اهمیت حافظه و یادآوری در زمانه‌ای که امکان به ثبت رساندن تاریخ سرکوب‌شدگان و ستم‌های تاریخی نیست، تکیه می‌کند. پراتیک یادآوری دیروز نوعی مقاومت در برابر فراموشی و سکوت است. با این مقدمه به سراغ عاشورا و قیام امام حسین می‌رود و به نقش سوگ در تاریخ شیعه می‌پردازد و این تذکر که پس از صفویه سوگ باید بدل به شناخت شود.

*این سخنرانی در درویش‌متوالی در روزهای ۲۰ و ۲۱ شهریور ۵۱ ایراد گردیده است.

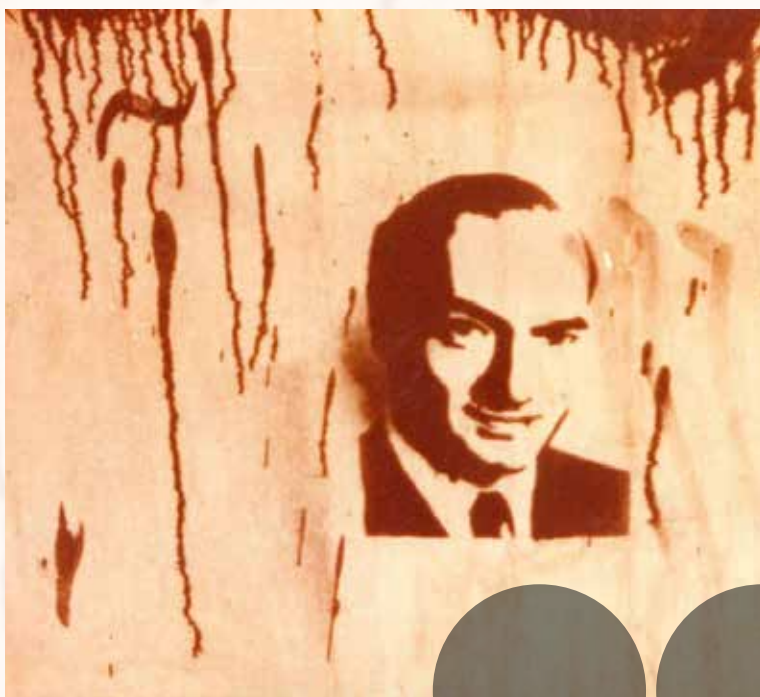
*با حضور ۱۲۰۰ نفر (به روایت اسناد ساواک - جلد دوم - ص ۷۴)

*این متن توسط شریعتی ویراستاری و حک و اصلاح شده است.

خبر

- زمان: ۱۰ دی ۱۳۵۵ (عاشورا)
- مکان: تهران، منزل محمد همایون (بنیان‌گذار حسینیّه‌ی ارشاد)

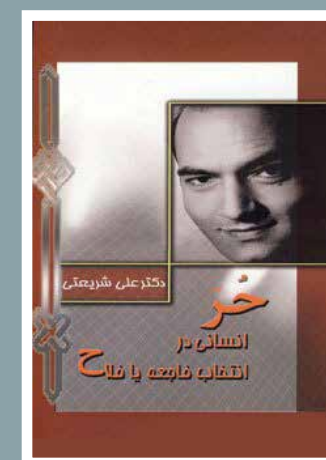
نام دیگر: انسانی در انتخاب فاجعه یا فلاح
معادل مکتوب: مجموعه آثار ۲

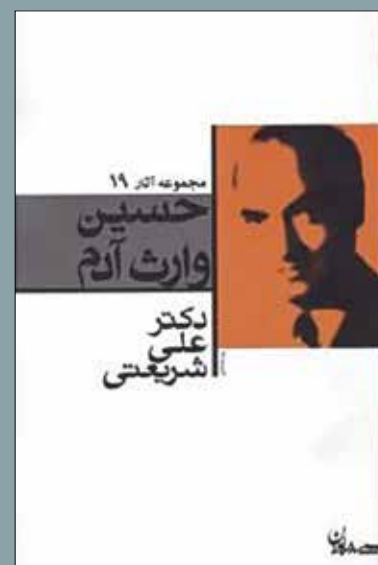
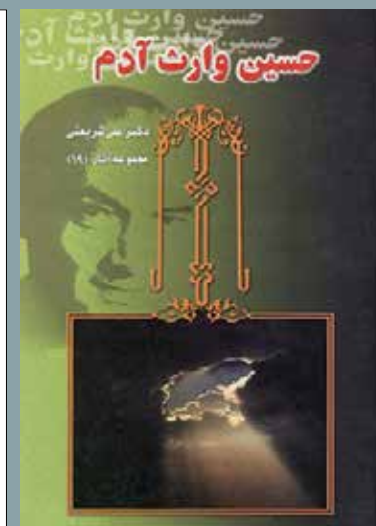
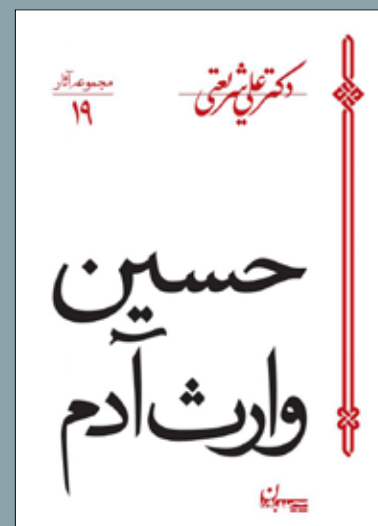
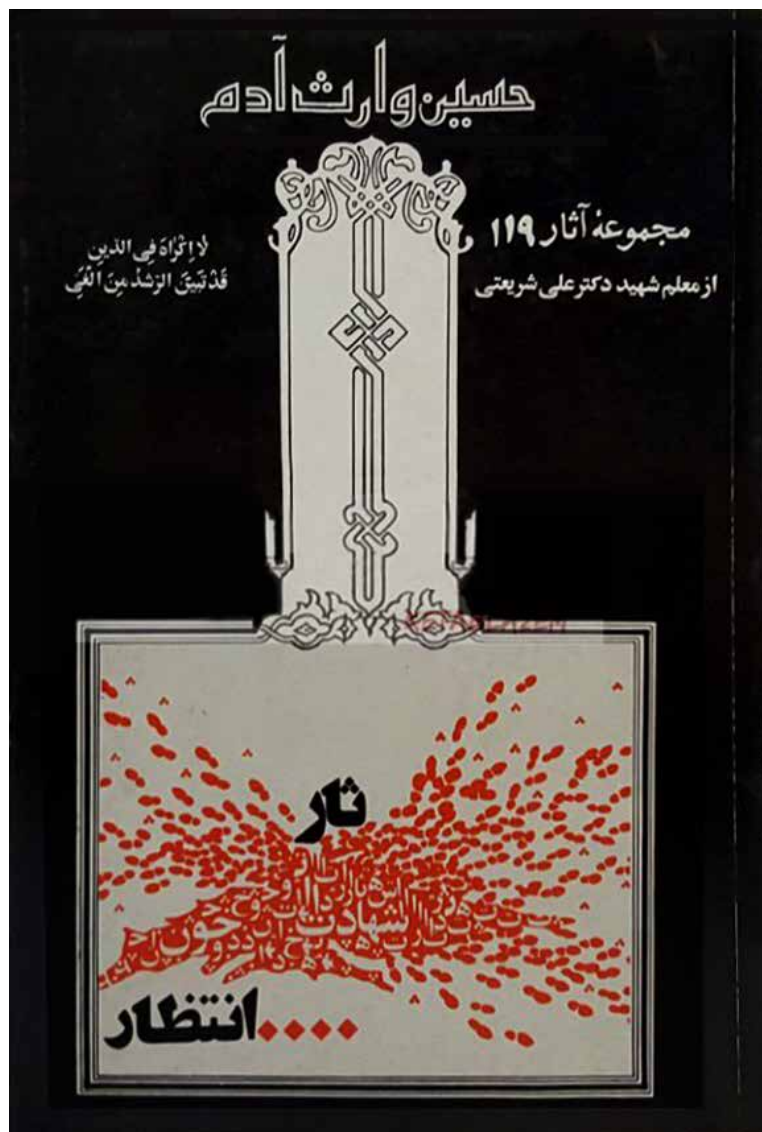


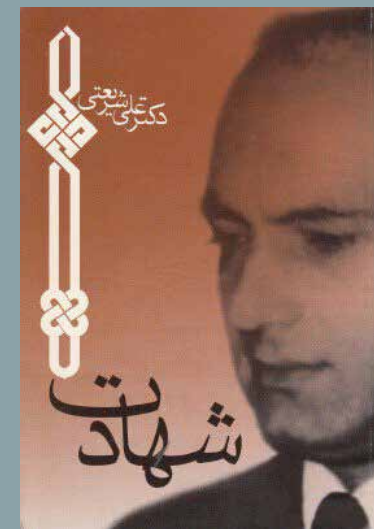
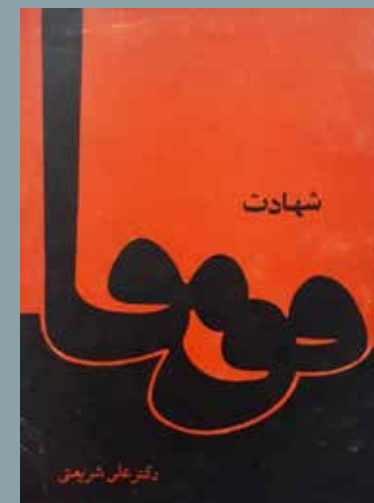
هر انقلابی دو چهره دارد: چهره اول: «خون»، چهره دوم: «پیام». و شهید یعنی حاضر! کسانی که مرگ سرخ را به دست خویش - به عنوان نشان دادن عشق خویش به حقیقتی که دارد می‌میرد و به عنوان تنها سلاح برای جهاد در راه ارزش‌های بزرگی که دارد مسخ می‌شود - انتخاب می‌کنند شهیدند، حی و حاضر و شاهد و ناظرند، نه تنها در پیشگاه خدا که در پیشگاه خلق نیز و در هر عصری و قرنی و هر زمان و زمینی.

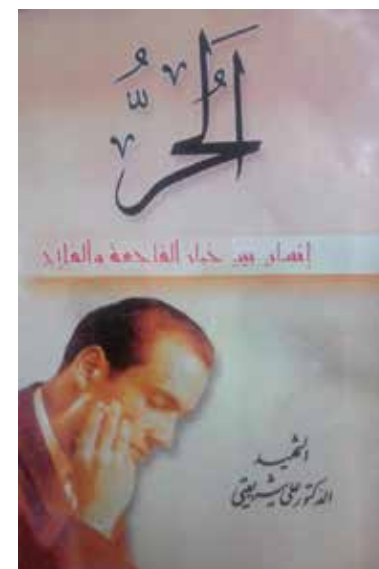
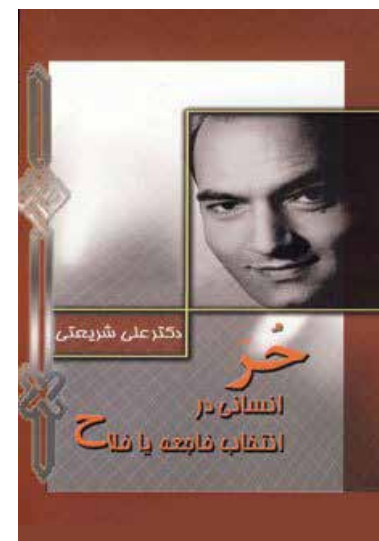
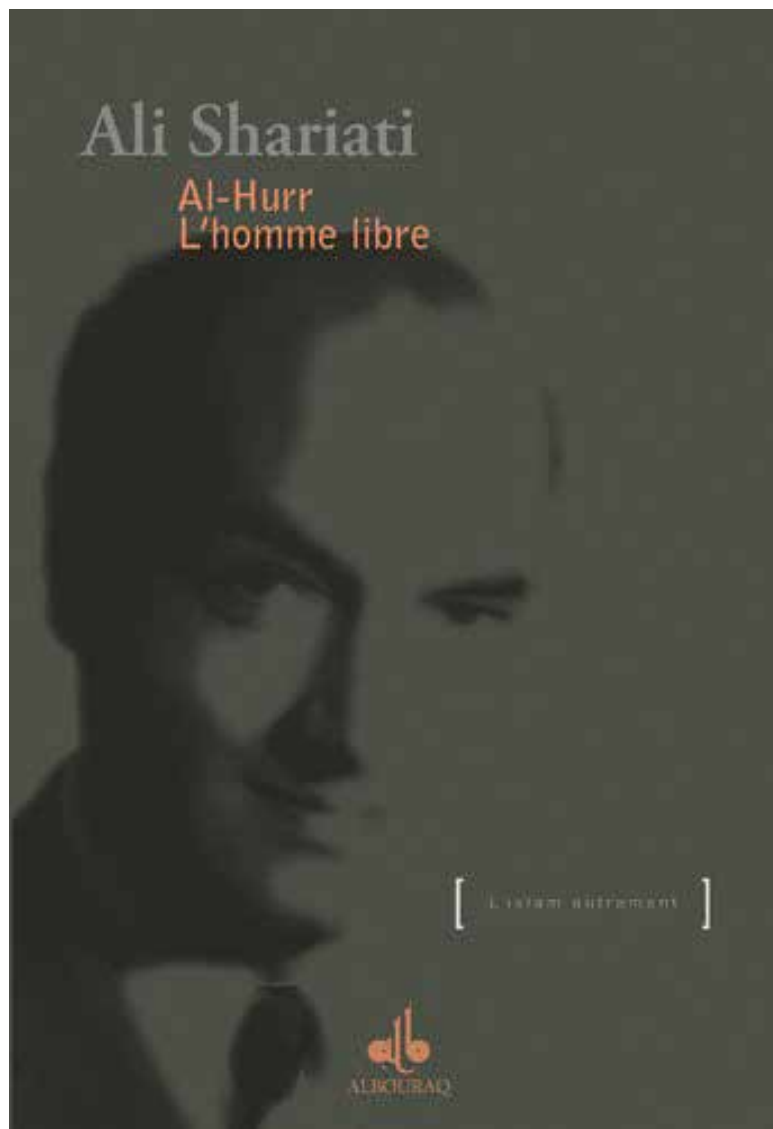
(پس از شهادت - اسفند ۱۳۵۰ - مسجد نارمک)

چکیده: متنی است مکتوب که شریعتی در میان جمع دوستان خوانده است. این متن درباره‌ی حر، فرماندهی سپاه یزید است که در آخرین لحظه در کربلا جبهه‌ی خویش را تغییر می‌دهد و به اردوی امام حسین می‌پیوندد و شهادت را انتخاب می‌کند؛ انتخابی که به تعبیر شریعتی انتخاب میان فاجعه یا فلاح به قیمت بودن یا نبودن خویش است.









حسین شریعتی:
اسطوره یا تاریخ؟

شهادت

رو به کدام قبله؟

سوسن شریعتی

ضمیمه روزنامه اعتماد / ۲ دی ۱۳۸۸

شاید بهتر آن باشد که دیگر به جملاتی از قبیل “تاریخ به ما نشان می‌دهد” یا مثلاً “درسی که می‌شود از تاریخ گرفت” و... اعتماد نکنیم. واقعیت این است که تاریخ، تا اطلاع ثانوی آن چیزی را به ما نشان می‌دهد که دوست داریم، درسی می‌دهد که از حفظیم.

واقعیت این است که هرگونه مراجعه به گذشته متکی به “حال” است، هم “حال” مورخ و هم “حال” زمانه. مورخ و تفاسیر تاریخی بیشتر از آنکه به شناخت دیروز ما کمک برساند، به شناخت ما از امروز کمک می‌کند. شاید همین خصلت در تفسیر تاریخی است

که مورخان را به اعتراف وامی‌دارد: “تاریخ به معنای حکایت دقیق واقعیت گذشته وجود ندارد، فقط حال وجود دارد”، “روایت تاریخی همواره تفسیری است امروزی، تلاش برای احیای مجموعه‌ای تکه‌تکه، متصلب و گم شده در یک ارگانیسم زنده”.

برسراین حرف‌ها اغلب مورخان اجماع دارند اما در مورد ما دلایل دیگری هم مزید بر علت می‌شود و آن موقعیت “حال” ما است. “حال” ما مساعد شناخت تاریخی نیست. نه از سرنوشتی یا به این دلیل که شناخت تاریخی برای ما ناممکن است، شاید به این معنا که شناخت تاریخی ابزار می‌خواهد و نیز شرایط امکان و تا زمانی که تاریخ، تاریخ مذهب باشد یا تاریخ غیر آن، اسیر و زندانی حافظه‌هاست، هر تفسیری می‌شود تبلیغ و هر تبلیغی پرچم، پرچم‌هایی برای صف‌کشی‌های هم‌اینجایی و هم‌اکنونی. واقعیت این است که تاریخ درس می‌دهد، اما هر درسی که بخواهی می‌دهد، کافی است خود را حقیقت‌پنداری تا همه داده‌های تاریخی بشود مواد اولیه درس تواز تاریخ، چه به قصد درس دادن باشد، چه به قصد درس گرفتن.

این خصلت فقط شامل تاریخ مذهب ما نمی‌شود، در نسبتی که با تاریخ سیاسی معاصر خود برقرار می‌کنیم نیز همین حکایت باقی است. (حادثه ۱۶ آذر، از ۱۳۳۲ تا به حال چند جور متولی پیدا کرده است؟ و هر بار براساس تفسیری که از آن حادثه شده صف‌کشی‌هایی بر آن اساس صورت گرفته. یا همین نزاع جاری بر سر تملک روزهای

نمادین در تاریخ ۳۰ ساله ما).

وقتی پای تاریخ مذهب به میان می‌آید، مشکل صدچندان می‌شود. هم به دلیل موقعیت مذهب در اذهان مومنین و هم رویکرد مورخ مذهب که لاجرم در شرح‌اش از تاریخ مذهب، همواره به دنبال معنا است، معنایی که آن حادثه در خود پنهان دارد. آیا ما زندانی تاریخ مذهب خود هستیم؟ خیر! ما زندانی حافظه‌های مذهبی خود هستیم و این دو یکی نیست. همین است که هر بار ملعبه خوانش‌های حافظه‌محور خود از تاریخ‌مان می‌شویم و هر بار بر همین اساس صف می‌بندیم و جبهه می‌گشاییم و شناخت تاریخی را عقیم می‌سازیم.

تاریخ می‌گوید (به درسش کاری نداریم) حسین بن علی در سال ۶۰ هجری قیام کرد. پرسش بعدی مورخان این است: چرا حسین بن علی قیام کرد؟ علیه چه کسی قیام کرد؟ چه خوانش‌هایی از واقعه تاریخی قیام حسین بن علی تا به حال صورت گرفته است و دست‌آخر اینکه در حافظه مذهبی ما قیام حسین چگونه نشسته است، چه جایگاهی یافته و چه نقشی بازی می‌کند؟ تا اینجا را رویکردی تاریخی، شاید بتواند پاسخ دهد. اما اینکه چرا این داغ آرام نمی‌گیرد و اینکه آیا این داغ نباید آرام بگیرد، دیگر به مورخ مربوط نیست، به روشنفکر یا مصلح مربوط می‌شود. اینکه چگونه می‌توان سهم تاریخ را از شکل زیست آن در حافظه‌ها تفکیک کرد و نسبت میان آن دو را تغییر داد.

شریعتی در خوانش خود از نهضت حسین در دو نقش ظاهر می‌شود: مورخ و روشنفکر اجتماعی نیز. کسی که در پی شناساندن تاریخ است، تاریخی که می‌داند در ذهن مومن گونه‌ای اسطوره‌ای گرفته و نیز کسی که عزم آن دارد نسبتی جدید میان آن تاریخ و این اسطوره برقرار کند. شریعتی می‌کوشد میان حافظه مومن که وفاداری به خاطره را پاس می‌دارد از یک سو و شناخت تاریخی که فراتر از حافظه مومن اتفاق می‌افتد، نسبت برقرار کند. او می‌داند که مومن از فرط به یاد آوردن تراژدی، موضوعیت آن را، تاریخت آن را، از یاد برده است و تاریخ را بدل به یکسری آیین ساخته و تنها راه آن را برگرداندن اسطوره‌ها به موقعیت تاریخی اولیه آن می‌داند. اینکه موفق می‌شود یا نه، بحث دیگری است.

هرآنچه در بالا گفته شد، شامل تفسیر شریعتی نیز می‌شود: "رد پای حال مفسر، زمانه‌ی مفسر، باورهای مفسر و... در رویکرد او به گذشته پیدا است". با این وجود، موضوع این یادداشت، خوانش معاصر شریعتی از قیام حسین نیست، خوانش معاصران شریعتی است از تفسیر او درباره چرایی قیام حسین.

خوانش تاریخی شریعتی از نهضت حسین در دو پرده عرضه شده است: پرده اول حسین است در مکه (نیمه تمام گذاشتن حج) و پرده دوم حسین است، خاندان‌اش و یاران‌اش نیز در کربلا (رویارویی با دشمن و شهادت). پرده اول را شریعتی در سخنرانی یاد و یادآور آن توضیح می‌دهد و پرده دوم را در کتاب شهادت. تفسیر شریعتی را از پرده دوم، یعنی شهادت حسین و خاندان‌اش در کربلا همه به یاد دارند: "هر انقلابی دو چهره دارد: خون و پیام".

اما تقریباً هیچ کس از تفسیر شریعتی از پرده اول چیزی به یاد نمی‌آورد:

"... حسین یک درس بزرگ تر از شهادت‌اش به ما داده است و آن نیمه تمام گذاشتن

حج است..." مجموعه آثار ۱۹ / حسین وارث آدم / ص ۱۹۱

آنچه در خوانش تاریخی شریعتی از نهضت حسین طی این سال‌ها مغفول مانده است، همین پرده اول است که در نگاه او پیش شرط اصلی فهم قیام حسین است. شریعتی در پرده اول است که با شرح موقعیت سیاسی زمانه و نسبت مذهب با قدرت، خروج حسین را از صف توضیح می‌دهد و آن را در ذیل تراضی‌اش که همان جنگ مذهب علیه مذهب است، قرار می‌دهد. چرا حسین حج را "نیمه تمام گذاشت؟"، به مناسک مقدس حج بی‌اعتنایی کرد، آن را نیمه وا گذاشت؟ شریعتی می‌گوید نیمه تمام گذاشتن حج از سوی حسین بن علی مهم‌تر از شهادت او در کربلا است. نیمه تمام گذاشتن حج از سوی حسین اعتراضی بود به اسلام خلافت، به مذهبی که لباس قدرت بر تن کرده است و نماینده زور زور شده است.

حسین با انتخاب‌اش خود را نماینده آن نوع اسلامی می‌سازد که قربانی زور است و روش حسین این است که از پذیرش نمادهای مشترک با قدرت حاکم سرباز زند. برای شیعه در چنان موقعیتی که رهبران مذهب‌اش را شهید می‌بیند یا گرفتار غل و زنجیر خلیفه، تجلیل حج، کاری است به نفع مستقیم خلیفه و او که دوست‌دار "حج" است، نمی‌تواند از حج‌ی تجلیل کند که شعاری شده است به نفع دشمن:

"... شیعه وقتی می‌بیند که خلیفه این همه از حج تجلیل می‌کند اما اگر گزارش برسد که کسی، اندکی بیشتر در گذرگاه خویش، در کنار قبر شهیدی توقف کرده است، زیر شکنجه نابودش می‌کند، درمی‌یابد که تعظیم حج در اسلام خلیفه، شعار طبقه حاکم شده است. و شعار او، نه حج، که خلیفه تجلیل می‌کند، بلکه "قبر" است، قبر شهیدی که خلیفه را اینچنین به وحشت می‌افکند..." مجموعه آثار ۷ / شیعه / ص ۱۹۸

شریعتی با همین نگاه است که چرخش شیعه را در عرفات از کعبه به کربلا توجیه می‌کند:



به قصد پیروزی که به قصد شهادت دادن علیه قدرت باطل و به قیمت جان خویش به کربلا رفت: شهید، یعنی شاهد، شاهد یک زمانه، یک شاهد تاریخی که نفس مردن اش سند است، سندی برای شناخت زمانه‌ای مسکوت و خاموش، اینکه مردن گاه خود سلاحی است آگاهی بخش، انتخابی آگاهانه و نه از سرتافاق یا از سر بدشانسی. تفسیر دیگری نیز در آن سال‌ها شکل گرفت و اینکه حسین نه به قصد مردن، که با انگیزه گرفتن قدرت و به مقصد کوفه حرکت کرد، اما در کربلا ماند. اما همه این بحث‌ها به پرده دوم قیام حسین مربوط می‌شد: مردن توسط جور.

”چرا مردن“ حسین هم چنان مسکوت می‌ماند. پس از انقلاب نیز، هم چنان، همه چیز ذیل پرده دوم تفسیر شد. اینکه به شهادت حسین باید هم چون روش مبارزاتی نگاه کرد یا انتخابی اخلاقی یا نوعی فلسفه زندگی... بسیاری در این باب نوشتند. بسیاری بر سرائین باب‌ها جان باختند. بسیاری بر سرائین ابواب روبه روی هم قرار گرفتند و به نام حسین بر یکدیگر تیغ کشیدند و از همین رو در بسیاری اوقات یا شریعتی را نواختند یا بر او تاختند:

تفسیری ایدئولوژیک از تاریخ کرده است، رویکردی اسطوره‌ای به تاریخ داشته است، اسطوره‌ها را به زمین آورده است و مومنان را دچار بیماری خود اسطوره‌پنداری ساخته است و آنها را توسط اسطوره‌ها الهینه ساخته است، فرهنگ مرگ را ترویج داده، در مردن

”... پس اکنون که حج، چون شعاری به دست دشمن افتاده است، چه باید کرد؟ جهت معلوم است: طواف خاک حسین، طواف کعبه راستین است...” مجموعه آثار ۷ / شیعه / ص ۱۹۹

کار حسینی از نگاه شریعتی قبل از شهادت در کربلا، طراحی راه دیگری است برای مسلمانی پشت کرده به قدرت و ثروت. شهادت، بی شک نتیجه این گشودن راه دیگری است. شریعتی شهید کربلا را به مکه برمی‌گرداند، به نقطه عزیمت اولیه اش، شجاعت حسین در برابر قدرت زیباست و اسطوره‌ای، اما همه‌ی ماجرا نیست. در نیمه تمام گذاشتن حج و در اعتراض به قدرت مسلط است که حسین امکان جور دیگری دین دار بودن را برای مومن فراهم می‌آورد.

در حقیقت تلاش شریعتی نشان دادن این امر است که این شناخت تاریخی است که می‌تواند ایمان و باور را که شناختی است مجرد و انتزاعی، وجهی زنده و انضمامی ببخشد. درک این موضوع که اگرچه ایمان یکی است و واحد، اما تجربه تاریخی نشان از اشکال مختلف زیست آن دارد و باید هرگونه فرمول بندی تئولوژیک یا اسطوره‌بی را مشروط دانست و تاریخ‌مند.

رویکرد تاریخی به مومن این امکان را می‌دهد که ایمان خود را به پرسش بگیرد و از چند و چون زیست آن آگاه شود. وقتی حاکم و محکوم از منابع مشترک مشروعیت بخشی برخوردارند، سخن از تفاوت‌ها الزامی است. شیعه از همین رو به رغم نبوت، از عترت سخن می‌گوید. شریعتی دلایل اینکه چرا چهره تاریخی اسطوره می‌شود و طی چه مکانیسمی یک حادثه تاریخی، بدل به نماد می‌شود، متکی است به دلایل ”تاریخی“ و نه ”الهیاتی“. سعی می‌کند منطق مومن را در اسطوره سازی یا در گشودن قبله‌ای جدید، به تعبیری کربلا در کنار کعبه، بفهمد و با او هم دلی کند. از همین رو به کاربرد تاریخی این انشقاق در برابر قدرت مسلط توجه دارد.

اما اینکه چرا از تفسیر دو پرده‌ای شریعتی فقط پرده دوم در ذهن‌ها نشست است، دلایل بسیاری دارد. بسیاری آن را به شرایط سیاسی آن سال‌ها، سال ۵۰، و اوج گیری مبارزه مسلحانه ربط داده‌اند و اینکه شریعتی در ذیل این شعار، آنها که رفتند، کاری حسینی کردند، و آنها که ماندند، باید کاری زینبی کنند، قصدش از یک سو، توجیه مبارزه مسلحانه نیروهای چریکی بوده است، و از دیگر سو، مشروعیت بخشی به کار خود که پیام‌رسانی باشد.

این بحث حتی در گرفت که حسین، همچون چریک‌های مجاهد مسلح آن زمان، نه

فضیلت می دیده و زندگی را نادیده گرفته است، ای کاش می گذاشت اسطوره‌ها بر سر جای خود بنشینند و سوگواری برای آنها را کافی می دانست و... قس علیهذا.

در میان همه این انتقادات که پیوندی مستقیم دارد با زیست تراژیک دینی ما و از همین رو انتقاداتی است مشروع، اما خوانش شریعتی از نهضت حسین هم چنان مغفول است. هیچ کس تفسیر شریعتی را از حسین در مکه به یاد نمی آورد. اصلاً شریعتی را رها کنیم، هیچ کس نمی پرسد چرا حسین، قبل از رسیدن به کربلا، در مکه حج را نیمه تمام گذاشت؟ چرا شیعیان در عرفات پشت به کعبه می کنند و رو به کربلا. پشت به کعبه و رو به قبر؟

این موضوع نه تنها نشان می دهد مومن در درسی که از تاریخ دین اش می گیرد تا کجا گزینشی و دلخواهی عمل می کند، که نشان می دهد در نسبتی که با تفسیرها برقرار می سازد نیز همچنان دلخواهی است. اینکه برای او "چرایی" مرگ حسین از "چگونگی" شهادت او اهمیت کمتری دارد. درباره چگونگی شهادت حسین هزاران صفحه کتاب، مداحی، تعزیه، تصنیف و... نوشته می شود، اما از چرایی اش سخن ی در میان نیست. شریعتی برای توضیح این سوگواری مدام شیعی یک کاربرد سیاسی و تاریخی قائل است و آن مبارزه علیه فراموشی است و ضرورت یادآوری و از همین رو نقش انقلابی را فقط تا زمانی می داند که حسین بن علی، خود، متولی رسمی پیدا نکرده بوده است.

تا زمانی که بلندگوهای رسمی صفویه بر طبل خاطره نمی کوبیدند، و تا زمانی که قدرت می خواهد فاجعه کربلا فراموش شود، یادآوری کاربردی مثبت داشته است و از زمانی که قدرت (صفویه) همه نیرویش را فقط بر سر یادآوری این فاجعه می گذارد، یادآوری دیگر کاربرد مشروعیت بخشی به قدرت را دارد و نه تذکار دهنده. در اینجا دیگر خطر فراموشی نیست، خطر اشباع حافظه است، و در نتیجه، نقشی منفی بر عهده اش می افتد.

دیگر حسین وار عمل کردن مداحی نیست. حسین وار عمل کردن در یک کلمه پرسش از کدامین حسین است و شناخت. حسین با قیام خود از اسلام خلافت پرسید: محمد آری اما کدام محمد؟ حال حسین اگر می بود می گفت: حسین آری اما کدام حسین؟ در ذیل چنین تحلیلی است که شریعتی نتیجه می گیرد حسین وار زیستن، الزاماً و فقط کشته شدن نیست بلکه قبل از هر چیز "پرسش از دینداری موجود" است.

این دورخیز تاریخی شریعتی به قیام حسین، در دو پرده، با این هدف انجام می شود که پلی بزند به حافظه کیش مدار و آیینی مومنی که در این بزرگداشت الینه شده است و در این چرخش سرگیجه آور بزرگداشت "چگونگی" مرگ حسین پرسش از "چرایی" را به کل به کناری نهاده. و او هم چون مورخ و هم چون مصلح نیز می خواهد این حافظه

زخم خورده سوگواری مومن را در مواجهه ای تاریخی با چرایی مرگ حسین بنشانند. این تنها راهی است که به زعم شریعتی امکان شکل گیری ذهن تاریخی را برای مومن فراهم می کند و موجب گشودگی حافظه می شود.

اینکه تفسیر شریعتی تفسیری است شخصی، بحثی نیست. اما پرسش این است که این شخصی بودن تفسیر او نامشروع است یا امری است ناگزیر. اینکه در شرح حوادث تاریخی شما به دنبال معنا باشی ناگزیر است. منابع واحد الزاماً مورخان را به نتایج واحد نمی رسانند. شریعتی نمی خواهد با تکیه بر درکی تاریخی ایمان ما را محکم کند یا برعکس ایمان ما را در پرتو تاریخ متزلزل سازد. فقط می خواهد نشان دهد که "گذشته"، خود را، در اختیار هر کس که بخواهد قرار می دهد، و اگر به آن بی اعتنا بمانی، متولیان کاذب پیدا می کند. از نظرو، این رفت و آمد میان تاریخ و ایمان، به حال هر دو مفید است.

یک نکته یا یک پرسش

با این همه پرسش اصلی این است: در این هزارتوی خوانش ها، چه خوانش مفسر باشد از متن یا داده تاریخی، چه خوانش مخاطب باشد از سخنان مفسر، به خصوص وقتی سخن از تاریخ مذهب است و در نتیجه مذهب نیز، تا کجا تلاش برای درس آموزی از آن مشروع است؟ مشروع هم که باشد، تا کجا مفید است؟ شاید بتوان گفت هم مشروع است و هم مفید و به خصوص ناگزیر. مشروع است چرا که تاریخ مذهب امکان فهم انضمامی، متکثر و زنده را از چگونگی زیست ایمان فراهم می سازد و از همین رو مفید نیز هست، وقتی قرار باشد قرائتی واحد، دینداری را زندانی خود نکند و از همین رو ضروری است و اجتناب ناپذیر.

رفت و آمد میان حافظه مذهبی و تاریخ مذهب، تنها راه و لاقل یکی از اشکال ممکن شکل دادن به وجدان تاریخی است، حتی اگر این رفت و آمد سوء تفاهات و خطراتی را نیز، هم چون خود اسطوره پنداری، به دنبال آورد. حتی اگر همین خصلت گزینشی و عاطفی حافظه ممکن است موجد صف و صف کشی های خطرناک کنونی و اینجایی باشد. اگر راست باشد که ما، به قول پل ریکور، یا در معرض فراموشی هستیم یا در خطر یادآوری بیمارگونه مدام، هیچ راهی به جز این رفت و آمد باقی نمی ماند. از اسطوره به تاریخ و از تاریخ به اسطوره، از امروز به دیروز و برعکس. حتی اگر تاریخ درسی ندهد، نزاع بین درس های مدامی که می خواهیم از آن بگیریم، مفید است و مشروع و ضروری. هیچ فایده ای نداشته باشد، تعداد واحدهای درسی بیشتر می شود و امکان انتخاب برای ما بیشتر.

شهادت برای زندگی

گفت‌وگو با احسان شریعتی

سایت اینترنتی بنیاد فرهنگی شریعتی / آذر ۱۳۹۴

دکتر شریعتی در سخنرانی حسین وارث آدم گویی که نگاه فلسفه تاریخی و فرا دورانی به داستان امام حسین دارد و در آنجا از اسامی چون ابراهیم، مسیح و مزدک و پرومته (گرچه اسطوره است) و کاوه نام می‌برد تا به امام حسین می‌رسد شریعتی گویی یک پیوستار ارزشی را طرح می‌کند که آن حرکتها از آن منبعث بوده اند شما این پیوستار زنجیره ای را چگونه توضیح می‌دهید؟

اسلام یک دین تاریخی تر، جوانتر و منطقی تر است و مدعی است این دین پیام همه ی ادیان گذشته را در بردارد و به کمال رسانده است و اصولا همه ی آنها هم حامل اسلام بوده اند، اسلام از نظر قرآنی فرق دارد با آن دینی که از نظر ژئوپولیتیک در مناطقی پیروانی دارد، اسلام یعنی حرکتی که از آدم تا خاتم توسط پیامبران آمده و همچنین مصلحین و ادیان دیگری که ابراهیمی و سامی و دیگر ادیان که در این سلاله نبوده اند گاهی به آنها اشاره می‌شود بنابراین اسلام خودش را تکمیل کننده ی ادیان میدانند و می‌بایست همه را دربر بگیرد، پس از اسلام میدانیم که پیام اسلام به تعلیق در می‌آید البته ما فرهنگ و تمدن اسلامی داریم ولی بحث برسر محتوای انقلابی و ارزشی و انسان شناختی و هستی شناختی اسلام است از این نظر هست که حسین آن روح و باطن حقیقی اسلام را می‌خواهد در برابر این کالبد و این نظامی که به نام اسلام ساخته شده است به نام خلافت، یادآوری و زنده کند و شهادت در این موقعیت حامل این مفاهیم است زندگی،

آگاهی، روشنگری و... به تعبیر شریعتی کاری است روشنفکرانه که کار روشنفکران تداوم کار پیامبران است در واقع برای عصر حاضر و برای دوران ما هم یک روش ارایه میکند، یک روش آگاهی بخشی که این روش آگاهی بخش به معنی عمیق، معنوی و دینی کلمه یک تاکتیک و استراتژی خاصی است که نه می شود آن را با انقلاب های مدرن که به تعبیر هانا آرنست با خشونت و نوسازی وضعیت موجود را به وضعیت مطلوب تبدیل می کند یکی است و نه با رفرمیستی که می خواهد فقط شکل ها را تعدیل و اصلاح کند و تغییر دهد و حاکمیت ها را در مسیر اصلاحی تحول ببخشد، بنابراین یک خط مشی جدا و مستقل هست که به آن بعثت می گوید و یا انقلاب آگاهی بخش.

تفاسیری که در گذشته شده است رادیکالیستی، قهرآمیز و مسلحانه بوده و در دوره جدید هم که دوره ی مسالمت و اصلاحگری هست می خواهند به شکل انطباقی با این دو خط مشی رفرمیستی (اصلاحی) و رولیبونستی (انقلابی) بیابند حرکت امام حسین را بسنجند و تطبیق دهند در حالی که این حرکت خودویژه ای است که می بایست در راستای حرکت انبیا فهمیده شود که اصلاً انبیا برای چه می آمده اند؟ هدف بعثت و دین چه بوده است؟ این خودش یک بحث است ولی آن چیزی که برای انسان جهانشمول است و ارزش دارد این است که این شهادت حسینی بخصوص در سرزمین ما که با آن پشتوانه حافظه تاریخی از سیاوش و... آمده و به تعبیر شاهرخ مسکوب یک فهم ملی هم از این داستانی که در سرزمین های عربی پیش آمده، یک فهم ایرانی هم ما از این داستان شهادت حسینی داریم که با خاطره ی ملی پیوند می خورد و آن به جوانمردی و فتوت ایرانی خود بعد جدیدی می بخشد به هرحال این یک مدل، الگو و اسوه و نمونه ای هست که ارزش ارایه جهانشمول برای بشر دارد در مبارزاتی که بشر در طول تاریخ برای عدالت و آزادی داشته است همانطور که از پرومته در اساطیر مثال زدید در تاریخ هم اسپارتاکوس در غرب و مزدک در شرق بوده اند بهر حال بشر همیشه قیام ها و قانده هایی و اسوه هایی دارد برای مبارزه در راه عدالت، این حادثه ی تاریخی هم که بعد فردا دورانی پیدا کرده و می گوئیم کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا باید ببینیم این معنای جهانشمولش چیست و برای امروز چه درسی برای ما دارد؟ در زمان استاد محمد تقی شریعتی که این سوال را مطرح کرد که چرا حسین قیام کرد؟ این شهادت حسینی و حادثه ی تاریخی وارد بحث های استراتژیک، استراندیشیه، اخلاقی و عقیدتی دوران ما شد، تره های مختلفی تاکنون آمده و تحلیل هایی که همچنان ادامه دارد.

چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب یک نکته ای که وجود دارد همانطور که اشاره هم کردید تحمیل استراتژی ها و خط مشی ها بر فهم خوانش داستان کربلا و امام حسین است که عموماً به صورت مکانیکی صورت میگیرد، در قبل از انقلاب میخواستند مشی مسلحانه را بر خوانش داستان امام حسین تحمیل کنند گرچه شریعتی تفسیر دیگری ارایه کرد و رویکرد تاویلی را در پیش گرفت در بعد از انقلاب هم رویکردهایی که موجود هست و با آنها آشنا هستیم گویی طوری میخوانند داستان امام حسین را تبیین و ارزش گذاری کنند که با مشی دورانی ما بخواند که می شود نقدهای متدولوژیک به آن وارد کرد یا نقدی از ساحت اینکه آیا با تحمیل مشی های دورانی بر روایت داستان امام حسین می شود ارزش های لازم را که قرار است از این داستان الهام بگیریم و کسب کنیم؟

اول باید ببینیم نگاهمان به تاریخ و حوادث تاریخی و الهام گیری و درس گیری از تاریخ چگونه است؟! واقعت علمی تاریخ این است که همه ی حوادث و رخدادها منحصر به فردند، میشل فوکو این بحث را خوب نشان داده است در انقطاع های معرفت شناختی و دورانی تاریخی که در واقع تاریخ هیچوقت عیناً تکرار نمی شود، هر لحظه تاریخی، یگانه است اما از گذشته چه درسی میتوانیم بیاموزیم؟! گذشته تجاری برای ما دارد که عبرت ها و درس آموزی هایی را میتوانیم از هر تجربه با فهم مشخص آن شرایط زمانی و مکانی بدست بیاوریم، ائمه ی ما روش های مختلفی داشته اند یکی صلح کرده است یکی ولایت عهده ی را پذیرفته است یکی کار آگاهی بخشی کرده و دیگری دورانی غیبت داشته است و... در تمام این تاکتیک های مختلف ما باید ببینیم هدف کلی و استراتژی چه بوده است مثلاً نگاه تشیع به حکومت چه بوده است که یک موقع امام علی می پذیرد به حکومت و خلافت وارد بشود و دولت تشکیل بدهد و بقیه ائمه به خصوص امام حسن و امام حسین چنان می ایستند که اصلاً نمی خواهند وارد چارچوب خلافت شوند و این سوال پیش می آید که هدف این مبارزات آیا صرفاً کسب قدرت و حکومت است یا نه؟ هنگامی که می بینند از راه کسب حکومت و قدرت وارد شدن این اهداف محقق نمی شود، استراتژی را تغییر می دهند بنابراین ما جز این هدف های استراتژیک یعنی خط مشی های کلی و راهبردی اصلی، دیگر تاکتیک ها برمیگردد به موقعیت هایی که در هر دوره ای که داشته اند و ما باید تاکتیک مناسب امروز خودمان را که خودویژه است و هیچگاه در تاریخ نبوده و نخواهد بود را حالا استنباط کنیم هم این خودویژه است و هم در آن زمان هر کدام از آن



عکس: مهدیه کرمانی / خبرگزاری ایکن

و تحمل می‌کنیم اما ما هیچ کوتاه هم نمی‌آییم و مواضعمان پابرجاست و حضور داریم و گواهی و شهادت می‌دهیم و بهایش را هم می‌پردازیم اینجا فقط از منظر روشی کاری که شده این است که به سلاح دست نمی‌برند و پیشگام مبارزه مسلحانه نمی‌شوند اتفاقاً در حرکت امام حسین اینکه می‌گوید بگذارید من بروم و یا صحبت از متارکه می‌کند نشان می‌دهد که از درگیری استقبال نمی‌کند ایشان که با عائله و پیروان که حرکت می‌کند و به آنها می‌گوید هرکس هم می‌خواهد برگردد و برود و هرکس می‌خواهد بماند زیرا که آخرین راه مشخص می‌باشد کار حسین مثل یک دموستراسیون و تظاهراتی است که می‌خواهد چیزی را به نمایش بگذارد یک صحنه‌ی تئاتری است و می‌خواهد پیامی را بدهد و منتشر کند و به تعبیری از دکتر شریعتی روبه تاریخ می‌کند و از تمام عصرها و نسله‌ها سوال می‌کند که «ایا کسی هست که مرا یاری کند» و از درگیری نظامی نیز اصلاً استقبال نمی‌کند و این براو تحمیل می‌شود و فقط و از خودش دفاع می‌کند همچنانکه هر انسان موظف است برای حفظ کرامتش از خودش دفاع کند بنابراین این داستان خوشنتی که در اینجا پیش آمده یک امر حاشیه‌ای و تحمیلی است. اینکه دکتر شریعتی می‌گوید «شهادت دعوتیست به همه‌ی عصرها و به همه‌ی نسله‌ها که اگر می‌توانی بمیران و اگر نمی‌توانی بمیر» یعنی در شرایطی که شما نمی‌توانی جهاد کنی و بجنگی، با مردن و پذیرش مرگ و شهادت یک پیامی را باید بدهی و وظیفه‌داری اگر نمی‌توانی جهاد کنی و پیروز شوی مرگ را انتخاب کن و با مرگ خود نشان بده که حیات واقعی نه در پذیرش شرایط ستمگران بلکه در مرگ هست گاهی در مرگ حیات هست و مرگ حیات بخش است.

((خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة: نقش مرگ برگردن آدمیزاد، همچون گردنبند است برگردن دختران زیبا)) بنابراین در همین جمله نگاهش به مرگ و زندگی و خشونت و مسالمت و شیوه‌ی عمل آشکار می‌باشد و این سوء تعبیری که به وجود می‌آید این است که شهادت را با جهاد اشتباه گرفته‌اند و جهاد را با قتال و قتل را با قتل و آدم‌کشی یکی گرفته‌اند در حالیکه درست است که قتال از ریشه‌ی قتل است ولی مقاتله یعنی مبارزه‌ی مسلحانه، نه قتل و آدم‌کشی و جهاد نیز محدود به قتل نیست و جهاد یک بحث کلی است ولی امروزه جهاد معادل شده است با مبارزه‌ی مسلحانه در حالیکه جهاد یعنی تلاش و «اجتهاد و جهاد» همه‌اش ریشه‌شان جهاد یعنی تلاش است و این قسمت خشن و رادیکال و خونین قضیه مساله‌ای فرعی است و هدف این نیست.

تاکتیک‌ها و کاربردهای عملی یگانه و خودویژه بوده‌اند.

یک نکته‌ی دیگر در رابطه با مقاومت و خشونت و دفاع مشروع هست، امروزه چون سواستفاده شده از مبارزات برحق دفاع مشروع و مقاومت‌ها و مبارزات ملل و پدیده‌هایی مثل این جنایات تروریستی و گروه‌های بنیادگرا در عالم اسلام و فجایی که می‌آفریند این فراموشی و اغفال را ممکن است پیش بیاورد که دفاع مشروع حتی در همین اعلامیه‌ی حقوق بشر مورد پذیرش واقع شده و معنای خشونت پرهیزی که مثلاً در گاندی هست همین قدر که متأثر از آهیمسای «ادیان جینیزم» هست و عدم آسیب رساندن به موجودات زنده، خود گاندی می‌گوید که از حرکت امام حسین نیز درس و الهام گرفتم چون می‌دانیم که اسلام در شبه قاره هند حضور دارد و هست. ما چند وقت پیش در هند بودیم حتی مراسمی گرفته می‌شد از سوی اهل تسنن برای امام حسین و نه فقط شیعیان، اهل تسنن هم به سبک خود مراسمی اجرا می‌کردند که یک فاجعه‌ای پیش آمده و نواده‌ی پیامبر به شهادت رسیده است و مصیبت دارند. و گاندی با این موضوع آشنا بوده است و گفته بود که اگر نفراتی مثل حسین بودند الان یک حرکتی را آغاز می‌کردیم و اتفاقاً حرکت گاندی شبیه به حرکت امام حسین است یعنی اینکه یک مارش و راهپیمایی را راه بیاوریم و مقاومت منفی و نافرمانی مدنی بکنیم او حتی تا مرز ایثار جان و درگیر شدن با پلیس انگلیس در هند، مقاومت کرد و گفت در این مبارزه ما پیشگام خشونت نمی‌شویم



آقای دکتر شما در جایی اشاره کرده اید به "شهادت سقراط برای حقیقت، شهادت مسیح برای خیر و شهادت حسین برای زیبایی" {تثلیث افلاطونی} در صورت امکان شهادت حسین برای زیبایی را از منظر خودتان چگونه پردازش و تبیین می کنید؟

شما نکته ی خوبی را اشاره کردید در باره ی تثلیث "حقیقت و خیر و زیبایی"، در واقع حقیقت ملاک علم و هدف آن است و خیر هدف اخلاق است و زیبایی نیز هدف هنر است. و هنر شکل زیست انسان است و انسان شایسته ی زیست هنرمندانه و شاعرانه است و شایسته بودن انسان در خیر و هنری بودن است و این دو در فرهنگ ما یکی می شود و به تعبیر نیچه هنرمند در اینجا مهم است که از خودش به مانند یک پیکره ساز، خویش را ماده ای می کند که از خود یک مجسمه ای بسازد در نتیجه با چکش به جان خویش می افتد و خویش را هنرمندانه تراش می زند اینجا یک بعد اخلاقی و عرفانی و زیباشناختی پیدا می کند که انسان در شهادت به یک زندگی متعالی تر و هنری تر ارتقا پیدا می کند و درک از زندگی دیگر در حد بیولوژیک نیست بلکه یک درک متعالی و زیباشناسانه است که البته این پرونده نگاهی است که تازه مفتوح شده است و بحث درباره ی آن ادامه دارد.

«...اگر حسین نباشد و اگر یزید باشد، چرخیدن برگرد

خانه خدا با خانه بت مساوی است.»

(پس از شهادت - اسفند ۱۳۵۰ - مسجد نارمک)

شریعتی اسلام را در همه اعصار سرخ می داند

حسن محدثی

روزنامه مردم سالاری/ ۱۳۹۵

حسن محدثی معتقد است: شریعتی می گوید اسلام همیشه و در تمام اعصار و دوره ها سرخ است، نه اینکه در شرایط استثنایی سرخ باشد: «هر مسلمان به خودی خود در زندگی - و نه در حالات و حوادث استثنایی - یک پارتیزان مسلح است». اسلام انتقادی، اسلام سنتی، تشیع علوی یا تشیع صفوی، اسلام علوی و اسلام اموی، الفاظ و مقوله هایی است که دکتر شریعتی برای اولین بار به آنها پرداخت و گوش مخاطبان را با آنها آشنا کرده است. مقوله هایی که شاید در خیلی از برهه های تاریخ معاصر معیاری برای تمیز گروه ها بوده است. یکی از این مفاهیم که دکتر شریعتی به آن می پردازد اسلام سرخ در مقابل اسلام سیاه است که شریعتی در مورد آن می گوید «اسلام همیشه و در تمام اعصار و دوره ها سرخ است». شریعتی معتقد است اسلام دیگری به نام اسلام زندگی هم وجود دارد. در نوشته پیش روی، دکتر حسن محدثی گیلوایی استاد یار گروه جامعه شناسی واحد تهران مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی به تبیین اسلام سرخ و اسلام زندگی پرداخته است که در ادامه این نوشته آمده است:

اولین بار این شریعتی بود که ما را با پرسش «کدام دین؟» و «کدام اسلام؟» آشنا کرد. با اندیشه های او بسیاری از ما مخاطبان شریعتی - رشد کردیم و این پرسش را جدی گرفتیم. به کمک او دانستیم که دین در هر شکلش مطلوب نیست. لذا در جست و جوی اسلام مطلوب با تقریرها و صورت های مختلفی از اسلام آشنا شدیم. شخصا فکر می کنم در ایران معاصر پنج تقریر از اسلام را می توان از هم تمیز داد: اسلام سلفی، اسلام مدرسی، اسلام سنت گرا، اسلام لیبرال، و اسلام انتقادی. علی شریعتی از پرورندگان تقریری از اسلام انتقادی در ایران است و من در برابر تقریرهای دیگر از اسلام، به اسلام انتقادی تعلق خاطر دارم. بنابراین، در برابر تقریرهای دیگر از اسلام، از تقریر شریعتی از اسلام دفاع می کنم. باین حال، بر آنم که می بایست از آرای شریعتی فراتر برویم و تقریر او را از اسلام بازسازی کنیم. قرائت شریعتی از اسلام انتقادی قرائتی انقلابی است که من آن را دین سرخ نام نهاده ام. این قرائت از اسلام به رغم همه قوت ها و مزایایش به گمان من واجد عناصر مخربی است که می بایست از آن اجتناب کرد. بر آنم که می توان قرائتی انسانی تر و غیر خشونت آمیز از اسلام انتقادی ارائه کرد و بدان برای بنا نهادن جهان و جامعه ای انسانی تردل بست. قرائتی که آن را دین سبز می نامم و در جهان اسلام، امام موسی صدر را معرف چنین اسلامی تلقی می کنم.

مسئله این است که ادیان در جامعه مداوما دچار تحول می شوند. برخلاف دین در

متن، دین در زمینه اجتماعی تحت تأثیر تحولات اجتماعی و معرفتی، دچار دگرگونی و تحول می‌شود. همچنان که دین بر جامعه تأثیر می‌گذارد جامعه نیز بر دین تأثیر می‌نهد. بنابراین، دین هر بار متناسب با شرایط و اقتضائات اجتماعی و ضرورت‌های زندگی دگرگون می‌شود و در بسترهای اجتماعی مختلف ویژگی‌های مختلفی پیدا می‌کند. به همین ترتیب، دین انقلابی نیز نوعی از دین است که در شرایط انقلابی تکوین می‌یابد. در زیر، شرایط اجتماعی مساعد برای شکل‌گیری دین سرخ را به اجمال مورد بحث قرار خواهیم داد و به برخی از مهمترین ویژگی‌های دین سرخ با ذکر برخی افکار علی شریعتی به عنوان یکی از پرورندگان برجسته اسلام سرخ در ایران معاصر، اشاره خواهیم کرد.

شرایط شکل‌گیری دین سرخ: سه تجربه اندونزی، مراکش، و ایران

هر سنخ از دین و در اینجا هر سنخ از اسلام، نظام الهیاتی ویژه خود را پرورش می‌دهد و عرضه می‌کند. این فرآیند پرورش یافتن در طی دوره زمانی معین و به صورت تدریجی و متناسب با اقتضائات زمینه اجتماعی و روبه‌رو شدن با مسائل جدید تحقق می‌یابد. در ایران پیش از انقلاب و در جریان مبارزات سیاسی با یک رژیم استبدادی، که در آن امکان هر نوع فعالیت سیاسی مستقل از بین رفت، به تدریج گزینه مبارزه مسلحانه با این رژیم قوت بیش‌تری یافت و زندگی در شرایط سخت و غیرعادی مبارزاتی بدل به الگوی مسلط گردید. بسیاری از کسانی که به جریان مبارزه پیوستند الگوی زندگی مبارزاتی را در پیش گرفتند و از خوشی‌ها و لذت‌های زندگی به نفع خودسازی انقلابی گذشتند. اندک‌اندک شهادت‌طلبی به منزله راهی برای تداوم مبارزه جا افتاد و زندگی چهره سرخ خود را نمایان ساخت. در چنین شرایطی بود که الگوها و اسطوره‌های مبارزه و قیام بیش از پیش برجسته شدند و به تدریج، تفکر دینی چرخشی اساسی را به نفع تفسیرهای انقلابی آغاز کرد. حالا دیگر در میان فعالان اجتماعی و سیاسی، یکی از معیارهای مهم معیار میزان درگیری در مبارزه و تعلق به چنین نوع تفکری بود. این وضعیت، خاکی حاصلخیز و مساعد برای رشد و نمو بذر دین سرخ بود.

کلیفورد گیرتز انسان‌شناس معروف آمریکایی در کتاب اسلام مشاهده شده (۱۹۶۸) شکل‌گیری دو نوع اسلام سرخ را مورد بحث و بررسی قرار داده است؛ اگرچه او تعبیر اسلام سرخ را به کار نبرده است. او اسلام اندونزی و اسلام مراکش را در دو دوره باهم مقایسه کرده است. در دوره پیشااستعماری در این دو کشور نوعی اسلام کلاسیک که اسلام عرفانی است وجود داشته است که هر یک خصوصیات خاص خود را داشته‌اند:

«هم در اندونزی و هم در مراکش، سبک‌های کلاسیک اسلام «عارفانه» است؛ هر دوی آن‌ها تلاش می‌کنند تا مردم را در معرض حضور خدا قرار دهند. ولی قصه‌های قدیسان مسلمان نشان می‌دهد که حتی در اسلام عارفانه نیز چقدر تفاوت شکلی می‌تواند وجود داشته باشد. عرفان منفعل «اشراق‌گرا»ی کالیجاگا، تضاد آشکاری با تقدس تهاجمی «مراپتی» الیوسی دارد. با وام‌گیری از تعریف خود گیرتز، می‌توان گفت که هر چند دین اندونزی و دین مراکش، هر دو اسلام است، ولی «روحیات و انگیزه‌های» کاملاً متفاوتی دارد. در اندونزی، «درون‌گرایی، خونسردی، شکیبایی، متانت، نازک طبعی، زیبایی‌گرایی، نخبه‌گرایی و تقریباً نوعی خودپنهان‌گری [...] و سواسی وجود دارد ...؛ ولی در مراکش، عمل‌گرایی، اشتیاق، بی‌صبری، شهامت، انعطاف‌پذیری، اخلاق باوری، و تقریباً خودنمایی [...] و سواسی» دیده می‌شود» (پالس، ۱۳۸۵: ۳۵۴).

اما هم اندونزی و هم مراکش با استعمار و مصائب و مسائل مدرنیته وارداتی مواجه گشتند و در پی راهی برای برون‌رفت به میراث فرهنگی خود چنگ زدند و اسلام را به منزله یکی از مهم‌ترین عناصر میراث فرهنگی خود به منظور برون‌روی از این وضعیت متحول کردند و اسلامی برای مبارزه و طغیان پدید آوردند: «اندونزی و مراکش اسلامی، صرف‌نظر از تفاوتی که در اسلام آن‌ها وجود دارد، در دوره‌های متأخر با دو مسئله عام و مهم مواجه بوده‌اند: حاکمان استعماری و تنش بر سر نوسازی. گیرتز می‌گوید که در هر دو کشور، اوج سلطه استعمار عمدتاً در سال‌های میان ۱۸۲۰ و ۱۹۲۰ بود و در هر دو کشور، این تجربه مردم را بیدار کرد که آن‌ها مسلمان‌اند، ولی اربابان آن‌ها مسیحی. بنابراین، دین اسلام در قالب اعتراض، ملی‌گرایی و امید به استقلال ظاهر گردید. به مرور زمان خودایمان و عقیده شروع به تغییر کرد. سبک‌های کلاسیک (اشراق‌گرایی اندونزی و مراپ‌گرایی مراکش) خود را با چالشی از ناحیه یک جنبش قدرتمند جدید که مدعی بود چیز بسیار قدیمی را احیا می‌کند مواجه یافتند. این جنبش، اسلام مستند به کتاب دینی بود. این طغیان کتاب‌گرا در اندونزی دهه‌های ۱۸۰۰، در اوج کنترل هلند و زمانی که احساسات ملی شدیداً بر ضد قدرت‌های استعماری برانگیخته شده بود، روی داد. اندونزیایی‌ها که از فرصت‌های جدید زیارت مکه الهام می‌گرفتند، در آنجا اسلام متفاوت، دینی ترو مبارزتری را یافتند که خیلی زود در مدارس تازه تأسیس شده تدریس گردید. در این مؤسسات سانتتری (santri= اصطلاح مردم جاوه برای طلبه علوم دینی) اسلام اشراق‌گرای انعطاف‌پذیر گذشته، به نفع اسلام خالص‌تر، یعنی سنت اولیه که بر سرمشق پیامبر، خلفای اول و بالاتر از همه بر حقیقت روشن الفاظ قرآنی مبتنی بود، کنار گذاشته



آدم‌هایی ظالم قدرت می‌گیرند و می‌خواهند زندگی ما را سیاه کنند تا زندگی خودشان سبز شود. گاهی یک محله را می‌گیرند گاهی یک منطقه را و گاهی یک کشور را. گاهی هم فقط می‌خواهند زندگی مرا و خانواده‌ام را سیاه کنند. من از هر طریق که تلاش می‌کنم حقم را از حلقوم آن‌ها بکشم بیرون به نتیجه نمی‌رسم. مثلاً می‌بینم که مجری قانون نیز مثل خود او فاسد و زورگو است و به دادم نمی‌رسد. به هر دری می‌زنم فایده‌ای نمی‌کند. در این مواقع است که چاره‌ای نمی‌ماند و باید تفنگ به دست بگیرم و از خانواده‌ام یا از محله و فامیلم یا از وطنم دفاع کنم. اینجا دیگر زندگی نه سبز است نه سیاه. این مواقع زندگی سرخ است. من هم آماده می‌شوم خونم را بدهم اما از عزیزانم دفاع کنم». در چنین شرایط اجتماعی ویژه، به تدریج الاهیات و تفسیر دینی معینی پرورده می‌شود که من بدان دین سرخ می‌گویم. در تاریخ معاصر ایران از نیمه دهه چهل شمسی و سراسر دهه پنجاه (۱۳۶۰-۱۳۴۵) اوج نفوذ دین سرخ در ایران بوده است و در دهه شصت شمسی این دین سرخ کاربرد ایدئولوژیک نیرومندی برای جلب نیروها به منظور ارسال به جنگ ایران و عراق و قرار گرفتن آنان در برابر دشمن مجهز به سلاح‌های پیشرفته بود. این ایدئولوژی هم چنین بقیه مردم را در همراهی با شرایط قانع می‌کرد و صدای مخالفان جنگ را نیز می‌توانست خاموش کند. بی‌پرده نبود که مهندس مهدی بازرگان در بیانی انتقادی از علی شریعتی گفت که افکار شریعتی در باب شهادت، جوانان ما را در جریان

شد. در عین حال، مسجد و بازار همیشه متحدان طبیعی بودند و لذا، این سبک جدید اسلام کتاب‌گرا در مراکز تجاری و معاملاتی سراسر اندونزی به سرعت گسترش یافت و در عین حال به ملی‌گرایی فزاینده و تقویت مقاومت در برابر حکومت استعماری کمک نمود. گیرتزی می‌گوید: جالب این است که تقریباً در همان زمان، کتاب‌گرایی در مراکش نیز به وجود آمد. این جنبش جدید که منشأ سلفی‌گری یا [بازگشت به] اسلاف صالح به شمار می‌رود و به وسیله ملی‌گرایان داغ و پرشوری چون عَلال الفاسی [...] رهبری شد، در قرن ۱۹ در تضاد آشکاری با سبک قدیمی اسلام مرابطی قرار گرفت. در اندونزی این کتاب‌گرایان جدید هم با فرانسویان مخالف بودند و هم با سبک کلاسیک و قدیم اسلام. بنابراین، اسلام کتاب‌گرا هم در اندونزی و هم در مراکش، زمینه را برای مبارزه جهت استقلال ملی که هر دو کشور در تمامی سال‌های میانی قرن بیستم درگیر آن بودند، فراهم کرد». (همان: ۳۵۵-۳۵۴)

پس در اثر تجربه هویتی و حیثیتی یک ملت و احساس خطر و انباشت حس تحقیر، اسلام کلاسیک که اسلامی عرفانی بوده است، بدل به اسلامی برای مبارزه و طغیان علیه استعمار شده است: هم در مراکش و هم در اندونزی. بدین ترتیب، اسلام نوینی در این دو کشور زاده شد که حالا هم با استعمار مخالف بود و هم با اسلام کلاسیک. دقیقاً مثل اسلام انقلابیون ایرانی که هم با غرب و غرب‌زدگی درگیر بود و هم با اسلام کلاسیک شیعی و حاملان آن به شدت سرناسازگاری داشت.

در زیرسقف اعتقاد: بنیان‌های ماقبل انتقادی اندیشه شریعتی (محدثی، ۱۳۸۳) گفته‌ام که در نظر شریعتی «اسلام دین دیگری، مبارزه، و اعتراض است. ... شریعتی در دورانی که انقلابی‌گری و مبارزه و اعتراض کردن موجه‌ترین موضع و سکه رایج است، تصویری بسیار منازعه‌گرانه از اسلام عرضه می‌کند» (همان: ۲۱۷). بگذارید این چنین اسلامی را از قول خود شریعتی و بدون واسطه کلام دیگری بشناسیم: «هر مسلمان به خودی خود در زندگی و نه در حالات و حوادث استثنایی - یک پارتیزان مسلح است. اسلام تنها مذهبی است که فقط به موعظه و پند و اندرز نمی‌پردازد، بلکه خود برای تحقق کلمه، شمشیر هم می‌کشد. اگر بخواهند از پیغمبر اسلام مجسمه‌ای بریزند باید در یک دستش کتاب باشد و در دست دیگرش شمشیر». (شریعتی، م. آ/۵؛ بی‌تا: ۱۰۷-۱۰۶)

پیش از این در باب دین سرخ نوشته بودم که وقتی شکل می‌گیرد که شرایط اجتماعی - تاریخی استثنایی و ویژه‌ای رخ دهد: «اما یک وقت‌هایی هم هست که کلام متفاوت است. گاهی دوره، دوره خاصی می‌شود. مثلاً صدسال به صدسال یا پنجاه سال به پنجاه سال

جنگ به سوی شهادت سوق داد (گفت وگویی منتشرشده در مجله کیان).

اما شریعتی می گوید اسلام همیشه و در تمام اعصار و دوره ها سرخ است، نه این که در شرایط استثنایی سرخ باشد: «هر مسلمان به خودی خود در زندگی و نه در حالات و حوادث استثنایی - یک پارتیزان مسلح است» (همان). درباره پیامبر اسلام نیز در جای دیگری مشابه مورد پیشین نظر می دهد و او را کسی معرفی می کند که می خواهد پیام را ولو با شمشیر به مردم سرزمین های دیگر ابلاغ کند: «اعتراف می کنیم که پیغمبر ما پیغمبر مسلح نیز هست زیرا پیغمبری نیست که کلمات وحی را اعلام کند و خاموش بماند. پیغمبری است که شعارها و پیغام ها را می رساند و برای تحقق این پیام ها هم می کوشد، رنج می برد، شمشیر می خورد و شمشیر می کشد و به همه حکومت های این جهان هم اعلام می کند یا تسلیم این راه بشوید یا از سر راه من کنار بروید تا به مردم این پیغام را ابلاغ کنم و هر کس نرفت برویش شمشیر می کشم» (شریعتی، م. آ. ۲۶/۱۳۷۹: ۴۷۷).

اما به نظر می رسد از دل چنین اسلامی فاشیسم و امپریالیسم اسلامی زاده می شود. چرا ما با نظام سرمایه داری سرناسازگاری داریم؟ زیرا نظام سرمایه داری نظامی امپریالیستی است و می خواهد تمام جهان را تحت سیطره و نفوذ خود بگیرد و همه فرهنگ های انسانی را به یک فرهنگ سرمایه دارانه فرو کاهد و دست آوردهای متنوع و متکثر بشری را با یکسان سازی غیر انسانی خود نابود کند و یک نظم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را جایگزین همه کند. هر حرکت امپریالیستی و جهان گیرانه بی تردید خصلت یکسان سازان دارد و این پدیده ای غیر انسانی است. مهم نیست انگیزه و هدف چه باشد و چگونه و با کدام ایدئولوژی توجیه شود (به نام اسلام و یا سرمایه داری)؛ روش و نتیجه یکسان است: یکسان سازی فراگیر از طریق آمریت و تغلب. سیطره چنین اسلامی را هم در تاریخ ایران پس از اسلام دیدیم که هم به ایران آسیبی جدی زد و هم به اسلام: اسلام بدل شد به یک ایدئولوژی نژادی که عرب را بر عجم برتری داد و ایرانیان را عملاً بنده اعراب ساخت نه بنده خدا!

نگویید که هدف و قصد مسلمانان حمله کننده به ایران، آزاد کردن ایرانیان از ستم و لذا هدف خیری بود اما بعد آنان را به بندگی دچار کرد! قصد و نیت خیر کافی نیست. وقتی پیام با شمشیر وارد می شود بعد شمشیر جایگزین پیام می شود و پیام، تحت الشعاع شمشیر می ماند. سرنوشت سازمان مجاهدین خلق را بررسی کنید: نظامی ترین و مسلح ترین گروه مذهبی انقلابی بود و در تحقق انقلاب ۱۳۵۷ نیز به سهم خودش نقش داشت. اما بعد از انقلاب به فجیع ترین نوع خشونت ها نیز روی آورد. وقتی خشونت را

انتخاب کردی خشونت نیز آرام آرام تو را انتخاب می کند!

از قضا ماکس وبر دقیقاً در مورد چنین اسلامی (اسلام مورد نظر شریعتی) است که سخن زیر را می گوید و به نظر من به خطا به کل حیثیت و وجود و امکانات بالقوه اسلام نیز آن را تعمیم می دهد: «اسلام در دوره نخست دین جنگجویان جهانگشا بود. اینان از سلحشوران جهادگر منضبط بودند و در مقایسه با هم ردیفان مسیحی شان در جنگ های صلیبی، در روابط جنسی چندان خویشتنداری نمی کردند» (وبر ۱۳۸۲: ۳۰۵). و این در حالی است که وبر پیش از این گفته است: «ما به هیچ روی نمی خواهیم همه توجه خود را به یک قشر معطوف کنیم. قشرهایی که در تعیین ویژگی های خاص یک اخلاق اقتصادی نقش قاطعی دارند ممکن است در طول تاریخ عوض شوند. تأثیر یک قشر به تنهایی هرگز تعیین کننده نیست. باین همه، شاید بتوان در غالب موارد قشری را برگزید که دست کم سبک زندگی اش در دین های خاص اثر تعیین کننده داشته است» (همان: ۳۰۴). خلاصه اشتباه و درعین حال خطرناکش می شود آن چیزی که کنت تامسون می گوید: «به نظروبر، هر دینی علائم قشری را با خود دارد که در دوره شکل گیری دین به منزله حامل و مفسر آن عمل کرده است» (تامسون و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۰۴). یعنی اسلام برای همیشه اثری که جنگجویان جهانگشا و سلحشوران جهادگر منضبط یا به تعبیر شریعتی «پارتیزان های مسلح» بر آن حک کرده اند را با خود دارد! اگر چنین باشد، پس وبر حق دارد نتیجه بگیرد که اسلام دینی شهری و مدنی نیست و این مسیحیت است که «طی همه دوره های توسعه درونی و بیرونی عظیمش به صورت کاملاً خاصی، دینی شهری و بالاتر از همه دینی مدنی بوده» است (همان: ۱۰۴؛ و وبر ۱۳۸۲: ۳۰۵). اگر واقعاً مسلمان همیشه یک پارتیزان مسلح است، آیا نباید بگوییم حق با وبر است؟! همسویی با نتیجه گیری خطای وبر که تعمیمی نا به جا می دهد یکی از نتایج این سخن علی شریعتی است.

باری، اسلام سرخ اسلام جنگ است؛ جنگی به درازای تاریخ و یا - در برخی روایت ها - جنگی که ناموس هستی است: «عجبا! اسلام صلح نیست، اسلام جنگ است. نباید از اتهام کشیش ها و استعمارگران و شبه روشنفکران و کاردستی آن ها ترسید و جازد. با بزرگ کردن و امروزی و انمود کردن اسلام کاری از پیش نمی رود، حقیقت را باید آن چنان که هست شناخت، نه آن چنان که می پسندند. جهاد را نباید دفاع توجیه کرد؛ دفاع احکام دیگری دارد و جهاد احکام دیگری. اسلام، جنگ حق و باطل، از آدم تا انتهای تاریخ (آخر الزمان) است» (شریعتی، م. آ. ۵/۱؛ بی تا: ۵۵). وقتی جهان غنی و متکثراً در دوگانه

از نظر شریعتی اسلام راه سرخی است که از هابیل تا قیام منجی آخر الزمان تداوم دارد. تاریخ بشر تاریخ جنگ هابیلیان و قابیلیان بایکدیگر است و از نظر شریعتی تو اگر در جبهه حق نباشی و در مبارزه حق علیه باطل شرکت نکنی، هرکجا که باشی فرقی ندارد: چه بر سر سجاده نشسته باشی چه بر سر بزم شراب! یا سیاهی یا سرخ.

حق و باطل و خیر و شر خلاصه کردی، رفته رفته در همه حوزه‌های زندگی باید حق و باطل را تمیز دهی و از هم جدا کنی و مبارزه حق و باطل را در آن دنبال کنی! البته، گمان نکنید که فقط شریعتی چنین می‌اندیشید. بسیاری از شخصیت‌های دینی و سیاسی و روشن فکری چنین می‌اندیشیدند و من اکنون مجال ذکر اقوال آنان را ندارم. این تفکر دینی‌ای بود که انقلاب را راه برد و به نتیجه رساند و برای جنگ ایران و عراق سوختی غنی تولید کرد. اما انصاف نیست اگر نگویم که به رغم این که شریعتی از پرورندگان اصلی دین سرخ در ایران معاصر است، اما مزیت کار او در این است که بسیاری از عناصر دین سبز نیز در افکار و آثار وی به قوت موجود است و به همین دلیل می‌توان گفت که دل‌بستگان به دین سبز می‌توانند ضمن حفظ فاصله انتقادی و ضمن فراروی از شریعتی، از افکار و اندیشه‌های وی تغذیه کنند و بهره ببرند و از این راه مایه‌های ارزشمند اندیشه وی را از آن خود سازند.

پس دین سرخ در شرایطی که حیات افراد و گروه‌ها و مهم‌ترین ارزش‌هایشان به خطر می‌افتد، می‌بالد و به تدریج هر قدر که مبارزه برای دفاع از کیان و ارزش‌های فرد یا گروه تداوم می‌یابد یا تشدید می‌شود، مؤلفه‌های نظام الهیاتی آن پیروده می‌شود. مثلاً در شرایط انقلابی است که شریعتی دو نوع اسلام را از هم تفکیک می‌کند: اسلام سرخ / اسلام سیاه، اسلام خون / اسلام تریاک، اسلام مبارزه / و اسلام تسلیم و پرهیز. او چنان سخن می‌گوید که گویی شق یا شقوق دیگری ممکن نیست. اما ما امروز می‌دانیم که اسلام سومی هم هست: اسلام زندگی. از نظر شریعتی اسلام راه سرخی است که از هابیل تا قیام منجی آخر الزمان تداوم دارد. تاریخ بشر تاریخ جنگ هابیلیان و قابیلیان بایکدیگر است و از نظر شریعتی تو اگر در جبهه حق نباشی و در مبارزه حق علیه باطل شرکت

نکنی، هرکجا که باشی فرقی ندارد: چه بر سر سجاده نشسته باشی چه بر سر بزم شراب! یا سیاهی یا سرخ.

اکنون به اجمال برخی از ویژگی‌های دین سرخ را برمی‌شمردم و بحث مبسوط را به مجال دیگر موکول می‌کنم.

- ۱- تفسیر تخصصی آمیز هستی، یا تاریخ، و یا جامعه (به صورت دوقطبی)؛
- ۲- برتری مرگ بر زندگی (به تدریج و در نهایت زندگی کردن محکوم می‌شود) و «اینک شهیداً رفته‌اند و ما بی‌شرف‌ها مانده‌ایم»؛
- ۳- ترویج زهد انقلابی (ترک دنیا در جهت اهداف مبارزاتی)؛
- ۴- تکیه بر حافله رنج و حافله خطرناک؛
- ۵- تأکید بر عمل انقلابی و براندازانه؛
- ۶- به سوی کشیدن زندگی همچون جنگ و مبارزه (ان الحیات عقیده و جهاد؛ این سخن از آن امام حسین نیست اما چنین تصور می‌رود که سخن ایشان است)؛
- ۷- انتظار جهش‌های اجتماعی در مسیر رشد (شکل‌گیری نوعی خوش‌بینی کاذب و فریب‌دهنده نسبت به آینده جامعه پس از پیروزی نهضت)؛
- ۸- پیروده شدن نوعی انتظار جهش‌های انسانی و انتظار فراری انسان‌ها از ضعف‌های انسانی‌شان در حین و پس از مبارزه (قهرمان‌پروری و کیش شخصیت)؛
- ۹- شکل‌گیری نوعی اراده‌گرایی افراطی و خطرناک برای تغییر مسیر جامعه و تاریخ؛
- ۱۰- خطر غلبه تدریجی شور مبارزه بر تفکر انتقادی (سخنرانی‌های شریعتی را تحت عنوان «شهادت» و «پس از شهادت» را یک بار دیگر مرور نمایید)؛
- ۱۱- عدم مسوولیت در قبال حریف و دشمن (توجه داشته باشید که دین سبز از مسوولیت در قبال دشمن سخن می‌گوید)؛
- ۱۲- بازخوانی عناصر فرهنگی زمینه‌ای (تفسیر ایدئولوژیک تاریخ و معرفی کسانی چون به‌آفرید، سندیاد، بابک، مزدک، حسن صباح، به‌عنوان قهرمانان ملی و انقلابی! آن‌هم در اعصاری که هیچ درکی از ملیت موجود نیست و عناصر ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه هنوز پیروده نشده است)؛
- ۱۳- استفاده از خشونت و تخریب (یکی از مهمترین ویژگی‌های انقلابات «مخرب بودن» آن است) که اغلب روش‌های خشونت‌آمیز و مخرب به دلیل جامعه‌پذیری و درونی شدن، بازتولید می‌شود و نهادینه می‌گردد و به تخریب و خشونت در پس از پیروزی نهضت تداوم می‌بخشد. روش‌های تخریب و خشونت‌آمیز، هم پس از انقلاب از سوی



گروه‌های انقلابی به کار گرفته شد و هم پس از جنگ هشت ساله. در هر دو نیز دین سرخ جهت دهنده و تغذیه‌کننده کنش کنشگران بود. ممکن است سخن من برای برخی سبب سوء تفاهم شود. پس توضیح می‌دهم که مدعای من فقط این است که: بهره‌گیری از روش‌های خشونت‌آمیز ولو با توجیهات موجه، منجر به تداوم استفاده از آن و بازتولید این نوع روش‌ها در زمانی می‌شود که موضوع مورد خشونت دیگر موجود نیست. به عبارت دیگر، موضوعات جدیدی برای خشونت‌گری جایگزین می‌شود، چون شیوه‌های خشونت‌گری نهادینه شده است.

۱۴- خطر حذف احتمالی کثرت و تفاوت و حرکت به سوی یکسان‌سازی جامعه.

منابع و مأخذ

- [۱] [۱] پالس، دانیل (۱۳۸۵) هفت نظریه در باب دین. ترجمه و نقد محمد عزیز بختیاری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- [۲] تامسون، کنت و دیگران (۱۳۸۷) دین و ساختار اجتماعی (مقالاتی در جامعه‌شناسی دین). ترجمه علی بهرام پور و حسن محدثی. تهران: نشر کویر، چاپ دوم.
- [۳] شریعتی، علی (بی‌تا) بازگشت. مجموعه آثار ۵. تهران: حسینیه ارشاد.
- [۴] محدثی، حسن (۱۳۸۳) زیر سقف اعتقاد: بنیان‌های ماقبل انتقادی اندیش؛ تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه شریعتی. تهران: نشر فرهنگ و اندیشه، چاپ اول.
- [۵] وبر، ماکس (۱۳۸۲) دین، قدرت، جامعه. ترجمه احمد تدین. تهران: نشر هرمس.

«...این‌ها دو کار کردند. این شهیدان امروز دو کار کردند. از کودک حسین گرفته تا برادرش و از خودش تا غلامش و از آن قاری قرآن تا آن معلم اطفال کوفه، تا آن مؤذن، تا آن مرد خویشاوند یا بیگانه و تا آن مرد اشرافی و بزرگ و با حیثیت در جامعه خود و تا آن مرد عاری از همه فخرهای اجتماعی، همه برادرانه در برابر شهادت ایستادند تا به همه مردان، زنان، کودکان و همه پیران و جوانان همیشه تاریخ بیاموزند که باید چگونه زندگی کنند اگر می‌توانند و [چگونه] بمیرند اگر نمی‌توانند.

این شهیدان کار دیگری نیز کردند، شهادت دادند با خون خویش. نه با کلمه. شهادت دادند در محکمه تاریخ انسان. هر کدام به نمایندگی صنف خودشان شهادت دادند که در نظام واحد حاکم بر تاریخ بشری. نظامی که سیاست را و اقتصاد را و مذهب را و هنر را و فلسفه و اندیشه را و احساس را و اخلاق را و بشریت را، همه را ابزار دست می‌کند تا انسان‌ها را قربانی مطامع خود کند و از همه چیز پایگاهی برای حکومت ظلم و جور و جنایت بسازد. همه گروه‌های مردم و همه ارزش‌های انسانی محکوم شده است.»

(پس از شهادت - اسفند ۱۳۵۰ - مسجد نارمک)

نقش انقلابی یاد و یادآوران

سارا شریعتی

سایت اینترنتی بنیاد فرهنگی شریعتی / ۱۳۹۸

مقدمه

سرنوشت شریعتی سرنوشت غربی است: مشهور اما ناشناخته. نام او را بر خیابان‌ها، کوچه‌ها، بیمارستان‌ها و مدارس و مغازه‌ها گذاشته‌اند. در کلاس‌های دبیرستان و دانشگاه، اغلب پرسش یا بحثی درباره شریعتی هست، حتی یکی از سه تالار همین دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، به نام شریعتی است. یک شریعتی مشهور اما ناشناخته، به این دلیل که نامش را می‌بینیم، از وی می‌شنویم اما شریعتی را نمی‌خوانیم و متن شریعتی، کمتر مورد رجوع است. جدا از جوانان، حتی در میان هم‌نسلی‌های خودمان اغلب می‌شنویم: یادش بخیر! ما در جوانی چقدر شریعتی می‌خواندیم. انگار شریعتی خوانی به ۲۰-۳۰ سال پیش برمی‌گردد و دست کم چند دهه است که شریعتی کمتر خوانده شده است. عمومیت یافتگی تصویر شریعتی در جامعه، یک تصور شناخت از او در میان مردم ایجاد کرده است که اغلب صادق نیست. شریعتی هم قربانی محبوبیتش شده و از این رو ناشناخته مانده است. اما به نظر می‌رسد امروز گرایش مجددی به شریعتی به عنوان نویسنده و اصولاً به شریعتی خوانی و مراجعه به متن آثار وی بوجود آمده است و شاهدش هم همین جلسه است.

متنی که برای این جلسه انتخاب شده است و از من دعوت شده در موردش صحبت کنم، «نقش انقلابی یاد و یادآور» است که سخنرانی شریعتی در شهریور ۱۳۵۱ در حسینیه ارشاد است. انتخاب این متن برایم مهم و جالب بود. معمولاً در مجموعه‌ی شیعی شریعتی، انتخاب‌های اول «تشیع صفوی علوی» یا «شهادت» است. انتخاب این متن نامعمول است و اصولاً «یاد» و «نقش انقلابی یاد» که پرداختن به آن در آن دوره بسیار بدیع بود، در حال حاضر نیز از سوژه‌های جذاب‌بست که کمتر بدان پرداخته‌اند. یاد، حافظه، خاطره، یادآوری، و نقش اجتماعی آن و همچنین ذکر و تیپ اجتماعی یادآور و ذاکر... از موضوعاتی است که خصوصاً پس از جنگ جهانی دوم بیشتر مورد توجه قرار گرفت و ادبیات پژوهشی وسیعی در علوم اجتماعی به خود اختصاص داده است. شریعتی در ایران از نخستین کسانی است که هم در این مورد بحث‌های مفصلی دارد و هم توانسته است این حوزه را با تاریخ و ادبیات تشیع پیوند بزند.

درباره روش بررسی متن

اگر بخواهیم با روش‌های معمول نقد جامعه‌شناختی به سراغ متن «نقش انقلابی یاد و یادآور» برویم می‌توانیم از دو روش پرداختن به متن استفاده کنیم، روش برون‌متنی و درون‌متنی که در میان پست‌مدرن‌ها رایج‌تر است. در مطالعه‌ی درونی متن، نه مؤلف، نه شرایط و نه زمینه‌ی اجتماعی بلکه این متن است که برجسته می‌شود. روش دیگر که اغلب در علوم اجتماعی رایج است، رویکرد اکسترنال است که به برون‌متنی ترجمه کرده‌اند. متن با شرایط بیرونی اجتماعی و تاریخی سنجیده می‌شود. اشکال روش اول در اینست که شرایط تکوین و تولید متن را نادیده می‌گیرد. اشکال روش دوم در اینست که اتونومی، خودگردانی متن را رد می‌کند. خودمختاری متن و مولد بودنش تحقیر می‌شود و صرفاً به عنوان محصول یک دوره و یک زمانه و زمینه‌ی تاریخی مورد توجه قرار می‌گیرد. در نتیجه متن خود به خودارزشی ندارد. بوردیو برای اینکه از این دوگانه‌ی متن (texte) و زمینه (context) فراتر برود و بتواند بر این دوگانه غلبه کند، تئوری «میدان» را مفهوم‌پردازی می‌کند. تئوری میدان می‌خواهد بر این دوگانه‌ی متن محوری و زمینه‌محوری غلبه کند. در اینجا تلاش می‌کنم با همین روش، میدان آن دوره را ترسیم کنم و متن شریعتی را در این میدان قرار دهم و تاثیر پذیری و تاثیرگذاری آن را بسنجم. پیش از این می‌بایست موقعیت

این اثر را در زندگی و دوره‌های زندگی شریعتی تعیین کرد.

یاد یادآور: کدام دوره از زندگی شریعتی است؟

شریعتی خود زندگی‌اش را به پنج دوره‌ی پنج ساله تقسیم می‌کند. البته این دوره‌های پنج ساله دقیق نیست اما در تعیین و ترسیم میدان این متن بسیار مفید است. دوره‌ی اول دوره‌ی جوانی است، دوره‌ی عارف‌مسلمی و شاعر‌مسلمی و عاشق‌پیشگی و البته مبارزه سیاسی که با این همه بیگانه هم نبود. دوره‌ی دوم دوره‌ای است که به عنوان دانشجوی نمونه انتخاب می‌شود و برای ادامه تحصیل به پاریس می‌رود و فعالیت سیاسی و کنفدراسیونی و روزنامه‌نگاری را شروع می‌کند. دوره‌ی سوم دوره دانشگاه است. بازگشت از پاریس، اقامت در مشهد و تدریس در دانشگاه مشهد. بعد از پنج سال از دانشگاه اخراج و بازنشسته‌اش می‌کنند. دوره‌ی چهارم دوره‌ی پنج ساله‌ی حسینیه‌ی ارشاد است، دوره‌ی سخنرانی‌ها و مشهورترین دوره‌ی شریعتی. در ۱۳۵۱ حسینیه ارشاد بسته می‌شود و شریعتی متواری و مخفی است. دوره‌ی پنجم آخرین دوره‌ی زندگی شریعتی، با دستگیری و زندان و پس از زندان است آغاز می‌شود.

اگر قائل به این پنج دوره باشیم می‌توان گفت این متن و توجه شریعتی به تشیع مشخصاً به دوره‌ی چهارم زندگی‌اش مربوط است. شناخته شده‌ترین دوره‌ی شریعتی که تصویر شریعتی سخنران را امروز رقم زده است. شریعتی که بیشتر افراد می‌شناسند، شریعتی دوره‌ی چهارم است، شریعتی دوره‌ی حسینیه‌ی ارشاد. دوره‌های قبل را کمتر می‌شناسند و آشنائی کمتری نسبت به آن دارند. مثلاً این تصور غلط که شریعتی بیشتر سخنران بود تا نویسنده به دلیل شناخته‌شدگی و تاثیر این دوره‌ی چهارم است، در حالیکه می‌دانیم که شریعتی یکی از پرکارترین نویسندگان تاریخ معاصر ماست و بیش از هزاران صفحه دستنوشته دارد. ناشناخته‌ترین دوران شریعتی را نیز شاید بتوان دوران پس از زندان دانست. دورانی که با یک قرائت اندیشه‌ی وی تحولاتی پذیرفته است و در قرائت دیگر همچنان می‌توان از پیوستگی فکری نزد وی یاد کرد.

متن یاد و یادآور مربوط به ۲۱ شهریور ۵۱ است. چند هفته قبل از بسته شدن حسینیه ارشاد است. حسینیه ارشاد را در ۱۴ آبان ۱۳۵۱ بسته می‌شود. محققان می‌دانند که بسته شدن درب حسینیه ارشاد به درخواست برخی نهادها و محافل مذهبی انجام شد. درست است که ساواک عامل بسته شدن ارشاد بود اما تحت



عکس: سایت بنیاد پاران

و بسیاری از چهره‌های ما در این زندان افتاده‌اند. و من دارم دارم فکر می‌کنم که چطور می‌توانم از این زندان خلاصشان کنم. مثلاً کی؟ مثلاً ابوذر. مثلاً حجر بن عدی، یاسر، عمار، سمیه، همه این چهره‌ها... و بعد می‌گوید آنجا به خودم گفتم این‌ها را از این زندان نجات خواهم داد. یکی یکی. و آن موقع تصمیم گرفتم همه آن‌ها را از این زندان نجات دهم و امروز نوبت کی رسیده؟ نوبت حجر بن عدی ست که می‌خواهم نجاتش بدهم.

می‌گویند مشکل دوستان این است که همه‌اش فکر می‌کنند مسلمانان زندان‌اند، توجه نمی‌کنند تا زمانی که اسلام خودش در زندان است مسلمانان مدام در زندان خواهند بود. هدف ما نباید صرفاً نجات مسلمانان از زندان باشد. تا زمانی که ما مسلمانان را نجات دهیم ولی اسلام در زندان باشد، باز دوبرتبه این مسلمانان به زندان خواهند افتاد. بنابراین باید به سراغ چه برویم؟ به سراغ جنگ آزادی بخشی برای رهایی خود اسلام از زندان تاریخ و آن چهره‌هایی که در زندان هستند.

از این دوره و با مقدمه‌ی حجر بن عدی، شروع می‌کند به نقد رادیکال سنت تاریخی‌ای که این چهره‌ها را به تعبیر خودش ضعیف و زبون معرفی می‌کند و اساس پروژه‌ی خود را همین قرار می‌دهد. سال ۵۰ تا ۵۱ شریعتی تک سخنران ارشاد است. دیگر کنترلی از جانب مسئولان ارشاد بر کارش نیست. از هر لحظه‌اش استفاده می‌کند و تمام متن‌هایش به شکل مسلسل و فشرده مربوط به همین یک سال است. تمرکز وی در این دوره، بر میراث شیعی ست و دیگر مجاز است نظر خودش را بدون ملاحظه و سانسور بگوید.

این موقعیت شریعتی در این سالهاست. اطلاع دارید که در همین دوره است که یک سری استفتائاتی از مراجع و روحانیون در مورد شریعتی می‌شود و بسیاری فتواها علیه شریعتی انتشار می‌یابد و شریعتی به نوعی تکفیر می‌شود. شریعتی می‌داند زیر ضرب است، هر لحظه ممکن است ارشاد بسته شود و از این روز هر لحظه‌اش کمال استفاده را می‌کند. این وضعیت آن دوره‌ی ارشاد است.

زمینه اجتماعی سیاسی متن

در سطح ایران و در سطح جهان، با چه وضعیتی مواجه هستیم؟ در ایران سال ۴۹-۵۰ اوج مبارزات مسلحانه است. آغاز جنبش چریکی بعد از محاکمه‌ی مهندس بازرگان. مهندس بازرگان در محاکمه‌اش می‌گوید ما آخرین نسلی هستیم که با زبان قانون با شما

فشار برخی از جریان‌های مذهبی انجام شد. انگار بدعتی، انحرافی دارد اتفاق می‌افتد و در نتیجه در ۱۴ آبان درب حسینی‌ی ارشاد را بستند، از همان روز و همان جا هم شریعتی متواری و مخفی شد.

توجه شریعتی به تشیع مربوط به دوره‌ی ارشاد است. دوره‌ی چهارم یعنی چه زمانی؟ مشخصاً از ۱۳۴۸ تا پایان ارشاد. چرا آغاز آن را ۱۳۴۸ می‌گیرم؟ چون امت و امامت را اساس قرار می‌دهم. سخنرانی امت و امامت در حسینی‌ی ارشاد ایراد می‌شود.

راهی از زندان سرخ حصار یا از سیاه حصار تاریخ؟ آزادی اسلام یا مسلمانان؟

برای فهم این دوره، متنی هست که در سایت بنیاد شریعتی منتشر شده است. مقدمه‌ی متن حجر بن عدی که یکی از شاگردان شریعتی آقای اکبری مرزناک آن را نوشته بود و شریعتی بر آن مقدمه می‌زند. آنجا در مقدمه می‌گوید: در سال ۱۳۳۶ در یکی از شب‌های تنهایی که شاید در یک جایی، در یک گوشه‌ای افتاده بودم - که شاید اشاره به زندان هست - داشتم فکر می‌کردم به سیه حصار نه سرخ حصار - یکی از زندان‌های معروف - که ما توی زندان سرخ حصاریم ولی یک زندان بزرگتری هم هست که زندان سیاه حصار است و آن زندان تاریخ است. و زندان بانس هم خود تاریخ سیاه مزدور نوکرمآب است که غلام حلقه به دوش قدرت سیاسی ست.

حرف می‌زنیم بعد از ما کسانی که می‌آیند اسلحه به دست خواهند گرفت. شرایط سیاسی دارد رادیکالیزه می‌شود، و سازمانهای مبارز مسلح مذهبی و غیر مذهبی شکل می‌گیرند و وارد عمل می‌شوند. این نکته مهم است. شریعتی در این دوره کاملاً تحت تأثیر جنبش سیاسی و رادیکال مبارزاتی است، هم از نظر تئوریک و هم از نظر عاطفی. عاطفی چرا؟ چون بسیاری از شاگردان خود وی از چهره‌های مبارزو درگیر در مبارزه‌ی مسلحانه بودند. امیر پرویز پویان و احمدزاده‌ها از نمونه‌های بارز آنند و می‌دانید که سخنرانی‌های شهادت پس از شهادت شریعتی متاثر از شهادت برخی از این چهره‌هاست.

متن “نقش انقلابی یاد و یادآوران”، یک متن چهل صفحه‌ای است. سخنرانی‌ای است که شریعتی بسیاری از ایده‌های اصلی آن را قبلاً در نوشته‌های دیگر ارائه داده است. مثلاً این ایده که “حسین درسی بزرگ‌تر از شهادت به ما داده و آن نیمه تمام گذاشتن حج است”. این ایده ایست که شریعتی پیش‌تر در پس از شهادت ارائه داده است. اما ایده‌ی اورجینال این متن که در متن‌های دیگر به آن توجه نکرده بوده و در این متن نقش ایده‌ی مرکزی را ایفا می‌کند، همان مفهوم یاد یادآور و نقش انقلابی آن است. نقشی که در آغاز متن شریعتی بر آن تأکید دارد و در پایان متن، آن را پس می‌گیرد.

۱ یاد و یادآوران، قطعه‌ای از یک مجموعه

برای اینکه بتوانیم این قطعه را مثل قطعات یک پازل کنار هم بچسبانیم و معنا دارش کنیم، باید این متن را با متن‌های دیگر شریعتی که درباره‌ی شهادت است کنار هم قرار دهیم تا به فهم آن کمک کند. در کنار متن “حسین وارث آدم، ۱۳۴۹”، “تشیع علوی، صفوی” آبان ۱۳۵۰، “شهادت” اسفند ۱۳۵۰، “پس از شهادت” اسفند ۱۳۵۰... سالهای ۱۳۴۹-۱۳۵۰، یکی از فشرده‌ترین سالهای فعالیت شریعتی است که گاه در یک هفته چندین سخنرانی دارد و مجموعه‌ی مباحثش در مورد تشیع و شخصیت‌های تاریخ تشیع به همین دوره مربوط است. اغلب متن‌های شیعی شریعتی، در مورد تشیع، (شیعه یک حزب تمام) چهره‌های آن (امام علی، امام حسین، امام سجاد)، انتظار... مربوط به همین دوره است.

در “حسین وارث آدم” بحث فلسفه‌ی تاریخ است و با یک دیدگاه کلی نگاه می‌کند و در متن “شهادت” و “پس از شهادت”، جمله‌ی معروفی دارد که “شهادت دعوتی ست به همه‌ی عصرها که اگر می‌توانی بمیر و اگر نمی‌توانی بمیران”. بعدها این جمله را بسیار برجسته کردند و گفتند شریعتی دستور مرگ می‌دهد، و توجه نکردند

که این جمله را باید در متن “پس از شهادت” خواند.

جذابیت شریعتی، جدا از افکارش میدانید در چیست؟ شریعتی فردی ست که می‌اندیشد، اندیشه‌ای آزاد و بی‌پایان، جستجوگر و انتقادی، و مای خواننده، به تدریج، گام به گام، این جستجوگری و این مسیر و تحولات این اندیشه را در کارش می‌بینیم و دنبال می‌کنیم. درست بر خلاف تصویری که از شریعتی به عنوان یک “ایدئولوگ”، تداعی گر جزمیت و قاطعیت ارائه شده است.

یکی از نمونه‌های این فرایند اندیشه و جستجوگری را در تحلیل وی از شهادت امام حسین می‌بینیم، در گفت و گویی که وی با نظریه‌ی شهید جاوید صالحی نجف آبادی دارد. در سناریوی شهادت، شریعتی از دو چهره نام می‌برد، می‌گوید یکی امام حسین (ع) است و دیگری حمزه است. حمزه نماد مجاهدی است که می‌خواهد حکومت را سرنگون کند و نمی‌تواند، شکست می‌خورد، کشته می‌شود. بر شهادت او باید گریست چون موفق نشده است. این “شهادت حمزه‌ای” ست. و بعد از “شهادت حسینی” نام می‌برد، از حسین به عنوان شهید شاهد. شهادت حسینی شهادت در عصر نتوانستن است، زمانی که هیچ کاری نمی‌توان کرد، هیچ راهی نداری جز اینکه افشا کردن آنچه می‌خواهند پنهان کنند. در اینجا شهادت یک حادثه نیست، یک انتخاب است. یک اصل است.

در سناریوی شهادت نزد شریعتی، اولین چهره حسین است، چهره‌ی دیگر حمزه است و بعد کم‌کم چهره‌ای دیگر وارد می‌شود؛ زینب. متن “پس از شهادت” با این جمله به پایان می‌رسد که: “آن‌ها که رفتند کار حسینی کردند، آن‌ها که ماندند باید کار زینبی کنند و گرنه یزیدی‌اند”. در اینجا حمزه کنار می‌رود، به جایش زینب وارد می‌شوند. زینب برای چه وارد می‌شود؟ زینب می‌خواهد چه کند؟ نقشش دقیقاً چیست؟ چون در حسین و حمزه یکی مجاهد است و دیگری شهید. در این سناریو، خود شریعتی چه نقشی دارد؟ شریعتی خود از کدام الگو پیروی می‌کند؟ حمزه یا حسین؟ به نظر می‌رسد تا اینجا شریعتی غایب است و بعد با ورود زینب است که برای خود نقشی پیدا می‌کند؛ پیام‌آور خون، ذکر‌ذاکران، یاد یادآوران. شریعتی می‌گوید: هر انقلابی دو چهره دارد: خون و پیام. رسالت نخست را، رسالت خون را حسین و یارانش گزارند و رسالت دوم را، رسالت پیام، از عاشورا آغاز می‌شود؛ رساندن پیام خون شهیدان. رسالت دوم ایفای یک نقش انقلابی است، نقش یادآور. ذاکر. به این ترتیب، متن یاد و یادآوران را می‌توان ادامه‌ی منطقی شهادت و پس از شهادت دانست. اگر شهادت

بر نقش حمزه و مشخصا امام حسین متمرکز است، یاد و یادآور آن به «کارزینی» اختصاص دارد. بر نقش انقلابی آگاهی بخشی.

این زمینه کلی تاریخی و نظری ست که «نقش انقلابی یاد و یادآور» در آن می نشیند. حال با آشنایی از موقعیتی که این اثر در مجموعه آثار شریعتی یافت، می توانیم به سراغ متن برویم و تاملی در محتوای کتاب داشته باشیم.

نقش انقلابی یاد و یادآور

«نقش انقلابی یاد و یادآور»، در مجموعه آثار ۷ تحت عنوان «شیعه» منتشر شده است. عنوان این متن بدیع و نوآورانه است: «نقش انقلابی یاد و یادآور». در چاپ های بعدی تحت عنوان ذکر و ذاکران نیز انتشار یافته است. سه نکته در تحلیل این عنوان به نظر اهمیت دارد.

نخست تاکید شریعتی بر نقش و کارکرد. شریعتی در اینجا به کارکرد انقلابی اصل اعتقادی یاد و ذکر توجه نشان می دهد. رویکرد وی در اینجا نخست رویکردی اجتماعیست و نه الزاما اعتقادی. از این رو شکل و کارکرد برایش برجستگی بیشتری دارد تا خود محتوای اصل. این متن قبل از «شیعه یک حزب تمام» است که در آبان ۱۳۵۱ ارائه شد. دوره ای ایست که شریعتی خوانشی کاملاً اجتماعی و سیاسی از تشیع ارائه می دهد و به عنوان یک جریان انقلابی تحلیل می کند. خوانشی کاملاً در مقابل خوانش مسلط آن دوران از تشیع که بیشتر صبغه ای عارفانه، غیر دنیوی و غیر اجتماعی داشت.

دومین نکته خود کلمه یاد یا ذکر است. برای تعریف و تکمیل وظیفه ای که پرسوناژ سوم، زینب، در سناریوی کربلا باید انجام دهد. حسین شهادت می دهد. حمزه مجاهدت می کند. زینب چه می کند؟ شریعتی می گوید: آنها که رفته اند، کاری حسینی کرده اند، آن ها که مانده اند باید کار زینبی کنند وگرنه یزیدی اند. این جمله ی مهمی است. باید کار زینبی کنند، به این معنا که پیام آن خون را به مردم برسانند. چون به گفته ی شریعتی خونی که پیام نداشته باشد گنگ می ماند. شریعتی در متن وصیت اش می گوید، اکنون شهیدان کارشان را به پایان برده اند و خاموش رفته اند... و ما پیام آور خون آنها و پیام آور انقلاب آنها هستیم. به بیان دیگر، پروژه دیگر خون نیست، پیام است. بمیر و بمیران نیست، آگاهی بخشی است. پروژه، یک جنگ رهایی بخش برای نجات خود اسلام است. رسالت امروز کار زینبی است. حالا کار زینبی چیست؟ کار زینبی آگاهی دادن، شهادت دادن، یاد و یادآور. ذکر ذاکر.

شریعتی می گوید: هر انقلابی دو چهره دارد: خون و پیام. رسالت نخست را،

رسالت خون را حسین و یارانش گزارند و رسالت دوم را، رسالت پیام، از عاشورا

آغاز می شود: رساندن پیام خون شهیدان. رسالت دوم ایفای یک نقش انقلابی

است، نقش یادآور. ذاکر. به این ترتیب، متن یاد و یادآور آن را می توان ادامه ی

منطقی «شهادت» و «پس از شهادت» دانست.

سومین نکته در واقع مهمترینش است و آن اینکه درست بر خلاف عنوان که نقش انقلابی یاد و یادآور آن است، تزاوی این متن اینست که یاد و یادآور آن از صفویه به بعد دیگر نقش انقلابی ایفا نمی کند بلکه برعکس به ابزار تبلیغاتی قدرت بدل شده است. در این دوره مهمترین وظیفه دیگر نه یاد آوری که شناخت است.

تزهای اصلی متن یاد و یادآور

با این مقدمات خوانش متن را آغاز می کنیم. اگر بخواهیم مهمترین تزهای این متن چهل صفحه ای را استخراج کنیم می توان از همین اولین گام شروع کرد. معنای شهادت در فرهنگ اسلامی که با زندگی و نه با مرگ پیوند خورده است.

شهادت: زندگی است، نه مرگ

اولین نکته ای که شریعتی به آن توجه می کند، یک تامل لغت شناسی است. تامل در ریشه یابی لغت اغلب نامعمول است و اتفاقاً در متن شریعتی کاملاً برجسته است. به عنوان نمونه وقتی شریعتی می خواهد درباره مسجد حرف بزند، مسجد را در یک رویکرد تطبیقی با کلیسا مقایسه می کند. مسجد را با خانقاه مقایسه می کند. از نظر لغت شناسی می گوید مسجد از چه واژه ای می آید و چه الگویی می دهد. در این رویکرد مقایسه ای و همچنین تامل لغت شناسی است چشم انداز های نظری جدیدی باز می شود.

در این متن، شریعتی دو مفهوم را با هم مقایسه می کند. یکی «شهید» است و دیگری 'martyr'. می گوید کلمه شهید از شَهِد، از حضور و زندگی می آید و کلمه martyr از

mort و mourir یعنی مرگ و مردن. کلمه martyr از ریشه فوت و مرگ و مردن انتخاب می‌شود. درست برعکس شهید که از ریشه شَهَد به معنای حضور، حیات یا گواه، نمونه‌ی حیات و حاضر است و نتیجه می‌گیرد که در فرهنگ اسلامی شهادت کاملاً با فرهنگ مسیحی متفاوت است. این نکته‌ی مهمی است.

نقش انقلابی شعایر شیعی

نکته دوم تأکید بر ارائه‌ی خوانش جدیدی از شعائر شیعی است. شریعتی اشاره‌ای به ارزش‌های دنیای امروز دارد و وقتی از ارزش‌ها و شعارهای دنیای امروز نام می‌برد، به ایمان اشاره دارد، به عدالت، به مبارزه طبقاتی، به وحدت در مقابل امپریالیسم و صهیونیسم. در واقع به ارزش‌ها و شعارهای یک جریان مشخص مبارز در دوره‌ی خود اشاره دارد و تیترومی‌زند نقش انقلابی. می‌گوید من در این سخنرانی می‌خواهم چه کنم؟ می‌خواهم نقش انقلابی همه عقاید و شعائر اختصاصی شیعیان را، حتی عقاید و شعائر که امروز در چشم یک روشن فکر آگاه و مسئول اجتماعی، موهوم و بی‌منطق و تخطیرکننده و ارتجاعی است، چه مذهبی باشد و چه نباشد، توضیح دهم. با یک خوانش انقلابی بگویم که همه شعائر و رفتارهای شیعیان و احکامی که در تشیع وجود دارد، در دوره خودشان کارکرد انقلابی داشتند. در حقیقت شریعتی دارد زمینه‌های کار بعدی‌اش، تشیع به عنوان یک حزب تمام را با تمام کارکردهای انتقادی‌اش را توضیح می‌دهد.

هرواقعیت اجتماعی را با ظرف زمان و مکان خودش بسنجیم.

عنوانی که دوستان مجموعه آثار برای این بخش انتخاب کرده اند اینست «سنجش واقعیت‌ها با ظرف زمان و مکان خاص شان». می‌گوید غیر از حقایق و اصول مطلق و به اصطلاح علمی که در همه نظام‌های اجتماعی ثابت است؛ بسیاری از اعمال، احکام و افکار بشری در ظرف زمان و مکان خودشان معنا دارند و چون این ظرف زمان و مکان دگرگون شود، آن‌ها هم دگرگون می‌شوند. شریعتی می‌خواهد از این‌تر دفاع کند. می‌خواهد بگوید ماجرا این است که در ظرف زمان و مکان همه آن چیزهایی که ما امروز به عنوان شاخص‌های تشیع می‌شناسیم، یک معنای دیگر داشته و چون ظرف زمان و مکان عوض شده، داستان نیز تغییر کرده است. بنابراین ما باید آن زمان و مکان را بشناسیم تا ببینیم اصلاً معنای اصلی‌شان چه بوده است. می‌خواهد

از این‌تر دفاع کند که این‌ها یک کارکرد انقلابی داشته‌اند. بنابراین جدا کردن یک پدیده اجتماعی از زمینه تاریخی - اجتماعی‌اش کاری عوامانه است. می‌خواهد بگوید اصولی هست که اگر آن اصول را برجسته کنید و به زمینه تاریخی - اجتماعی‌اش توجه نکنید؛ کار شما کاملاً عامیانه خواهد بود و یک حکم کاملاً ضد خودش عمل می‌کند. بنابراین اول باید روشن کنیم ظرف تاریخی خاص شیعه چیست و بعد رفتارهایش را در آن ظرف بچینیم و توضیح دهیم.

متن یک بخشی دارد: شیعه بعد از پیروزی بنی امیه. یک تفسیر طبقاتی از شیعه می‌کند و می‌پرسد شیعه چه کسی است؟ شیعه همان ایرانی و رومی و عرب محروم است که از نظام‌های طبقاتی و اشرافی برای رسیدن به رهبری انسانی و عدالت و نفی تبعیضات نژادی و طبقاتی به اسلام پناه برده است. بنابراین تحلیلی که از تشیع می‌کند، بر خاستگاه طبقاتی مبتنی است و می‌گوید اولین کسانی که به سمت امام علی گرویدند، اقشار فرودست و محروم جامعه بودند.

کعبه و کربلا: گریز به صحرای کربلا

در اینجا شریعتی یک دوگانه مطرح می‌کند. دوگانه کعبه و کربلا. اشاره می‌کند که (این ایده‌ای است که در «پس از شهادت» هم می‌گوید)، حسین درسی بزرگ‌تر از شهادت به ما داد و آن نیمه تمام گذاشتن حج است. خیلی‌ها شیعیان را نقد می‌کنند که در مراسم حج، قبله را عوض می‌کنند و قبله را می‌برند به سمت کربلا و به این ترتیب اهل تسنن می‌گویند اینان حج را تحقیر می‌کنند. چرا شیعه با کوچک کردن حج، کربلا را تجلیل می‌کند و در اوج مراسم حج، از کربلا و عاشورا می‌گوید؟ شریعتی می‌گوید: «پاسخ این چراها را وقتی درمی‌یابید که به تاریخ بازگردید و ببینید خلیفه چگونه امسال در حج است، سال پیش در جهاد، سال بعد در کاری دیگر. چگونه به تجلیل و تعظیم حج می‌پردازد، در باشکوه برگزار شدنش اصرار می‌ورزد. چرا که به نفع قدرت و حکومت اوست و بنابراین در هیاهوی این تبلیغات کسی نمی‌فهمد چگونه خاندان پیامبر را نبود کردند و همه عدالت خواهان و پاکان را قتل عام کردند».

و ادامه می‌دهد: «اتفاقاً خلیفه در حج چه می‌کند؟ مراسمی مذهبی با تجلیل و شکوه بزرگ و مفصلی برپا می‌کند. برای چه؟ برای این که نشان ندهد و که در همان لحظه چه به خاندان پیامبر گذشته است. بنابراین شیعه در آن جا است که سعی می‌کند افشاگری کند و نشان دهد همه آن‌هایی که تقدیس می‌کنند و این‌قدر از مقام پیامبر

از نظر شریعتی اسلام راه سرخی است که از هابیل تا قیام منجی آخر الزمان تداوم دارد. تاریخ بشر تاریخ جنگ هابیلیان و قابیلیان بایکدیگر است و از نظر شریعتی تو اگر در جبهه حق نباشی و در مبارزه حق علیه باطل شرکت نکنی، هر کجا که باشی فرقی ندارد: چه بر سر سجاده نشسته باشی چه بر سر بزم شراب! یا سیاهی یا سرخ.

تجلیل می‌کنند، همان کسانی هستند که فرزندان پیامبر را کشتند. برای شیعه در موقعیتی که رهبران مذهبی‌اش یا شهید هستند و یا گرفتار غل و زنجیر خلیفه؛ تجلیل حج کاری است به نفع مستقیم خلیفه. او که دوست‌دار خانواده پیامبر و دوست‌دار حج است، نمی‌تواند از حجی تجلیل کند که شعاری به نفع دشمن شده است. تعظیم حج در اسلام خلیفه، شعار طبقه حاکم است. شعار او نه حج بلکه قبر است. قبر شهیدی که خلیفه را این چنین به وحشت می‌افکند.»

می‌گوید درست در زمانی که همه دارند تجلیل اسلام می‌کنند، شیعه می‌گوید که اتفاقاً الان من باید به شما نشان دهم که همه اینانی که متولی برگزاری مراسم‌اند، همان کسانی هستند که فرزندان پیامبر را کشتند و می‌کشند. بنابراین تشیع قبله‌اش را عوض می‌کند. این داستان بسیار مهم است. شیعه تا آن جا می‌رود که صف خودش را از دیگر مسلمین عوض می‌کند. حج را نیمه تمام می‌گذارد به قیمت این که به او بگویند شما دارید حج را تحقیر می‌کنید، قبله‌اش را عوض می‌کند.

می‌گوید: «اکنون که حج چون شعاری به دست دشمن افتاده است چه باید کرد؟ جهت معلوم است. طواف خاک حسین. طواف کعبه ی راستین. کعبه شهید، کعبه خون، کعبه کسی که قربانی همان جلادی است که لباس سبز پوشیده. پس باید قبله را عوض کرد و بزرگ‌ترین زیارت نه زیارت خانه خدا که زیارت حسین مظلوم است. بنابراین در وقت حج باید به کربلا رو کرد». انحراف از کعبه به کربلا فریاد اعتراضی بوده است در متن خاموش استعمار شده‌های دولتی و این فریاد را باید در شرایط زمانه شنید تا اصالت انسانی و اسلامی‌اش را دریافت. اتفاقاً داستان این است؛ شیعه صف خود را از مسلمین کلاً جدا می‌کند برای این که می‌خواهد بگوید که این

حج به یک شعار تبلیغاتی به دست دشمن تبدیل شده است و ما باید قبله دیگری را باز کنیم تا اسلام واقعی را نشان دهیم.

تشیع که شعارهای اصلی اسلام را در دست دشمن می‌بیند به جستجوی شعارها، تکیه‌گاه‌ها و سلاح‌های دیگری برمی‌خیزد تا ضمن بیدار کردن و آگاه کردن توده، پیامی را که پیغمبر ابلاغ می‌کرد و اکنون اینان همه ضد پیام محمد را ابلاغ می‌کنند، ابلاغ کند. شب و روز از بلندگوها و از حلقوم‌های وابسته به دستگاه، نبوت نبوت مطرح است و شیعه این انسان و طبقه ی قربانی این دستگاه در برابر نبوت، به ولایت تکیه می‌کند، به امامت، به شعاعی که نفی‌کننده حکومت است. هر چند لباس تقوا و تقدس دروغین بر تن داشته باشد. در یک رژیم غلط، حاکم درست بی‌معناست. چون سیستم غلط است و اگر سیستم غلط باشد حتی اگر حاکم درست باشد نمی‌توانید به او تکیه کنید. در بخش آخر متن، شریعتی وجه انقلابی تمام رفتارها، شعائر و مفاهیم شیعه حقیقت‌های پایمال شده را، یکی یکی را توضیح می‌دهد، سادات، خمس و زکات، تقیه و تقلید و شهادت، تعزیه، موسیقی یا غنا و اشاره می‌کند که در روزگاری که از حقیقت‌های پایمال شده یاد نمی‌کنند، قتل عام‌ها و شهادت‌ها را نادیده می‌گیرند، اساسی ترین‌کار تبلیغی شیعه ذکر است، یعنی یادآوری آنچه دستگاه می‌خواهد فراموشش کنند. همه این‌ها به چه معناست؟ می‌گوید توجه داشته باشید در شرایطی که قدرت و سیاست می‌خواهد محو کند، می‌خواهد به روی خودش نیاورد و در نتیجه می‌خواهد تا آن جایی که ممکن است دیده نشود، وظیفه شیعه چیست؟ بی‌بهره و بدون مناسبت مدام یادآوری کند. به چه دلیل؟ به دلیل این که الان سیاست محواست.

در دوره ی محو، رسالت یادآوری است. در دوره ی مسخ: رسالت شناخت است.

این جا تزاصلی متن مطرح می‌شود. تزاصلی متن می‌گوید ما دو دوره داریم. یک دوره هست که حکومت و قدرت سیاسی می‌خواهد ماجرا را محو کند. کربلا را محو کند. می‌خواهد خلافت اسلامی درست کند و بگوید حکومت و بارگاه و خانواده پیامبر را ستایش می‌کنیم و به روی خودش نیاورد که چه جنایتی صورت گرفته است. این دوره سیاست محواست. در این شرایط وظیفه شیعه برجسته سازی است. بدون هیچ بهانه و مناسبتی یادآوری کند. در عزای و شادی و عروسی‌ها هم یاد حسین را بگوید. در همه جا سیاه بپوشد و بگوید من سیاه پوشم. نشان بدهد من سیاه

پوشم چون فاجعه ای صورت گرفته، قتل عامی صورت گرفته، امام حسین را در کربلا کشتند. وظیفه اش این است که در همه جا بی پهانه به صحرای کربلا گریز یزند. برای این که حکومت همه کار می کند تا ماجرای کربلا را به انتفای موضوع منتفی کند. این در زمانی است که سیاست قدرت سیاسی می خواهد محو کند. این ماجرا تا کی است؟ تا زمان صفویه. تا آن زمان شیعه به هر شکلی باید یادآوری کند. همه چیز در خدمت کربلا. قبله کربلاست. قبله امام حسین است و باید به هر شکلی در موسیقی، در روضه، در زیارت، ما باید در همه چیز یادآوری کنیم.

مرحله دوم دوره صفویه به بعد است. در دوره ای است که برعکس، حکومت اصلاً نمی خواهد محو کند چون از ۱۵۰۱ صفویه قدرت را به نام تشیع به دست گرفت. نمی خواهد منتظر شما بماند. خودش عزاداری راه می اندازد. خودش مراسم را به دست می گیرد. خودش همه آیین ها را درست می کند. در این جا شما باید چه کار کنید؟ اگر شما همان کاری را کنید که در آن زمان می کردید، هم راستای قدرت سیاسی و حکومت هستید. ابزار تبلیغاتی خلافت. شریعتی اسم این دوره را مسخ می گذارد. آن، دوره محو بود و این دوره مسخ. در دوره مسخ وظیفه چیست؟ وظیفه کاملاً چیز دیگری است. در این جا وظیفه شناخت است.

- یاد یادآوران دیگر نقش انقلابی ندارد. از صفویه به بعد، رسالت، دیگر یادآوری نیست!

نکته آخر: ذکر و ذاکرین. بحث ذکر و ذاکرین چهار پنج صفحه آخر متن است.

«ذکر ظلمی که شده. ذکر بزرگترین حادثه ای که در تاریخ به وجود آمده. ذکر بزرگ ترین جنایتی که به دست خلفای رسول الله و به فتوای روحانیون وابسته انجام گرفته. ذکر جنایتی که همواره در حق مردم و توده های محروم شده است و می شود. کار زینبی یعنی ذکر. کار زینبی یعنی یادآوری. کار زینبی یعنی پیام آن خون را منتقل کردن. اساسی ترین کار تبلیغاتی شیعه ذکر است. و اما امروز، رسالت شیعه امروز چیست؟ اکنون صفویه آمده است. خود بزرگ ترین مروج ذاکرین و تحلیل کننده ذاکرین و برگزارکننده اصلی ذکر است. صفویه برخلاف بنی امیه و بنی عباس نمی خواهد آن چه به وقوع پیوسته است را از خاطره ها بشوید بلکه برعکس می خواهد بیشتر از همیشه به یاد بیاورد. آن ها، بنی عباس و بنی امیه، می خواستند مردم فراموش کنند. صفویه برعکس می خواهد که، مردم جز این حادثه چیزی به یاد نداشته باشند. اما فرق کار

این است که آن ها می کوشیدند داستان را محو کنند، این ها می کوشند آن را مسخ کنند. این ها با ترویج و تجلیل و تعظیم عاشورا و کربلا می کوشند آن را از محتوا خالی کنند و فقط شکل و فرمش را ارزش بخشند. رسالت ما این جا دیگر یادآوری نیست». این جمع بندی کل بحث بود.

«رسالت ما دیگر یادآوری نیست چون همه به یاد دارند. چون خلیفه شیعه شده است و بیش از مردم عدالت و پیروان راستین علی و شیفتگان حسین به یاد می آورد، می گیرد، خود را به گریه می زند، بر دشمنان علی لعن می فرستد. اکنون مردم آگاه شیعه در برابر نظام صفوی که بر تشیع تکیه می کند همان وضعی را دارند که شیعه در نظام اموی و عباسی که به اسلام تکیه می کردند، داشت. امروز باید چه کرد؟ اکنون اشرافیت قومی صفوی نقاب تشیع زده و شعارش ذکر است تا حقیقت علی پایمال شود و ذکر حسین فراموش. این جاست که زور بر ذکر تکیه می کند و دیگر ذکر نقش انقلابی ندارد. و ذاکر نه یک روشن فکر مترقی که یک ابزار تبلیغاتی در نظام موجود می شود. این است که در عصر صفوی دیگر «یاد» رسالت نیست. رسالت ما دیگر یادآوری نیست. رسالت ما چیست؟ شناخت است. طرح واقعه نیست، تحلیل واقعه است. محبت نیست، معرفت است. بالاخره تشیع صفوی بر تشیع علوی تکیه کرده است. پیش از صفویه شیعه وقتی نام محمد را می شنید حق داشت بپرسد کدام محمد؟ و پس از صفویه شیعه وقتی یاد حسین را می شنود باید بپرسد کدام حسین؟»

این نظریه اصلی شریعتی است: در یک دوره یاد یادآوران نقش انقلابی دارد و بسیار موثر است و آن زمانی است که حکومت می خواهد محوش کند. اما در یک دوره یاد آوران، ذکر ذاکرین دیگر نقش انقلابی ندارد. باید پرسید کدام حسین؟ باید به جای محبت معرفت را جانشین کرد و به جای تجلیل، تحلیل کرد تا بتوان عاشورا را در موقعیت اصلی خودش قرار داد.

یاد دیگر رسالت نیست. یادآوری نقش انقلابی ندارد. امروز رسالت ما شناخت و آگاهی بخشی است.

عبدالکریم سروش

متن سخنرانی در شب عاشورای سال ۱۳۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم

روزی که امام حسن بنا به دلایلی با معاویه صلح می کرد حسین بن علی برادر کوچکتر ایشان ظاهراً این صلح را چندان یارین و پذیرفتنی نمی دانست و گفته اند که اختلافاتی نیز بین حسن و حسین پدید آمد و حسین اعتراضاتی به برادر خود داشت با همه این احوال تا زمان حیات برادر بزرگتر سخنی نگفت و انگشتی به اعتراض بلند نکرد و سکوت کرد. در آنسوی معاویه که فردی زیرک و دشمن شناسی بود خوب می پنداشت که چگونه دشمنانش را آرام کند و با آنان مدارا کند. روابط حسن و حسین و معاویه نیز چندان طوفانی نبود در روایات شیعه هست که معاویه به امام حسن و حسین صله و پاداش می داد و آنها نیز برمی گرفتند و می پذیرفتند. پس از مرگ معاویه که یزید بر جای او نشست و حسن بن علی دیگر نبود و امامت به حسین بن علی سپرده شده بود مسئله از آنجا شروع شد حال یزید جوانی بی تجربه و بی تدبیر بود که با وسایط پدر بر آن منصب نشسته بود و این اولین نقض عهدی بود که معاویه کرد جزو مواد پیمان با حسن بن علی یکی همین بود که کسی را به وراثت و نیابت خود انتخاب نکند ولی نقض عهد کرد و این اولین کاری بود که حسین را برآشفته و باعث شد که به چشم دیگری به معاویه نگاه کند می دانست و بر اثر این حادثه بهتر دانست که با کسانی چون معاویه و بخصوص یزید پیمان نمی تواند بست و آنها در پیمان شکنی روان اند و حالا اگر با برادر او چنان کردند

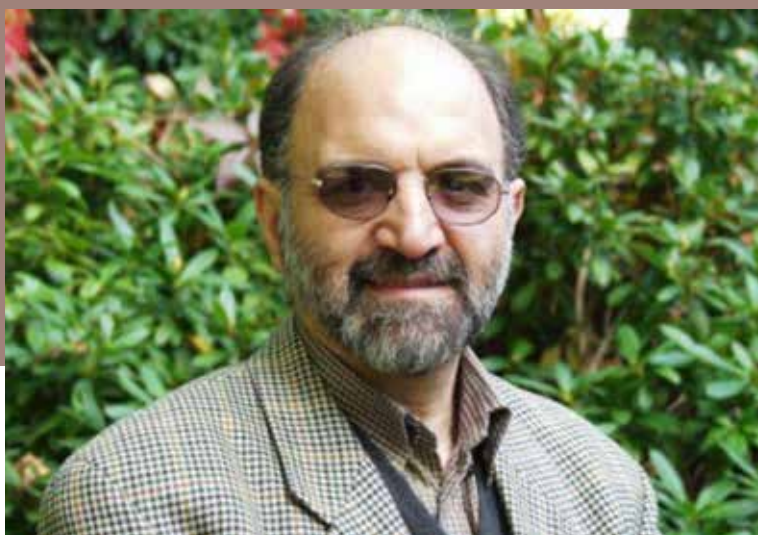
او نمی تواند آن درس را تکرار بکند حسین به نیکی معاویه را می شناخت معاویه به یزید وصیت کرده بود که اگر با همه در افتادی با چند نفر در نیفت چون عاقبت خوشی ندارد یکی با حسین بن علی و یکی با عبدالله بن زبیر در نیندازد اینها عصیان گرند شورشی اند اهل تسلیم شدن نیستند و می توانند بالقوه خلق عظیمی را با خود گرد بیاورند و برای حکومت نوپای تو مزاحمتی بیاورند اینها وصیت های مدبرانه ای بود که معاویه به یزید کرد. اما یزید که سلطنت را بدون هیچ زحمتی بدست آورده بود (رستمی جان کند و مجان یافت زال) مجانی آن سلطنت و ریاست را بدست آورده بود نه تنها نصایح پدر را فراموش کرد و زیر پا نهاد بلکه کوشید همان دشمنان و سرشناسانی که پدر از آنها نام برده بود آنها را سرکوب کند و به جای خود بنشانند و حکومت را بی آزار و بی مزاحم تماما در آغوش بگیرد و از آن خود بکند و این تصویری بود که حکومت یزید آغاز شد

اما برای حسین روشن بود که با این حکومت سرسازش و آشتی ندارد ما به درستی نمی دانیم که در ذهن او چه می گذشت آیا می خواست با یزید در آویزد که بسیار غیر محتمل است می خواست چنان که گفته اند حکومت اسلامی تشکیل بدهد که بسیار غیر محتمل است اما این را می دانیم که یزید را نمی پسندید و نمی خواست زیر بار او برود و همان شیوه که برادر او در پیش گرفته او هم وادار شود که با یزید در پیش گیرد صلحی سازشی و بیعتی بکند هیچکدام اینها در منش حسین نبود یزید هم که شخصیت مقابل خود را نیک می شناخت بلافاصله بعد از بدست گرفتن زمام حکومت به والی مدینه نامه نوشت و گفت حسین را احضار کن و از او بیعت بگیر برای اینکه در اولین قدم او را به زانو درآورد و وارد تسلیم کند و امام حسین هم می دانست که درگیری پدید خواهد آمد وقتی نزد والی مدینه می رفت دوستانش را مسلح با خود برد گفت بیرون بایستند که اگر توقف من در دارالعماره طول کشید وارد شوید و بدانند حادثه ای در حال اتفاق افتادن است به او پیشنهاد بیعت با یزید کردند و گفت نه من بیعت نمی کنم بنا بر بعضی روایات یک شب مهلت خواست فکر کنم که آیا بیعت کنم یا نه اما هرچه که بود در سر بیعت با یزید را نداشت او از همان خروج دارالعماره می دانست قدم بعدی ترور اوست از این رو بود که عاقلانه اندیشید بلافاصله باریست و به طرف مکه خروج کرد ولی در آنجا هم احساس کرد که جانش در خطر است تروریست های یزیدی این سو و آن سو بودند دوستانش به او خبر دادند که کسانی شمشیر زیر احرام بسته اند و قطعاً خواهان ترور او اند این بود که جهت بقای جان و تن ندادن به بیعت فرار را از مکه پیش گرفت راهی که بتواند موقتا جانش فرار از ترور و بقای جان و تن ندادن به بیعت و فراهم آمدن یک فضای امنیتی

بسیار رعب آور باعث شده بود که حسین راهی را برگردد تا جان خودش را موقتا از این مهلکه نجات دهد در همین اوقات بود که نامه های کوفیان بدست او رسید که او را می خواندند. کوفه نیز از مناطق نهی شده وصایای پدر یزید بود که نا آرام است و بالقوه می تواند درد سر ساز و منبع شورش های بزرگ باشد این بود که بنا بر این وصیت یزید هر روز یک والی را بر سر مردم کوفه می نهاد تا اینگونه اوضاع را در دست و آرام گیرد آنجا روزی پایگاه علی بن ابیطالب بوده که هنوز گرایش به امامت داشتند و آنچنان که باید و شاید سر تسلیم و شفا به شام نداشتند و حال که می دانستند حسین بن علی در چه موضعی است و شاید نمی دانیم امام حسین بطور پنهانی با آنها در ارتباط بود پیک هایی به آنها فرستاده بود و آنها را از موقعیت مطلع کرده بود وقتی نامه های آنها که رسید ایشان تصمیم گرفت که محل بعدی که به آنجا می گریزد برای حفظ امنیت و جان خود کوفه باشد.

تا اینجا سخنی از امام حسین نداریم که دلالت بر رفتن او برای قیام و انقلاب باشد این ترمینولوژی که در زمان ما شایع و رایج شده است (قیام حسینی، انقلاب حسینی) اینها ادبیات و گفتگوی زمان ماست یعنی این قیام و انقلاب در بیان روزگار ماست. دلایل حسین جهت این عزیمت از مدینه به مکه و از مکه به روی کوفه در درجه اول فضای رعب آور امنیتی، دوم سازش ناپذیری او خصوصا با یزید و سوم بدنبال مکان و جای امن گشتن.

کوفیان به او وعده دادند که آغوش گرم ما برای تو باز است و می توانی به اینجا بیایی و با عزت زندگی بکنی حسین این را پذیرفت اما احتیاط لازم را کرد همانگونه که هر فرد عاقل و سیاستمدار و با تدبیری اینکار رو می کند ابتدا خودش نفرت برادرش را فرستاد مسلم حرکت کرد از امور غریب این است که ما هم در امام حسین و هم در مسلم می بینیم که تا حدودی نفوس بد می زدند وقایعی که پیش می آمد تفسیرهای منفی می کردند و از آنها اشاراتی می گرفتند که گویی حوادث تلخی در انتظار است در میان راه ظاهرا اسب مسلم بر زمین خورد و وسایلش شکست کوزه آبش شکست به امام حسین این را نوشت که خبر از حوادث تلخ آینده می داد و خواست که این سفر را ادامه ندهند که امام حسین خود و اهل بیت را اهل فال بد ندانست و خواست که سفر را ادامه دهند و پذیرایی گرم کوفیان از مسلم و بلافاصله نامه مسلم به امام که فضا آماده است و همه منتظر تشریف فرمایی شما هستند و حرکت امام حسین در هشتم ذی الحجه آغاز شد. یک ماه سفر تا کربلا در نزدیکی کوفه، پیک هایی به سمت حسین که ورق کاملاً برگشته، امیر تازه ای



حسابش من هستم با شما کاری ندارید می‌توانید بروید ولی به بیان عموم تواریخ یاران او را تنها نگذاشتند و گفتند به اینجا که رسیده ما می‌مانیم و پایداری و پایداری کردند. باری چنین بود که حادثه رخ داد حتی پاره‌ای از لشکریان یزید هم فکر بر چنین واقعه‌ای نداشتند که کار بدینجا کشیده شود بیشتر در یک عمل انجام شده قرار گرفته شده بودند ولی یزید تصمیم خودش را گرفته بود کار یزید و عبیدالله بن زیاد از نگاه و منطق سیاسی درست بود حسین را که به هیچ نحوی نمی‌توانستند به دام بیندازند به پای خود به دام و صحنه جنگ گرفتار شده بود آن هم در صحرایی که صدایش به جایی نمی‌رسد حال یزید می‌تواند بدون اینکه صدای او به جایی برسد کار را یکسره کند و او و دوستانش را از میان بردارد و چنین هم کردند این بود که خبر واقعه کربلا تا بعدها به جاهای دیگر نرسیده بود و مدتها طول کشید تا دیگران بدانند کسی خبر نداشت. اسارت خانواده او برای شهرهایی که می‌گذشتند آشنا نبودند کسی نمی‌دانست اینان کی اند اسیران که اند برای چه اسیر شده اند چه حادثه‌ای را پشت سر گذاشته اند و اصل واقعه چه بوده است در بی خبری مطلق به سر می‌بردند این بود که فضای کاملاً عملیاتی بود که تمام کسان و قومی که مزاحم او بودند در سریعترین وضعی از میان بردارد و چنین نیز کرد و اینگونه واقعه کربلا با تلخی تمام بگونه فاجعه بزرگ در تاریخ پدید آمد.

ولی کسی که بر علیه یزید قیام کرد دیگری بود آن عبیدالله بن زبیر بود در مدینه بود او

بر کوفه دست تازیده بنام عبیدالله بن زیاد که دست بر سرکوب شدید و مطلق کوفیان نهاده مسلم را به قتل رسانیده اند و لذا کوفه دیگر آن کوفه نیست که به شما نامه نوشته و دعوت کرده و شما آنجا را به منزله یک پناهگاه می‌شمردید و بطرف آن روانه شدید امروز مکان امن نیست و اگر بیایید به زندان خواهید رفت و به قتل می‌رسید نیاید و برگردید در اینجا امام حسین قصد برگشت کرد ولی یک اتفاق افتاد یزید متوجه شد که طعمه را نباید از دست داد و بهتر است که با او همین جا تسویه حساب کند کسی که خودش به پای خودش به دام آمده بود کسی که یزید آنهمه تروریست برای او استخدام کرده بود و به مکه فرستاده بود و موفق نشده بود حالا که می‌دید حسین به کوفه نزدیک شده در فضایی که کاملاً قابل محاصره است در آنجا قرار گرفته تصمیم گرفت به هر قیمتی حسین را تسلیم کند یا او را از میان بردارد ایشان می‌خواست برگردد بدرستی ما نمی‌دانیم که به کجا می‌خواست برگردد به نوشته مقتل ابی اخنق قدیمی ترین سند واقعه کربلا می‌گوید بگذارید به مرور و از آنجا به جای دیگر یا به مدینه یا مکه برگردم و به هر حال زندگی خود را ادامه دهم ولی حرهمین حا بود که راه را بر امام حسین بست و گفت به من دستور است که راه بر تو ببندم و اجازه بازگشت ندهم و بدین ترتیب بود که حلقه محاصره تنگ و راه بازگشت منتفی شد و حسین بدرستی فهمید که در دام افتاده است و راه بازگشتی وجود ندارد دوستان یزید و عبیدالله بن زیاد رسماً می‌گفتند یا با پیش یزید برویم و بیعت کن و یا همین جا با ما بیعت کن تا ما خبر آن را برای یزید ببریم یا آماده مردن باش در این شرایط بود که امام حسین تصمیم بر ایستادگی گرفت و اینچنین بود که واقعه کربلا پدید آمد و برای کشته شدن و یا مقابله با یزید و ورود به یک جنگ راه نیفتاده بود هیچ خبری در این زمینه وجود ندارد وقتی از مکه حرکت می‌کرد پاره‌ای از بزرگان قوم صحابیون پیامبر که تا آن موقع زنده بودند به او مشورت دادند گفتند حرکت درستی نمی‌کنی این راه موفقیت آمیزی نیست و نهایتاً به چنگال یزید خواهی افتاد ولی ایشان با محاسبات عقلانی خود و با توجه به شواهد می‌گفت سفر کامیابی است و این بود که حرکت کرد کسی که بنا به جنگ داشته باشد با سپاه حرکت می‌کند نه ۶۰ یا ۷۰ نفر آن هم اکثریت زن و فرزند و کودک. این است که ایشان در شب عاشورا همه را جمع می‌کند و از قول ابی اخنق ایشان به یارانش می‌گوید من برای جنگ اینجا نیامده بودم و شما هم برای جنگ همراه من نیامدید شما تکلیف را به نیکی انجام دادید وفاداری را به خوبی نشان دادید ولی الان می‌توانید بروید هیچ وظیفه و تکلیفی ندارید و حقیقتاً و بدرستی می‌گفت که یزید من را می‌خواهد تسلیم و بیعت من را می‌طلبد و همه طرف

هم از نهی شدگان معاویه به یزید بود که او سرسخت است اما شیوه او با امام حسین متفاوت بود او علناً قیام کرد و هدفش برانداختن حکومت یزید بود و یزید هم مدینه را به شدت کوفت. گویند یزید چنان ویران و قتل عامی در مدینه کرد که فاجعه آن واقعه کربلا را می پوشانید و کسانی که شاید واقعه کربلا را تحمل کردند فاجعه مدینه را نه و چنان این ظلم و تجاوز شدید بود که خاطرش تلخ تا امروز باقی است هر چند عبدالله بن زبیر پای به فرار نهاد و او نیز به مکه گریخت یزید به آنجا نیز حمله کرد و در آنجا هم ویرانی هایی را به بار آورد که در میانه کار با خبر مرگ یزید محاصره شکست و بعضی ها سر به سلامت بردند. شیوه امام حسین با شیوه عبیدالله بن زبیر کاملاً متفاوت بود که کاملاً مختصر و استخوان بندی شده بیان شد البته در طول تاریخ واقعه ها بر این واقعه افزوده شده است و این حادثه کوچک بدل به حادثه بسیار بزرگ و فربهی شده است و پاره ای از آن طبیعی بوده است آنقدر این حادثه دلسوزانه و انسان سوز بود که شیعیان نمی توانستند آن را فرو بنهند و این بود که برای هر گوشه آن هنری آفریدند شعری و سخنی گفتند و بدل به حادثه هنری بزرگی شد که هنرمندان بخصوص شیعه تمام هنرشان را به پای آن ریختند هم استفاده های هنری دینی کلامی و هم سیاسی کردند. شاید برای اولین بار در قرن چهارم بود که آل بویه که شیعه بودند دو روز را در تاریخ شیعه برجسته کردند یکی روز غدیر و دیگری روز عاشورا. متوکل خلیفه عباسی که قبر امام حسین را ویران کرده و عباسیان نمی خواستند علویان بزرگ شوند آنها بودند که قبر امام حسین را بازسازی کردند و اجازه دادند که شیعیان به زیارت آن بروند و همچنین روز غدیر و عاشورا را بزرگداشت گرفتند که تا امروز هم ادامه پیدا کرده است و ما همگی وارثان این سنت هستیم که کما بیش از قرن چهارم به بعد توسط آل بویه بنیان نهاده شده و صفویان آبیاری ها کردند و امروز هم در عداد روزهای فوق العاده مقدس برای شیعیان درآمده است.

روز عاشورا نزد برادران اهل سنت ما روزی است که روزه می گیرند و شادباش دارند بخاطر این که جزو اولین روزهایی است که پیامبر اسلام روزه را در آن روز اعمال کرد اما بعداً روزه این روزها نفی شد و روزه به ماه رمضان منتقل شد و به همین سبب یادگار آن روزها باقی مانده است و روزه گرفتن در این روز را مستحب شمردند از عجایب است در کشورهایی چون مراکش گویند که نیم روز را شادند و نیم روز غمگین یعنی پاره ای را به این رویداد و پاره ای را به آن واقعه می دهند. شگفتا که پاره ای از دینداران اهل سنت تردید در کار یزید تردید کرده اند و لعن براو را جایز نشمرده اند و معتقدند که مسلمانی بوده هرجند خطا و گناهی کرده ولی مستوجب لعن نیست اینها از اختلافات بین شیعه و سنی است

که البته بایستی توجه داشت که در آن روز نه نام شیعه بر زبانها بوده و نه سنی مذهبی، همه مسلمان بودند.

یزید باقی مانده دودمان ابوسفیان بود و بدون تردید دل پری از شکست هایی که از پیامبر و علی خورده بودند داشت به صراحت بعداً بیان کرد گفت بنی هاشم آمدند و با قدرت بازی کردند و برای گرفتن قدرت اسم خدا وحی و قرآن را آوردند. نه خبری پشت پرده است نه وحی ای نه خدایی که اینان می گویند هیچ این حرفها نیست و فقط بازی قدرت بود و من امروز خوشحال ام که آن دینم را اداء کردم و انتقام پدرانم را از فرزند پیغمبر گرفتم شعر مشهوری است که یزید با افتخار و ابتهاج آنرا می خواند. یعنی در بن آن واقعه علاوه بر مسائل اجتماعی این کینه کهنه نیز وجود داشت شکستی که ابوسفیان و معاویه روزی از پیامبر خورده بودند شکستی هیچ وقت نتوانستند فراموش کنند و آن کینه را از دلشان بیرون برانند به چندین دلیل بود که وقتی توانست حسین را به چنگ آورد خشنود بود و خودش را در یک موقعیت ممتاز تاریخی می دید که بر دشمن کهنه خود غلبه کرده و حالا هم جواب پیامبر و هم جواب علی را داده است. قصه انتقام کشی رسم رایج و شایع قبائل عرب بوده است.

بتدریج که خبر واقعه کربلا پخش شد شرم وجدان عده ای تکان خورد گروهی بنام توابین پدید آمدند که تمام انگیزه شان شرمندگی بود که چرا حسین را یاری نکردیم کسانی چون سلیمان بن خزائی و مختار حمله ها کردند و برای امویان تهدیدی شدند هرچند همه شکست خوردند و از میان رفتند تا این که دستگاه امویان برافتاد و بنی عباسیان روی کار آمدند که خود کمتر از امویان نبودند و پرونده و کارنامه شان دست کمی از آنها نداشت.

سنت عاشورا چه شد که ماند و این همه بزرگ شد این همه به سرو سینه زدن برای چیست و فراتاریخی به آن نگاه می شود شریعتی می گوید دلیلش آن است که ما مار گزیده ایم و ما واقعه غدیر را به حال خود رها کردیم و مخالفان ما غدیر را فراموش کردند تفسیر منحرف و معکوس کردند ولایت را بر علی به رسمیت نشناختند ما شیعیان گفتیم بنشینیم حق خود آشکار خواهد شد تاریخ به صدا در خواهد آمد و حقیقت به گوش همگان خواهد رسید دیدیم نه چنین نشد نود درصد مسلمانان واقعه غدیر را چنان معنی می کردند که از درون آن ولایت علی بن ابیطالب بیرون نمی آمد و فقط ده درصدی شیعه شدند دیگر ما نگذاشتیم واقعه عاشورا خاموش بشود و کوس آن را بر سر هر بامی به صدا در آوردیم و بانگش را در گوشها زنده نگه داشتیم تا آنجا که به گوش افلاکیان نیز

برسد. یعنی شیعیان واقعه کربلا را بسیار جدی گرفتند و اهمیت فوق العاده به آن دادند در درجه اول به خاطر اینکه به کار خودشان می آمد یک اقلیتی که مورد انواع تهدیدها و تحریم ها بودند برای نگهداری خویشتن برای احراز و ابراز هویت حاجت داشتند تا واقعه ای را اسطوره کنند واقعه را چندان بزرگ کنند تا بتوانند در پناه آن زندگی کنند هویت ستانی و ابراز مظلومیت کنند و برای همیشه پیوند جاویدان با آن اسطوره تاریخ ببندند و این نقشی بود که امامان شیعه به پیروانشان آموختند و پیروان نیز به نیکی این درس را آموختند این بود که همه هنرشان را به پای آن ریختند و کنش به وقایع نشان دادند توجه کنید که در میان خلفای تاریخی پیامبر غیر از خلیفه اول ابوبکر که در سن ۶۳ سالگی در بستر بیماری مرد ۳ نفر دیگر کشته شدند شیعیان از امام علی را بزرگ کردند و عزاداری می کنند ولی اهل سنت برای هیچ کدام عزاداری نمی کنند و سنت عزاداری ندارند و اکثشی که ما شیعیان نسبت به تاریخ خودمان نشان داده ایم نشان می دهد که ما دنبال یک کسب هویت از تاریخ بوده ایم و با وصل به حوادث و وقایع اینگونه فجیع تاریخی هم ابراز هویت و هم احراز هویت کنیم و توضیح به اهل سنت و بقیه و اکثریت مسلمانان بدهیم که در این سوی چنین ستم هایی رفته و می رود و این جواب داد درست فقط در پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود که همه این قطره های اشک و گریه ها پشت سد تاریخی جمع شد آب فراوانی پدید آمد که وقتی این سد کسب شده شد سیل وار سلطنت پهلوی را با خود برد حتی صفویان استفاده از قصه امام حسین نکردند یعنی سرکار آمدن آنها با استفاده از واقعه کربلا نبود پس از آن که بر مسند سلطنت نشستند آنگاه در مقابل عثمانی کوشیدند تا تشیع را هویت ملی خودشان کنند کوشیدند ملیت ایرانی را با هویت شیعی گره زنند و توانستند سد عظیمی و متینی در جلوی ترکان عثمانی بسازند و لذا از مسئله تشیع تولا تبری غدیر عاشورا مهدویت حکومت امام زمانی استفاده کردند تماما آنچه که امروزه هم می بینید اینکه در زمان شاه اسماعیل صفوی حکومت به امام زمان متصل خواهد شد چه روایتها جعل نمودند و در کتابها نوشتند.

در انقلاب ایران قرائت و خوانش ویژه و انقلابی از واقعه کربلا با ورود مرحوم دکتر شریعتی حاکم شد که روحانیت آن خوانش و قرائت را از آن نداشت دیگری به آنها یاد داد آنها نزد دکتر شریعتی آموختند آیت الله منتظری گفت ما با دکتر شریعتی اختلاف نظر هایی داریم ولی باید منصفانه عرض کنم که بیشترین حرفه های حسابی که آخوندها بالا منبر می زنند از شریعتی یاد گرفته اند. در واقع شریعتی ادبیات و گفتمان تازه ای را آورد قرائت تازه ای از اسلام و از همه مهمتر از قصه کربلا آورد. امام حسین یک استثنا در سلسله امامت بود

که شریعتی آنرا به قاعده تبدیل کرد هیچ کدام از امامان ما جنگ نکردند و با حکومت ها درگیر نشدند امام علی که با خلافا صلح کرد امام حسن نیز که با معاویه صلح کرد امام هفتم شیعیان که قدری عصیانگر بود که سالهای سال را زندانی شد (البته با همه این احوال ایشان شصت فرزند داشت) و امام هشتم نیز ولیعهد مامون. ولی شریعتی با آن قرائت ویژه استثنا را قاعده کرد که همه امامان اینچنین بودند یا می خواستند اینچنین کنند آنها از اول انقلابی بودند آنها شهادت را انتخاب کرده بودند در حالیکه هیچ قرینه تاریخی این را نشان نمی دهد در همان زمان از یکطرف صالحی نجف آبادی و از طرف دیگر مرحوم مطهری به دلایل متفاوت برخلاف دکتر شریعتی نظر دادند اما شریعتی راهی را در پیش گرفته بود که به امام حسین و زینب احتیاج شدیدی داشت منتها حسین و زینبی که خودش بازسازی کرده بود معرفی که به معنای کامل قرن بیستمی انقلابی بودند آنها قیام کردند تا حکومت یزید را براندازند و حکومت دیگری به جای آن بنشانند شهادت را امام حسین انتخاب کرد حسین هیچ متاع دیگری جز جان در دست نداشت و لذا محاسبه کرد که من با دادن جان خودم می توانم این حکومت را رسوا کنم به مردم نشان دهم که چه حکومت سنگدل و ستمگری است که حاضر است حتی فرزند پیامبر را نیز سرببرد او اینچنین می خواست آبروی حکومت را ببرد و آن را رسوا کند و مشروعیت را از آن بستانم این حرکت مشروعیت ستانی از حکومت یزید بود که از طریق دادن جان خود صورت تحقق می گرفت تا مردم بفهمند که یزید چگونه آدمی است. در واقع معاویه با پنبه سر می برید ولی یزید آن تدبیر را نداشت و آشکارا به شهادت حسین و یارانش دست برد و امام حسین توانست آبرو او را بریزد و روسوایش کند این تحلیل دکتر شریعتی بود که در مقابل تحلیل سنتی قرار می گرفت تحلیل سنتی از دید شریعتی یک تحلیل تخدیرگر بود مخدر بود تا یک آرامشی به جانها ببخشد آمدی به شفاعت حسین ببندند و بتوانند غم خودشان را بیرون بریزند و صفای باطنی حاصل کنند و پیوند روحی با حسین برقرار کنند و همان هویت تداوم پیدا کند. گرچه روضه خوانها این را هیچگاه نمی گفتند ولی در بن کلامشان بود می گفتند ما حسینی هستیم تاریخ ما با خون آن شجاعت دلیری کرامت شروع می شود و تاریخ طرف مقابل که اهل سنت باشد با قساوت آغاز می شود آنها یزید را تجلیل می کنند و خوش نمی دارند و امتناع می کنند که او را لعن و ناسزا بگویند اینچنین در مقابل هویت دیگری خود را می ساختند. اما حرف اصلی شریعتی این بود که می گفت من نمی دانم در یک کارخانه پتروشیمی استخمار می آمده اند و خون را بدل به تریاک کرده اند خون حسین که باید خون ما را به جوشش درآورد

به غلیان و حرکت بیندازد ما را انقلابی کند آنقدر تخفیف یافته که نه تنها کسی را بر نمی انگیزاند و نمی آشوباند بلکه انگیزه کسانی که انگیزه دارند را هم خاموش می کند و آنها را به جای خودشان می نشاند و به آنها وعده شفاعت روز جزا می دهد حتی جرئت گناه کردن می دهد که اگر اشکی برای حسین ریختید مشمول شفاعت امام حسین پدرش و جدش خواهید شد و آمرزیده می شوید اما هیچ کسی از اینکه حسین قیام و انقلابی کرد نمی زد هیچ یک از علمای شیعه تا آیت الله خمینی واقعه کربلا را مجوزی برای انقلاب در برابر حکومت ها ندانسته بودند چنین حرفی را شما از هیچ فقیهی نمی شنوید در هیچ کتابی این را نمی بینید اصلا سنت شیعی و تحلیلش از واقعه کربلا پاک چیز دیگری بود برگردید و روضه خوانیها شعرهایشان منبرهایشان را تا قبل از حسینیه ارشاد و انقلاب ملاحظه کنید و همین که به انقلاب نزدیک شدیم حرفها فرق کرد و قطعاً ما دوباره در این حکومت اسلامی از تحلیل انقلابی به آن تحلیل ها و سنتهای سنتی امام حسین برخوایم گشت راهی غیر این نخواهند دید امام حسینی که انقلابی است دیگر به در این حکومت نمی خورد علیه این حکومت که انقلاب نباید کرد امام حسینی که قیامش اجازه قیام به مسلمان ها و شیعیان می دهد دیگر این امام حسین را نباید معرفی کرد این امام حسین علیه شاه به کار می آمد ولی علیه حکومت حاضر که به کار نمی آید حکومت حاضر بنابر همان احکام فقهی می گوید جزای قیام علیه حکومت جزائش مرگ است نه کمتر و نه بیشتر حتی انتقاد علیه این حکومت مجازاتش زندان و بدتر از زندان است بنابراین آن قیام که امام حسین کرد اگر درست باشد به کار این حکومت نمی آید لذا بسیار طبیعی و منطقی است و تعجب ندارد که امروزه عزاداری ها اینقدر پس رفته و منطوقش ضعیف شده و به حالت همان عزاداری های سنتی برگشته. پس چه انتظاری است باید چنین بشود. امام حسین که حالا دوباره معرفی می شود همان امام حسین است که برای گریه کردنش ثواب دارد همان که عزاداری برای او موجب شفاعت روز جزا می شود همان که تاریخ ما را ساخته است و با اتصال خودمان با او ابراز و احراز هویت می کنیم این مقدار به درد این حکومت می خورد و عزاداری ها تا اینجا حق دارند پیش بروند اما اگر وارد منطقی که شریعتی می گفت بشوند وارد منطقه ممنوعه شده اند که بخواهند از امام حسین یک شورشی و انقلابی بسازند و بخواهند جواز عصیان را از آن بگیرند و بگویند ما حسینی هستیم و علیه یزیدیان بشوریم خیلی جالبه که در همین محرم دو طرف چه اپوزیسیون و جنبش سبز و چه آنطرف هر دو خود را حسینی و دیگری را متهم به یزیدی می کنند و فعلاً یک اسطوره و قصه بدست دو طائفه شیعه افتاده است و بطور کلی منطق واقعه گم

شده است معلوم نیست که کی چکار باید بکند فقها هم که پاک به گذشته خودشان برگشته اند (البته اتمام حجت شده که مخالفت با حکومت اسلامی برخورد شدید خواهد شد) بی جهت نبود که از فقههای اهل سنت مثل ابوبکر این عربی می گفت که حسین به شمشیر جدش پیامبر کشته شد یعنی علیه حکومت قیام کردن جزائش مرگ است یزید درست به همین متوسل شد ولی حقیقت آن است که امام حسین قیام هم نکرده بود ولی یزید موقعیت را برای از میان برداشتن یک دشمن مسلم که با پای خودش به میدان اعدام آمده بود مغتنم شمرد و بهتر از آن نمی توانست عمل کند.

البته من سخن مرحوم آقای مطهری که نسبتاً ساده تر است بیشتر می پسندم که قیام امام حسین یک قیام امر به معروفی بود می خواست امر به معروف کند کاری که هر مسلمانی باید بکند وظیفه خودش را انجام بدهد بدیهه را در جامعه می دید منتها یزید همین مقدار مجال را هم به کسی چون حسین نداد از بی تدبیری یزید کار به درگیری رسید. اما یک قرأت دیگر و آخری از مولوی است امام حسین را خیلی دوست می داشت صرفاً به خاطر اینکه پای به میدان شهادت نهاد حسین را عاشق می دانست هر چند مولوی که سنی بود حسین را که امام نمی دانست ولی علاوه بر روابط نسبی او با پیامبر عمل و رفتاری شهادت جویانه از جان گذشتگی او سبک روحی بی تعلقی او را می ستود. از این جهت گریه که نمی کرد شادی می کرد روزهایی از زندان برای آزادی زندانی باید شادی کرد کف باید زد او روشنی آنرا بر تاریکی قساوت سنگدلان و از دست رفتن حسین رجحان می داد چون که ایشان خسرو دین بوده اند / وقت شادی شد چو بگسستند بند زنجیرها را که پاره کردند نوبت شادی ایست حسین با اکراه این مرگ را نپذیرفتند زمانی که دانست شهادت حتمی است شادمانه و شجاعانه رفتار کردند عاشقانه عمل کردند تا جایی را عاقلانه آمدند عقلانیتی که هر سیاستمداری باید داشته باشد محاسبه کرد یزید را نپسندید از خطر تروریست ها به مکه گریخت از آنجا از دست آنها به طرف کوفه رفت آنهم نه بی حساب و بی پایه نامه ها و وعده ها داده شده بود اما وقتی دید به دام افتاده محاصره شده راه برگشت نداره حتی پیشنهاد داد که راهی به او بدهند وقتی هیچکدام جواب نداد حالا که از این روش خسته شد بعد از نوبت عقل نوبت عاشقی ایست.

گفت آهن دلی کنم چندی / ندهم دل به هیچ دلبندی

سعدیا دور عاقلی بگذشت / نوبت عاشقی ایست یک چندی

در انقلاب ایران قرائت و خوانش ویژه و انقلابی از واقعه کربلا با ورود مرحوم دکتر شریعتی حاکم شد که روحانیت آن خوانش و قرائت را از آن نداشت دیگری به آنها یاد داد آنها نزد دکتر شریعتی آموختند آیت الله منتظری گفت ما با دکتر شریعتی اختلاف نظرهایی داریم ولی باید منصفانه عرض کنم که بیشترین حرفهایی حسابی که آخوندها بالا منبر می‌زنند از شریعتی یاد گرفته‌اند. در واقع شریعتی ادبیات و گفت‌وگو تازگی را آورد قرائت تازه‌ای از اسلام و از همه مهم‌تر از قصه کربلا آورد.

عاقلاً حرکت کرد و عاشقانه مقاومت کرد. حسین عزت را بر ذلت روش بود می‌گفت این ذلت است که آدم کوتاه بیاید و زندگی کند هر کاری یزید می‌خواهد بکند و من گردن را خم کنم و چشم بگویم و بپذیرم این عین ذلت است. در عاشورا گفت این آدم فرومایه من را بین دو چیز مخیر کرده یکی ذلت و یکی شمشیر من زیر بار ذلت نمی‌روم و مردانه می‌ایستم اینها فقیهانه نبود عاشقانه بود او می‌توانست ظاهرانه بیعت کند مگر برای ابوبکر از امام علی بیعت نگرفتند می‌توانست بیعت هم بکند هیچ اشکالی وارد نبود ولی نکرد این یک حرکت عاشقانه بود گفت من دست ذلت به شما نمی‌دهم. خیلی جالب است که یزید هم همین حرف را می‌زد در بارگاه یزید یک شاعر مملوق مدیحه گو شعری گفت که سر این مرد ساده لوح را پیش تو آورده‌اند (معلومه که این لغت ساده لوح در جاهای قدیم تاریخ جای داشته و این حکومت‌ها دشمنانشان را ساده لوح می‌نامیدند) غرض اینکه خودش را با تو در انداخته بود هر که با فولاد بازو پنجه کرد / صاحب سیمین خود را رنجه کرد گفت نیروی خودش را درست محاسبه نکرده بود ولی یزید برگشت و گفت نه او قرآن درست نخوانده بود حسین را می‌گفت آنجا که خدا می‌گوید عزت دست خداست و ذلت هم دست خداست خدا به این ذلت داد به ما عزت داد یعنی درست همان منطق را تکرار کرد و این نمونه‌هایی است که روح عربی را هم نشان می‌دهد. یکی از مهمترین ویژگیها که در شخصیت امام حسین بود کلمات دیگر او را هم برگردید نکته که کاملاً بارز است همین قصه عزت است آدمی باید عزیز باشد و به همین دلیل است که عزت چیزی است که می‌توان به پای آن جان داد درس تاریخ بقول یکی از جامعه‌شناسان ما تاریخ شرکت بیمه نیست به هیچ کسی تضمین نداده است واقعه امام حسین نشان داد جامعه‌ای که خود پیامبر ساخته بود بنام خود او و بنام دین او سر

فرزند او را بریدند هیچ ضمانتی وجود ندارد که وقتی شما حرکتی را راه می‌اندازید وقتی بنای تازه‌ای شروع می‌کنید این تا پایانش پاکیزه برود اصلاً اینطوری نیست این تاریخ خیلی غلت می‌زند این خوشبینی تاریخی را از ما می‌گیرد این اقلش ساده لوحی و خوش خیالی را از ما می‌گیرد که بگویم محکم کاری کردیم دیگر همه چیز وفق مراد است این چنین نیست در همان جامعه‌ای که پیامبر ساخته بود بنام خلافت نبوی حکومت اسلامی بنام جانشینی پیامبر کسانی آمدند و بر مسند حکومت نشستند که فرزندان پیامبر را سر بریدند و آب از آب تکان نخورد یعنی جای خودشان بودند بعد از یزید همین طور سلسله امویان ادامه داد البته شورش‌های موضعی بود تا بالاخره توسط عباسیان برافتادند و بنی عباس هم بدتر از آنها که شاعری سرود که ای کاش همان امویان ظالم سرکار بودند و ای کاش این عباسیان که ادعای عدالت می‌کردند به جهنم می‌رفتند چقدر تاریخ تکرار شده است. امروزه بعضی‌ها چه می‌گویند هیچ تضمینی وجود ندارد لذا همیشه مراقب باید بود کجروی‌ها انحراف‌ها همیشه از جاهای کوچک آغاز می‌شود بنیان ظلم اول اندک بود به قول سعدی هر کسی آمد چیزی به این افزود تا به این غایت رسید و به وضعیت کنونی رسید و باران‌های ریز بدل به سیلاب‌ها می‌شود درس دیگر این سوال است جان انسان تا کجا ارزش ماندن دارد؟ برتر از جان آدمی چیست همیشه می‌توان پرسید شرف و بزرگی جایی و چیز نیست که جان بیش از آن نمی‌ارزد در کارهای چنین بزرگ جان ما بی‌قیمت است. مولوی درست می‌گفت تا جایی عاقلی بود آموادم عقل دور اندیش را و رنه دیوانه سازم خویش را اما بعد از نوبت عاقلی عاشقی جانفشانی بود

کجائیدای شهیدان خدایی / بلاجویان دشت کربلایی
کجائیدای سبک روحان عاشق / پرنده ترزمرغان هوایی

بنا به آنچه که در انجیل متی آمده است مسیح در لحظه آخر بر دار به خداوند گفت که خدایا چرا مرا ترک کردی مرا رها کردی بر سر من بلا و ستمی می‌رود رفتاری می‌شود که گویی خدایی در جهان نیست شاید برای یک لحظه عیسی دچار تردید پیامبرانه شد نکند همه چیز خطا بوده است در قرآن هم داریم در یک لحظات نادر بحرانی جان پیامبران را هم می‌گرفت که نکند همه چیز خیالات بوده است عیسی اول شکر می‌کرد و بعدش در آخرین لحظات بالای دار با خونهایی که براو رفته بود با خدا گله می‌کرد زان یار دلنوازم شکریست با شکایت / می‌گفت کجایی چرا رهایم کردی شکایت شروع شد ولی



در زلفت در کمندش ای دل میپیچ کانجا / سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت
هرچند بردی آبم روی از درت نتابیم / جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت

در لحظه آخر امام حسین چه می گفت خدایا من به رضای تو رضای ام اگر تو رضای به
اتفاق افتادن آن هستی من هم تسلیمم
سرارادت ما و آستان حضرت دوست / که هرچه بر سرما می رود ارادت اوست

یا ایتهای نفس مطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی
ای نفس مطمئن به سوی پرودگار خود آرام و خشنود بشتاب
این نفس مطمئنه خود بهشت است
والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

آن‌ها نشان دادند، شهید نشان می‌دهد و می‌آموزد و پیام می‌دهد که در برابر ظلم
و ستم، ای کسانی که می‌پندارید: «نتوانستن از جهاد معاف می‌کند»، و ای کسانی
که می‌گویید: «پیروزی بر خصم هنگامی تحقق دارد که بر خصم غلبه شود» نه! شهید
انسانی است که در عصر نتوانستن و غلبه نیافتن، با مرگ خویش بر دشمن پیروز
می‌شود و اگر دشمنش رانمی‌شکند رسوای می‌کند.

(پس از شهادت - اسفند ۱۳۵۰ - مسجد نارمک)

شهید همه اعصار (هابیل و قابیل)

پرویز خرسند

نوشته شورانگیز «شهید همه اعصار» که به «هابیل و قابیل» نیز مشهور شده، آنگونه که خود استاد پرویز خرسند روایت می‌کند صبح عاشورای سال پنجاه شمسی نوشته شده و ظهر همان روز در حسینیه ارشاد با صدای خود استاد خوانده می‌شود و عمیقاً بر دکتر شریعتی تأثیر می‌گذارد، به گونه‌ای که در آثار دکتر تأثیر آن مشهود است.

بعدها پرویز خرسند از طریق برادر مرحومش احمد که در رادیوی مشهد به تهیه‌کنندگی اشتغال داشته، مخفیانه وارد ساختمان رادیو شده و با صدای جادویی خود و تدوین برادرش این اثر ماندگار را در قالب صوتی نیز به جامعه عرضه می‌کند. این اثر در تیراژ میلیونی در داخل و خارج منتشر می‌شود و در تاریخ ادبیات و هنر انقلاب به عنوان اثری بی‌بدیل و تأثیرگذار، جاودانه می‌گردد.

بسیاری از بزرگان از جمله احمد شاملو این اثر شورانگیز را مورد تحسین قرار داده‌اند. پس از اعلام خبر پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷ نخستین برنامه پخش شده از رادیو ایران، همین نوار هابیل و قابیل با صدای زیبای استاد بوده است.

بر صغیر اولین تازیانه‌ای که فرا رفت و فرو آمد و بر پوست لختمان خطی از خون کشید، کدامین گوش گواهی داد؟ بر آذرخش اولین شمشیری که فرا رفت و فرو آمد و فریاد سرخ رگنمان را به آسمان افشاند کدامین چشم گواهی داد؟ بر رویش اولین دیوارهای زندان و پیوستن اولین دانه‌های زنجیر و ثقل سهمگین اولین غل و یوغ، و بر ظلمت غلیظ سیاهچال، خانه قرنهامان، کدامین دل گواهی داد؟ بر اولین شب گرسنگی مان که گرسنگی تا ناقرمان می‌برد، کدامین انسان گواهی داد؟ و کدامین تشنگی شناخته گواه اولین قطره مرگی بود که در دهان آبخوانمان چکاندند و پس از آن کدامین گوش هجوم تازیانه‌ها را شنید و کدامین چشم برق شمشیرها را دید؟ و کدامین دل در ظلمت زندان هامان گرفت و چه کسی بر گرسنگی و تشنگی همیشه مان گواهی داد؟ هیچکس و هیچکس. نه هیچ گوشی و چشمی و نه هیچ قلبی. که ما همه یک تن بودیم که تازیانه می‌خوردیم. در برق شمشیرها می‌شکافتیم و در ظلمت خیس زندان‌ها می‌بوسیدیم. و جز ما که بود که طعم تازیانه را چشیده باشد و درد شمشیر را کشیده باشد و ظلمت زندان مان را لمس کرده باشد و در گرسنگی و تشنگی مان مچاله شده باشد؟ و در کدام دادگاه متهمی می‌تواند به نفع خود شهادت دهد؟

این بود که بی هیچ دلیل و مدرکی، و بی هیچ شاهدی، و حتی بی هیچ دادگاهی، محکوم بودیم. و بی یافتن مدافعی تازیانه می‌خوردیم؛ شکنجه می‌شدیم و در فواره

خونمان وضو می‌گرفتیم و بر سجاده مظلومیت سرخمان سر می‌نهادیم و شهیدی را آه می‌کشیدیم. آه!

در دادگاهی به وسعت زمین و عمق خاک و بلندی آسمان، نگاه شهید خوانمان در افق آینده می‌دوید که در دوسومان صف بلند قربانیان بود. و فرا پشتمان جلا دان برادر، برادرانی جلا، قاییلان.

ما چوپان زادگان، بی‌فرشی جز زمین و بی‌رواندازی جز آسمان، که مظلومیت معصوم گوسفندان را در سبزدشته‌ها پاسخ می‌جستیم، اولین بار در جان پدر، نخستین چوپان، هابیل، به سنگ کینه اولین حاکم، اولین ارباب، اولین برادر، قاییل، در هم شکستیم و مغزمان در فواره خونمان به خاک ریخت.

در طپش امید کمرنگ قلب پدر گفتیم: باشد. فواره رگانمان آسمان، و سرخ خونمان، زمین را به گواهی خواهد خواند و زمانه از خاکمان بر خواهد گرفت. اما هنوز امیدمان را مزمره نکرده بودیم که زمین تشنه، خونمان را نوشید و فراموشمان کرد. و آسمان در امواج بال کلاغان سیاه شد و سرخ رگانمان را از یاد برد.

باز گفتیم باشد. شب خواهد مرد، روز خواهد شکفت، و جهان پیکر در خون شکسته مان را خواهد دید. اما هنوز امید دوباره مان را مزمره نکرده بودیم که کلاغان، قاتل را گورکنی و پنهانکاری آموختند و آخرین مدرک مظلومیت مان نیز همچون خون سرخمان در دهان تاریک خاک گم شد.

آنک آن "ما"ی مقتول! "ما"ی مظلوم! در بستر سرخ فروخته خون مان. زمان! عصمت خونمان را گواهی ده! و بر مظلومیت مان حکم بران! و زمان خاموش، که در حکومت قاییلیان بود و ما بی‌هیچ دلیل و شاهی محکوم همیشه بودیم.

اینک "ما" در خون شکسته و در خاک خفته در دادگاه زمانه قاییل، جز کلاغان - که بوی خاک و خون تازه می‌دهند - چه گواهیمان هست؟ و کیست که بوی خاک را دلیل عصمت مان بشناسد و رنگ خونمان را بر بال سیاه کلاغان دریابد؟ ما را چگونه به یاد آورند که در خاکمان پنهان کرده اند و دارها برچیده، خون‌ها شسته اند؟ کلاغان، این قاصدان شب و سرما و زمستان، تنها شاهدان اولین کشتار ما بودند و اولین گورسازان ما. کلاغان، این راویان قصه‌های دروغ، قاییل را آموختند که پیکر پریشان به خون خفته مان را که پرچم رسوایی قاتل بود، در دل خاک تیره پنهان کند و مظلومیت پر خونمان را از صفحه ذهن‌ها بشوید.

چنین شد که فرزندان مظلوم بر سفره ظالم نشستند و بستگان مقتول به خدمت

قاتل درآمدند و کلاغان با همه سیاهکاری شان بر بام کبوتران قاصد نشستند و با قارقار دروغشان، روزداران را به شب بردند. زمین تشنه چنان خونمان را نوشید که پنداشتی خونی از ما نرفته است. و پرواز کلاغان چنان دیر پایید که وجودمان فراموشی شد. آنگاه ما ماندیم؛ مظلومیتی مدفون و شاهدانی همجنس قاتل.

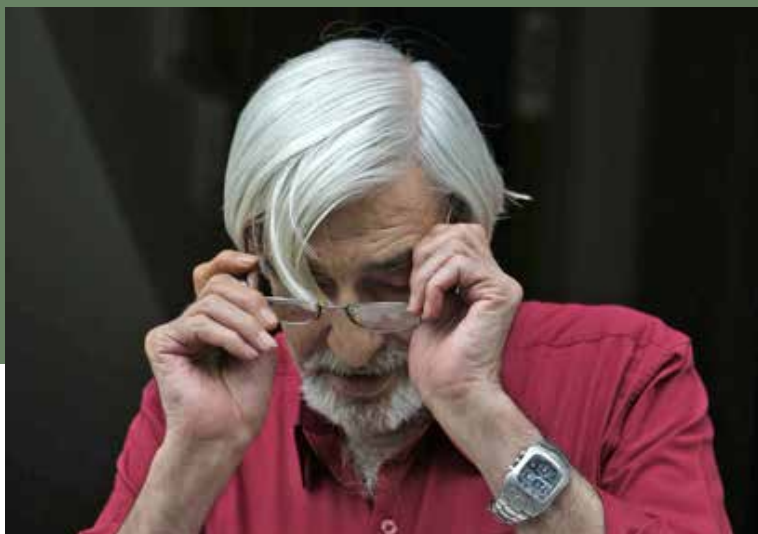
قاییل در پی «داشتن»، برادر کشت و برای بیشتر داشتن به دستیاری کلاغان، هابیل را چون میوه ای کاشت و از دانه قتل، میوه حکومت چید. پس از آن قتل، مذهب قاییل شد، که حکومت بهشتش بود و در هر لحظه هابیلی یافت و به خاک نشانند تا غرفه ای از بهشتش را باز خرد. هابیلی از پی هابیل به خاک می‌افتاد و با دهان خاک بلعیده می‌شد تا جنگل حکومت قاییل انبوه تر شود و نشیمن گاه کلاغان، وسیع تر. هابیل‌ها بذرمی‌شدند و هابیلیان زمین را به وسوسه کلاغان زمین را شیار می‌کردند و بذرمی‌کردند و بذرمی‌کردند، که دانسته و ندانسته جنگل قاییل را وسعت و قدرت بخشند. جنگل وسیع و وسیع تر شد و جمع کلاغان انبوه و انبوه تر، و شب غلیظ و غلیظ تر، و قانون جنگل چنان دیر ماند که تقدس یافت و قتل عام، مشیت الهی نام گرفت. کدامین خورشید می‌توانست شبی چنین غلیظ را بشوید؟ و کدامین حقیقت می‌توانست در هجوم بی‌رحم دروغ سر برافرازد؟

هر از چندی چوپانی به دور کردن گوسفندان از کنام گرگان می‌آمد و نام هابیل را در هی‌هی آرامش بر آستانه جنگل می‌ریخت اما هنوز گل‌کینی نشکفته بر دار کینه قاییل آونگ می‌شد و گوسفندانش به بوی علف فریبی تازه، راهی سلاخ خانه‌ها می‌شدند.

آخرین چوپان، شوریده بر هرچه دار و صلیب، نام هابیل را چنان بر پیشانی جنگل کوفت که از شاخه شاخه جنگل حاکم، خون همیشه تازه مظلوم چکه کرد و نام جهاد، خواب درختان را آشفست و میوه قدرت را در آستانه ی رسیدن ترکاند و شهید خوانان به مشهد خویش نشست.

آب در لانه ی موران افتاد و از هر روزنی قاییلی سر بر کرد: کیست که هابیل را می‌خواند و در هوای جهاد، گوسفندان را شیر می‌خواهد و شاهد و شهادت می‌طلبد؟

قاییل می‌داند که با پوشاندن مدارک جرم و پاک کردن نام هابیل و به فراموشی سپردن یادش، حکومت خویش را تثبیت کرده است. قاییل می‌داند که تا وقتی نام و یاد هابیل در خاطره ای نوزد، بهار قدرت او پربار خواهد ماند. اما اگر نام هابیل بر ذهنی بگذرد و یادش در خاطره ای بوزد، از او جز خاکستری پربار نفرت و نفرین نخواهد ماند. و کیست که بتواند پس از این همه قرن نام هابیل را بر خاطره ای بگذراند؟ دادگاه زمانه به نفع



هابیل شاهی نمی یابد. این را کلاغان بر پیشانی شب نوشته اند...

حق با قایل بود که چنان آسوده خفته بود و خواب راحت قابیلیان جاودانه بود، اگر گواهی بر نمی خاست. زمان، شبی همیشه بود، اگر شاهی بر نمی خاست. و کودکانمان خوراک همیشه کلاغان و کرکسان و دخترانمان لقمه همیشه بازار برده فروشان و پسرانمان برده همیشه اربابان و ما همه، محکومان همیشه فراموش حاکمیت قایل، اگر شهیدی بر نمی خاست.

اما برخاست. قامتی همتای کینه ما، نگاهی به وسعت آرزوهای ما، تن پوشی به رنگ خون ما، و فریادی به قدرت نفرت ما. در مشهد خونین ما، شهیدی چون او می بایست که عمق زخممان را بداند و وسعت رنجمان را بشناسد و اوج آرزوهایمان را دریابد و در لحظه لحظه ما شکنجه شده باشد تا در دادگاه زمانه چنان به محکوم کردن دژخیمان بایستد که هیچ قابیلی در هیچ لحظه ای از زمان ایستاده نماند.

او که ذره ذره ی رنجمان را از لحظه لحظه زمان گرفته بود، دیشب [شب عاشورا] به مشهد خویش ایستاد و امیدمان را در فریادش خواند که: سخن از پیکاری پریم و امید شکست و پیروزی نیست، که اصلاً پیکاری نیست، صحرای محشر است و هنگامه داوری. هر که به جنگیدن آمده است و به امید غنیمت، سر خویش گیرد و در ظلمت شبجان تاریک خویش برهاند. فردا در گسترده ترین دامن خاک و گشاده ترین چشم آسمان، هر تن، رنج قرن ها را پذیره می شود و خون درد خویش را که درد قرن هاست به چشم زمان می پاشد. فردا سخن از چگونه کشتن نیست، سخن از چگونه کشته شدن است. فردا سخن از چه گرفتن نیست، سخن از همه چیز دادن است. فردا هنگامه خوبتر مردن است.

آنان که گرسنگی را با ذره ذره پوستشان نجشیده اند، آنان که تشنگی را با تمام جانشان له له زده اند، آنان که تازیانه را در شط سرخ خون خویش شناور ندیده اند، آنان که مرگ را در قلب خویش نتپیده اند، آنان که در لحظه لحظه رنج آدم شریک نبوده اند، آنان که خویش را در بلندترین قله رنج آدمی، به انسان نبخشیده اند، آنان که در خویشند و برای خویش می زنند، سر خود گیرند و جان تاریک خود برهاند. که فردا روز بی خویشی است و روز انفجار خود، بر معبر فرو بسته زمان. فردا نمایشگر رنجی است که بر انسان رفته است و می رود و این نه رنجی است که هر جانی تاب آورد. فردا روز شهادت است و قیامت.

شهیدان بمانند که شکستن را می توانند.

اینک، امروز، محشر عاشورا. اولین و آخرین دادگاهی که به رسوا کردن و محکوم کردن ایستاده است. اینک کربلا جایی که هابیلا تمام قرن ها در پیکر حسین بلند و بلند تر می ایستند تا در پنهان ترین زوایای خاک نیز قامت انسان را بتوانند دید. و آنهمه یکبار دیگر در پیکر حسین می شکنند و در قطره قطره خون حسین می چکند تا عصمت سرخ انسان را برافرازند و قابیلیان را در پناهگاه بال کلاغان رسوا کنند. حسین تمامی خانواده اش را به شهادت خوانده است و تمامی یارانش را.

در پیکر جوانش، جوانی در هم شکسته مان را می گوید. و در گلو بریده ی کودکش، کودکان گلو بریده مان را بر دست می گیرد. در کربلا، هر که با حسین آمده است شهید است، با تمامی معنای این کلمه. همه حافظان قرآن و خوبتر مردان همه میدان ها. هر که پیش می آید، همه به نامش می خوانند که می شناسندش و از شکستنش هراس دارند، که میدانند هر ضربه ای که فرود آرند، نه بر پیکر دشمن، که بر جان خویش کوفته اند.

در فریاد مردی فریاد می کشند که اینک معلم ما، و معلم کودکان ما! و در فریاد مردی دیگر فریاد بر می آورند که با کشتن او زنانمان را بر خویش حرام می کنیم، که او حلال کننده

ماست.

حسین، سند از پی سند بیرون می‌کشد و در دادگاهی که باید حاکمان را به محاکمه کشید و قتل پنهان قرن‌ها را پرده درید، جز گوشت و خون آدم چه سندی می‌توان داشت؟ حسین، هزاران نفر را می‌راند و دست یاری شان را باز پس می‌زند که سخن از جنگیدن نیست. فریادی رسوا گراست و خونی، خون هابیلاں قرن‌ها، حسین همه را می‌راند که مردی مرد می‌خواهد. مردی که بتواند به جای هزاران هزار مرد رنج ببرد و فریاد کینشان را شعله ور کند و به جای آن همه بمیرد.

حسین فرزند و برادر و خواهر و همه و همه را به کوره می‌فرستد و تا پخته شدن درنگ می‌کند. آنگاه پیش می‌رود، دست می‌یازد و پیکر مردی از خویش را بر می‌گیرد. سرخ پیروز بر گونه هایش می‌دود، چشمانش برق می‌زند. چرا که در دفاع از رنجبران قرن‌ها، سند گوشت و خون یارانش را همچنان بر می‌دارد که می‌خواست؛ گوشت و پوست و استخوان تکه تکه شده با پوششی از سرخ داغ رسواگر؛ این است آنچه که می‌جست و برای دفاع از مظلومان قرن‌ها لازم داشت.

اینک سند رسوایی حاکم، قابیل، قاتل، ظالم.

ای حاکم! ای قابیل! اینک این خون کودک شش ماهه ام. خون همه کودکانی که قرن هاتان را رنگین کرده است.

ای حاکم! ای قابیل! اینک این قطعه قطعه پیکر برادرم. پیکر برادرانی که پله پله قرن‌ها بر رفتنتان بود.

ای حاکم! ای قابیل! این معلم پیرم مظهر معلمانی که در ایثار خون آگاه خویش، پرچم استعمار تان را فروکشیدند.

ای حاکم! ای قابیل! اینک این دهان فرو کوفته مؤذمن، مظهر تمام لبان شهادت گویی که فرو کوفتید.

ای حاکم! ای قابیل! این لبان تشنه مان، بازتاب عطش قرن‌هایی که بر جانمان ریختید.

ای حاکم! ای قابیل! این پیکر پاره پاره و اینک پشتم، زخم کهنه انبان کشی‌های نان، بازگوی سفره خالی، که مزد بیگاری هایمان دادید.

و اینک این من، این فرزندم، این برادرم، این دوستم، هر تکه شان تکه ای از جان هاییل، بریدید و بر حلقوم کلاغان تان سپردید که سفره فریبتان را پهن تر بگسترید. اینک این "ما"، همه به تمامی واژه خون "نه"، "نه" ای برپیشانی تو: ای قابیل! ای حاکم!

"نه" ای برپیشانی تمامی اعصار.

این این "ما" رسوا گرو پرده در، دیگر بار یارای برخاستنتان هست؟

ای زمان! آیا هنوز حاکمشان می‌شناسی؟ - هر چند که حاکمند.

ای زمان! تو را زبان "گفتن" نیست یا مرا گوش "شنیدن"؟ و گرنه چرا چنین؟!

پنجاه سال پس از «شهادت»

نگاه شریعتی به تاریخ صدر اسلام و شیعه از موضوعات نقد و بررسی منتقدین او از دهه پنجاه تا کنون بوده است: تاریخ است یا اسطوره و یا به عبارتی اسطوره سازی؟ معروفترین نقد به خوانش شریعتی از قیام حسین در دهه پنجاه، نقد صالحی نجف آبادی، نویسنده کتاب "شهید جاوید" است. حسین چرا قیام کرد؟ برای شهادت و افشاگری آگاهی بخش (نظریه شریعتی) و یا به قصد کسب قدرت؟ (نظریه صالحی نجف آبادی). کتاب شهید جاوید البته در سال ۴۹ و همزمان با کتاب "حسین وارث آدم" شریعتی به چاپ رسیده است. (یعنی یک سال قبل از سخنرانی شهادت شریعتی) اما دو خوانش از شهادت را در آن سالها برانگیخت و این پرسش که کدام یک به تاریخ نزدیک تر است..

شریعتی "اسطوره ساز" سالها است که موضوع است. از آثار دانشگاهی ای که درباره قیام امام حسین به چاپ رسیده می توان اثر دکتر زرگری نژاد "سخن گفت که خوانش شریعتی از قیام امام حسین را نزدیکترین به اسناد و منابع می داند. محمد اسفندیاری، دین پژوهش نیز در اثری به عنوان "حقیقت عاشورا" ضمن اشاره به خوانش های متعدد از چرایی قیام امام حسین در منابع کلاسیک شیعی، قرائت شریعتی را یکی از قرائت های موجود در سنت تاریخ نگاری شیعی می داند.

شهادت

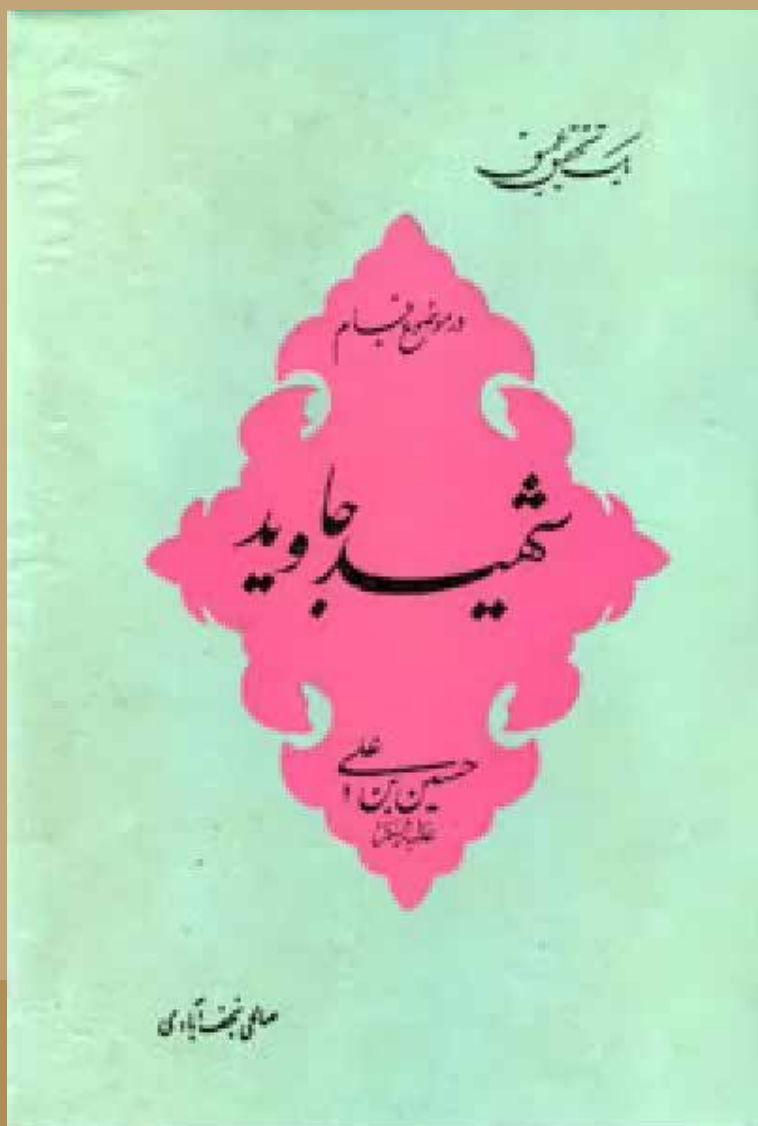
نقد و بررسی کتاب «شهید جاوید»

علی اشرف فتحی

کتاب «کتاب شناسی انتقادی جامعه شناسی تشیع»

کتاب «شهید جاوید؛ حسین بن علی علیه السلام» که به کتاب «شهید جاوید» مشهور شد، در سال ۱۳۴۹ شمسی در قم منتشر شد و پژوهش درباره واقعه عاشورا را وارد مرحله تازه‌ای کرد. نویسنده کتاب؛ آیت الله نعمت الله صالحی نجف آبادی (۱۳۸۵. ۱۳۰۲ شمسی) در آن زمان از مدرسین میان سال حوزه علمیه قم بود و در نشریات حوزوی نیز مقاله می نوشت. وی نخستین بار در اسفند سال ۱۳۴۷ شمسی مقاله‌ای با عنوان «آیا امام حسین (ع) خواب دید؟» در سالنامه «معارف جعفری» در قم منتشر کرد که مقدمه‌ای بر انتشار کتاب شهید جاوید در سال ۴۹ شد. کتاب در ابتدا ۴۶۹ صفحه بود و بعدها نویسنده با افزودن پاسخی که به نقد آیت الله صافی گلپایگانی (کتاب شهید آگاه) نوشته بود، به همراه چند سند ساواک درباره «شهید جاوید»، کتاب را در قالب ۵۳۶ صفحه منتشر کرد.

صالحی نجف آبادی در مقاله «آیا امام حسین (ع) خواب دید؟» روایت ابن اعثم کوفی را که مبتنی بر خواب امام حسین (ع) در مدینه و آگاهی ایشان از شهادت شان در کربلا است، زیر سؤال برده بود و مدعای همین مقاله را یکی از مهم ترین بخش های «شهید جاوید» قرار داد. وی در پایان این مقاله نوشته بود: «این مطلب را نمی توان پذیرفت که امام حسین (ع) خوابی دیده و به استناد آن خواب، از مدینه به قصد کشته شدن بیرون رفته است، بلکه امام برای مقاومت در برابر تجاوز و برای اینکه امکان هرگونه جنبش



اصلاحی از وی سلب نگردد و برای اینکه اوضاع سیاسی را بررسی کند و در صورت امکان، یک حکومت نیرومند اسلامی تشکیل دهد و اسلام و مسلمانان را از آن وضع پریشان نجات دهد از مدینه حرکت کرده است و این مطلب را در کتابی که درباره قیام مقدس امام حسین (ع) نوشته‌ایم به تفصیل بیان کرده‌ایم.» (۱)

در این مقاله از مدعاهای «شهید جاوید» تنها به عدم علم امام حسین (ع) به شهادت در سفر به کوفه و کر بلا اشاره نشده است و به همین دلیل، این مقاله حساسیت خاصی در میان حوزویان و علما ایجاد نکرد. گنجانیدن این مسأله کلامی در کتاب بود که جدال فکری شدیدی میان روحانیون شیعه پدید آورد و شکاف مهمی میان آنان ایجاد شد که تبعات سیاسی و اجتماعی فراوانی در پی داشت. با این حال، همه مدعاهای اجتماعی و سیاسی کتاب در این مقاله مورد اشاره قرار گرفته بود؛ اینکه امام به قصد شهادت از مدینه خارج نشده و قصد ایجاد یک «جنبش اصلاحی» و در صورت امکان، قصد «تشکیل یک حکومت نیرومند اسلامی» داشته است. این ادعاها کتاب شهید جاوید را به یکی از تأثیرگذارترین آثار پژوهشی پیرامون واقعه عاشورا تبدیل کرد و بیش از سی اثر در انتقاد یا مخالفت نسبت به «شهید جاوید» در ماه‌های پایانی دهه چهل و ابتدای دهه پنجاه منتشر شد. نگرانی حکومت از گسترش خوانش‌های سیاسی و انقلابی از اسلام، شیعه و خصوصا عاشورا به این جدال فکری دامن زد و به آن بار سیاسی بخشید. (۲) بنا بر گزارش‌های ساواک، این سازمان امنیتی در انتشار و تکثیر گسترده کتاب و نقدهای منتشر شده علیه آن نقش پررنگی داشته و مبالغ فراوانی را هزینه کرد. (۳) از جمله منتقدان و مخالفان این کتاب می‌توان به حضرات آیات سید محمد رضا موسوی گلپایگانی (فتوای تحریم کتاب)، سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، علامه سید محمد حسین طباطبایی (بحثی کوتاه درباره علم امام)، لطف‌الله صافی گلپایگانی (شهید آگاه)، محمد فاضل لنکرانی و شهاب‌الدین اشراقی (پاسداران وحی)، محمد تقی جعفری (شهید فرهنگ پیشرو انسانیت)، میرزا ابوالفضل زاهدی قمی (مقصد الحسین)، رضا استادی (سرگذشت کتاب شهید جاوید)، محمد مهدی مرتضوی لنگرودی (جواب او از کتاب او) و علی پناه اشتهاوردی (هفت ساله چرا صدا در آورد؟) اشاره کرد که همگی از مجتهدان شاخص حوزه علمیه قم در نیم قرن اخیر بوده‌اند. همچنین استاد مرتضی مطهری در حماسه حسینی و دکتر علی شریعتی در سخنرانی شهادت به نقد مدعاهای شهید جاوید پرداخته‌اند. البته مرحوم مطهری در نامه‌ای که برای نویسنده کتاب فرستاده است درباره این کتاب چنین نیز گفته است: «شاید برای اولین بار تاریخ سیدالشهدا به سبک تاریخی و معقول

نوشته می شود...» (۴). در این میان باید از مرحوم آیت الله العظمی منتظری و مرحوم آیت الله سید ابوالفضل مجتهد زنجانی نیز نام برد که بر کتاب صالحی نجف آبادی مقدمه تأییدآمیزی نوشتند و از موضع یک مجتهد برجسته به دفاع از این پژوهش بی سابقه برخاستند.

همان گونه که گفته شد، عمده ایرادی که علمای حوزه به کتاب می گرفتند، معطوف به بحث «محدوده علم امام معصوم» بود، اما آنچه که حکومت را نسبت به این کتاب حساس کرد بار سیاسی آن بود که قرائتی انقلابی و سیاسی از شیعه ارائه می کرد.

کتاب در یک مقدمه و پنج بخش با عناوین «درباره علل و عوامل قیام امام حسین (ع)»، «ماهیت قیام»، «مراحل قیام»، «هدف قیام» و «نتایج و آثار» ارائه شده و البته بخش های مهمی از آن به بحث کلامی و اعتقادی «علم امام» پرداخته است، با این حال در جای جای کتاب می توان رد پای تحلیل اجتماعی وقایع تاریخی را که منجر به واقعه کربلا شد به وضوح مشاهده کرد. وی در مقدمه ضمن برشمردن پنج نظریه رایج درباره ماهیت قیام امام حسین (ع)، نظریه ای از شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی را متذکر می شود که طبق آن، امام حسین (ع) نسبت به جزئیات محل و زمان شهادت خود آگاهی پیشینی نداشته است. صالحی نتیجه بررسی های تاریخی خود را بدین گونه عرضه می کند: «از مجموع بررسی هایی که در این کتاب شده این نتیجه به دست می آید که حرکت سیدالشهداء (سلام الله علیه) علاوه بر جنبه الهی و آسمانی که دارد از نظر سنت های عقل و قوانین اجتماعی نیز حرکتی عاقلانه و ضروری و غیر قابل اجتناب بوده و اگر از جنبه امامت آن حضرت هم صرف نظر شود، نهضت وی از دیدگاه یک سیاست مدار ورزیده و با فراست نیز خردمندانه ترین و واقع بینانه ترین نهضت به شمار می رود و نیز اصول کلی این جنبش مثل قواعد ریاضی برای همیشه تازه و زنده و قابل پیروی است.» (ص ۱۴ مقدمه).

صالحی نجف آبادی در تبیین قیام امام حسین (ع) به چهار مرحله می رسد؛ اول: از وقتی که آن حضرت از مدینه به مکه هجرت فرمود تا وقتی که تصمیم به ماندن در مکه داشت. دوم: از وقتی که تصمیم گرفت به کوفه برود تا وقتی با حربن یزید ریاحی برخورد کرد. سوم: از برخورد با حرّ تا شروع جنگ. چهارم: مرحله جنگ» (ص ۱۱۶) و معتقد است که امام حسین (ع) در تمام این مراحل بر اساس اطلاعات ظاهری تصمیم گرفت. صالحی برای آنکه مشکل تحلیل اجتماعی و علمی قیام عاشورا را حل کند، چاره ای جز این نداشته که علم امامان شیعه را محدود بداند و روایات دالّ بر آگاهی امام حسین به

شهادتش در سفر کوفه و کربلا را مورد مذاقه قرار دهد.

به باور صالحی، به سبب چهار عامل، پیشوای سوم شیعیان می توانست از نظر منطقی و اجتماعی به یک پیروزی بزرگ نائل شود: «ضعف حکومت اموی در دوره یزید»، «رنجش و نارضایتی مردم»، «لیاقت امام حسین (ع) برای رهبری»، «موافقت افکار عمومی با اهداف امام» و «وجود نیروهای داوطلب» (صص ۳۴-۲۹). به گفته صالحی؛ «طبق نظر علمای بزرگ شیعه، از وقتی که امام حسین (ع) تصمیم گرفت به کوفه برود تا وقتی که با حرّبن یزید برخورد کرد، از نظر مجاری طبیعی امکان داشت که در این مبارزه پیروز گردد و ریشه حکومت ظلم را بسوزاند.» (ص ۴۳). علاوه بر این به گفته صالحی؛ «عده ای خردمندان جهان دیده» و «صدها متفکر دوراندیش آگاه به اوضاع کوفه» با حرکت امام به سمت کوفه موافق بوده اند (ص ۵۰) و آن چیزی که ورق را برگرداند، نه اشتباه تحلیلی این عده، بلکه سرعت عمل و اقدامات سرکوب گرانه ابن زیاد بود که کار را بر امام دشوار کرد (ص ۷۵).

در این میان صالحی به یک سؤال منتقدین نظریه خود پاسخ می دهد که از نظر او اهل کوفه خصوصیت منفی بارزی نداشته اند و اگر سرکوب های شدید حاکم جدید کوفه نبود، فضا کاملاً به سود امام حسین (ع) متحول شده بود. به باور صالحی نجف آبادی؛ «اختلاف و انحطاط مردم کوفه بیشتر از اوس و خزرج مدینه نبود و با آماده شدن شرایط، تشکیل حکومت و تغییر وضع محیط با نیروی مردم کوفه از هر جهت ممکن بود. امیرالمؤمنین با کمک همین مردم کوفه در جنگ جمل بر نیروهای عایشه و طلحه و زبیر پیروز شد و با کمک همین مردم کوفه در جنگ صفین تا آستانه پیروزی قطعی پیش رفت و با کمک همین مردم کوفه در جنگ نهروان نیروهای متعصب خوارج را درهم کوبید.» (ص ۸۴-۸۳). نویسنده نتیجه می گیرد که بی وفا و منافق بودن اکثریت کوفیان یک تصور سطحی و بی ریشه است (ص ۸۸).

در بخش دوم که به بررسی «ماهیت قیام» اختصاص دارد، نویسنده ضمن تقسیم بندی مراحل مختلف حرکت امام از مدینه تا کربلا، تنها مرحله حرکت به سمت کوفه را جهاد دفاعی تلقی نکرده و بقیه مراحل حرکت از مدینه تا روز شهادت را مصداق حرکت و جهاد دفاعی به شمار آورده است (صص ۱۱۷-۱۱۶).

مرحوم صالحی نجف آبادی در بخش سوم کتاب به بررسی «مراحل قیام» پرداخته و کلیاتی را که در بخش دوم بدان اشاره کرده بود، با ذکر داده های جزئی تاریخی شان مرحله به مرحله بررسی کرده و به این نتیجه رسیده که رسوایی بنی امیه نتیجه قهری



قیام حسینی بوده و نباید آن را به عنوان هدف قیام تلقی کرد، چرا که امام حسین (ع) تمام تلاش خود را به کار بست تا از کشته شدن خود و یارانش و اسارت زنان و کودکان کاروان جلوگیری کند (ص ۲۸۶).

بخش چهارم کتاب به بررسی «هدف قیام» می پردازد. از نظر نویسنده «شهید جاوید»، هدف امام حسین (ع) اصلاح مفاسد جامعه، دفاع از اسلام و مبارزه با ظلم بوده و بدون تشکیل حکومت نمی شد به چنین اهدافی رسید (ص ۲۹۲-۲۸۸). به گفته صالحی، حمایت از اسلام و دفاع از آن به معنی حمایت از استقلال تشکیلات قانونگذاری و قضا، حمایت از عدالت در بودجه عمومی و بیت المال، دفاع از آزادی بیان و قلم، حفظ موقعیت جهانی اسلام بود که بدون در اختیار گرفتن حکومت نمی شد به این اهداف رسید (ص ۲۹۴). بنابر این نمی توان گفت که قتل عام فجیع خاندان و یاران امام و اسارت و تحقیر زنان و کودکان، مطلوب امام بوده باشد، چرا که با چنین اهدافی منافات داشته است (ص ۳۳۶).

مؤلف در بخش پایانی کتاب به بررسی «نتایج و آثار» قیام امام حسین (ع) پرداخته و تبعاتی چون «خسارت جبران ناپذیر»، «ذلت مردم»، «ضرب خوردن اسلام» و «لکه ننگ» و نیز «شکست علمی» را به عنوان نتایج قهری و تلخ حادثه عاشورا ذکر کرده که قطعاً امام راضی به چنین نتایجی نبوده است و طبعاً نمی توانست به دنبال قتل خود

باشد (ص ۳۳۸). در کنار اینها به برخی آثار ثمربخش واقعه عاشورا همانند درس های عملی، حفظ عزت نفس امام، برکات مادی و معنوی تربیت امام، تشکیل یک مکتب سیار و زنده و افزایش و تثبیت موقعیت امام اشاره کرده است (صص ۳۶۶-۳۵۵).

صفحات پایانی این بخش که جدال عمیق و دامنه داری در دو حوزه سیاست و اندیشه ایجاد کرد، به بررسی و نقد روایاتی اختصاص دارد که حاکی از علم امام حسین (ع) به شهادتش در سفر پایانی عمرش هستند و صالحی نجف آبادی کوشیده با نقد این روایات، راه را برای تحلیل عقلی و نوین واقعه عاشورا بگشاید، اما تلاش وی برای تبیین علمی و اجتماعی این رخداد، منجر به انکار بخشی از علم غیب امامان شیعه شد و چالش های سنگینی را برای وی رقم زد. وی برای پاسخگویی به انتقاد فقها و شخصیت های مخالف کتابش دو کتاب «عصای موسی یا درمان بیماری غلو» (۵) و «نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری» را تألیف کرده و در اواسط دوره اصلاحات (سال های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ شمسی) منتشر کرد و بار دیگر در سال های پایانی عمر خود وارد گفتگوها و مباحث فکری در حوزه های تاریخ و کلام شد.

فارغ از نقدها و تخطئه هایی که متوجه بخش های کلامی کتاب شده است، از مهم ترین نقدهایی که مخالفین و منتقدین کتاب به بخش های تاریخی و اجتماعی کتاب شهید جاوید وارد کرده اند به این موارد اشاره کرد: نخست آنکه منتقدین معتقدند که نویسنده، تنها بخش هایی از داده های (چه بسا ضعیف) تاریخی را که به سود پیش فرض های خود بوده، مورد استفاده قرار داده و در مقابل، داده های معتبری را که با پیش فرض های وی ناهمسو بوده، بی دلیل تخطئه کرده و یا نادیده گرفته است. به ویژه آنکه وی، کوشیده نظریه کتابش را قدیمی ترین نظریه متکلمان شیعی جلوه دهد و نظریه مقابل خود را نظریه ای متعلق به دوره میانی و انمود کند، در حالی که به باور منتقدان، تلقی مشهور هم قدیمی تر و هم مستندتر بوده و صالحی نجف آبادی به سخنانی از فقهای قرون اولیه استناد کرده که بنا به مصالحی و در جهت همسویی با اکثریت اهل سنت حاکم بیان کرده اند. (همانند نقدهای مرحوم آیت الله مرتضوی لنگرودی و آیت الله استادی)

دومین انتقادی که از سوی مخالفین به صالحی وارد شد، زمینی کردن مطلق حرکت امام حسین (ع) و نادیده گرفتن ابعاد آسمانی این حرکت بود. البته این ایراد دارای منشأ و زمینه کلامی بود، اما منتقدان می گفتند که باید از بُعد آسمانی و الهی ائمه شیعه در تبیین تاریخی و اجتماعی حرکت های آنان نباید غفلت شود و حرکت آنها نباید در حد حرکت های اجتماعی افراد معمولی تقلیل و تنزل یابد. (همانند نقد آیت الله صافی گلپایگانی)



وقتی در صحنه حق و باطل نیستی، وقتی که شاهد عصر خودت و شهید حق و باطل جامعه ات نیستی، هر کجا که می خواهی باش. چه به نماز ایستاده باشی، چه به شراب نشسته باشی، هر دو یکی است.

(پس از شهادت - اسفند ۱۳۵۰ - مسجد نارمک)

سومین ایرادی که از سوی منتقدان، متوجه «شهید جاوید» بود، ناتوانی نظریه این کتاب در تبیین رفتارهای سیاسی و اجتماعی ائمه دیگر شیعه بود. به باور منتقدان، مدل و نظریه ادعایی صالحی، حتی قادر به تبیین همه ابعاد و حوادث جریان کربلا نیست، چه برسد به اینکه بتواند رفتارهای سیاسی و اجتماعی دیگر ائمه شیعه را تبیین کند. (همانند نقد استاد مطهری)

با این حال، همان گونه که گفته شد، بیشترین ایرادهای وارد بر اثر به مباحث کلامی این کتاب معطوف بوده و کمتر شاهد جنجال معطوف به مدعاهای اجتماعی و تاریخی این اثر بوده ایم، به ویژه آنکه این اثر از عوامل مهم تکوین و تقویت نگاه نوین اجتماعی به واقعه عاشورا بود و تحلیل اجتماعی این رخداد را به صورت جدی، وارد منازعات فکری ایران معاصر کرد. «شهید جاوید» ژانر تازه ای در عاشوراپژوهی گشود و سطح مباحث و مباحثات را ارتقای محسوسی بخشید. صالحی نجف آبادی در صدد بود که از عاشورا به عنوان رخدادی الگوپذیر و الگوساز یاد شود و از همین رو مجبور بود که از بار ماورایی و غیرقابل درک آن بکاهد.

چرا «شهید جاوید» اهمیت دارد؟

محسن حسام مظاهری

شفقنا/ ۲۸ خرداد ۱۳۹۵

محسن حسام مظاهری شب گذشته طی نشست مجازی از سلسله نشست‌های شب‌های خیمه به بررسی کتاب «شهید جاوید» نوشته نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی پرداخت و گفت: این کتاب نیم قرن از زمان انتشارش می‌گذرد و به چند دلیل اثر مهمی است؛ این کتاب از نظر کتابشناختی، مطالعات عاشورا و مطالعات تاریخ معاصر اثر مهمی است. شهید جاوید جنجالی‌ترین، پرمناقشه‌ترین و مهم‌ترین کتابی است که در دوره معاصر به زبان فارسی نوشته شده و شاید کتاب دیگری را نتوان سراغ گرفت که بیش از ۲۰ کتاب در نقد آن نوشته و در یک بازه سلسله مباحثی را سبب شده باشد.

او ادامه داد: این کتاب بعد از انتشار با حواشی و مخالفت‌هایی مواجه شد و رساله‌ها و کتاب‌هایی در نقد آن نوشته شده است. از نظر مطالعات عاشورا کتاب مهمی است؛ چون این اثر نخستین کتابی است که از نظر هدف‌شناسی به مساله عاشورا توجه کرد. تا پیش از این عمده کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده در سطح تحلیل و بیان روایت باقی ماندند و هیچ کدام نخواستند هدف امام را مورد بررسی قرار دهند.

او با بیان اینکه کتاب شهید جاوید مستقلاً به مساله هدف‌شناسی عاشورا ورود می‌کند افزود: از حیث مطالعات عاشورا مخالفت‌هایی که این کتاب ایجاد کرد زمینه‌ساز نگرش و کتاب‌های متنوعی از آثار عاشورایی بعد از خودش شد و تحقیق درباره عاشورا مدیون این اثر است. کتاب‌های پس از آن نتوانسته‌اند از این اثر به سادگی عبور کنند و به نقد یا

پیرامون

نظر د کتر شریعتی

دانشمند مجاهد

درباره

کتاب «شهید جاوید»

ناشر: خجند آباد

تهران ۳۵۶۶۹۷

تلفن ۷۸۱۵

پیشگفتار: «انجمن تحقیق مسائل تاریخی و اعتقادی»

تأیید نظریه این کتاب مجبور شدند.

این محقق دینی درباره اهمیت این اثر از حیث مطالعات تاریخ معاصر عنوان کرد: حواشی انتشار این کتاب در آن زمان خاص و در آن جامعه مذهبی موجب تغییر و تحولات اجتماعی در آن زمان می‌شود. اگر محقق بخواهد درباره تحولات اواخر دهه ۴۰ و ۵۰ تحقیق کند ناگزیر است به این کتاب و حواشی آن توجه کند. حواشی کتاب شهید جاوید می‌تواند به تغییرات جریان مذهبی و اسلام سیاسی در آن برهه تاریخی و در آستانه انقلاب به کمک کند و در واقع مطالعه انقلاب بدون توجه به این حواشی مفید نخواهد بود.

او سخنان خود را در چهار بخش تنظیم کرد و در بخش نخست به زمینه‌های انتشار این کتاب پرداخت و گفت: وقتی درباره این اثر سخن می‌گوییم باید درباره زمینه تاریخی این اثر صحبت کنیم و بدون شناخت از این موضوع فهم ما از شهید جاوید کامل نخواهد بود. مظاهری افزود: شهید جاوید فقط در همان زمانی که چاپ شد امکان ظهور داشت و این کتاب متعلق به یک مقطع تاریخی مشخص است که به ویژگی‌های جامعه مذهبی در آن دوره مرتبط است. کتاب در آبان ۱۳۴۹ منتشر شد و نویسندگان اشاره می‌کند که هفت سال تحقیق و نگارش آن طول کشیده است. یعنی این کتاب بعد از وقایع سال ۱۳۴۲ کار نگارشش شروع می‌شود که سال پرتلهایی در فضای مذهبی است. از سوی دیگر این هفت سالی هم کتاب نوشته می‌شود سال‌هایی مهمی از نظر تغییرات مذهبی است. در این مقطع جریان‌های مذهبی و سیاسی و حوزوی در حال پوست انداختن هستند.

به گفته او، ما در این مقطع شاهد ظهور نسل جدیدی از موسسات تبلیغ دینی در دهه ۴۰ هستیم. با وجود تنوع گفتمانی و جریانی، این موسسات در نقد روش‌های سنتی تبلیغ دینی با هم دیگر مشترک هستند و مخاطبشان هم نسل جوان هستند و در واقع می‌خواهند به شبهات این نسل پاسخ بگویند. در ادامه نسل جدید نویسندگان مذهبی و حوزوی ظهور پیدا می‌کنند و نشریه مکتب اسلام و برخی ناشران نهادهایی هستند که نویسندگانی حوزوی را به جامعه معرفی می‌کنند که در حوزه‌های متنوع برای نسل جدید می‌نویسند.

مظاهری با بیان اینکه در دهه ۴۰ ما شاهد رشد اسلام سیاسی و گرایش‌های سیاسی در حوزه علمیه هستیم عنوان کرد: بعد از مرحوم بروجردی سیاست دولت در برخورد با روحانیت و البته مراجع حوزوی تغییر می‌کند و آنها وارد کنش سیاسی مستقیم می‌شوند. از سوی دیگر ادبیات سیاسی در حوزه رشد می‌کند و از سال ۱۳۴۴ به بعد این ادبیات



افزود: صالحی نجف آبادی به همراه برخی از فضایی دیگر بیانیه‌ای در تایید مرجعیت امام خمینی (ره) می‌نویسند و بعد از فوت آیت‌الله حکیم هم باز هم ایشان به همراه دیگران بیانیه‌ای درباره تایید مرجعیت امام خمینی (ره) صادر می‌کنند.

او با بیان اینکه موضوع کتاب شناخت هدف قیام امام حسین (ع) و زمینه‌های آن است عنوان کرد: کتاب در پنج بخش تنظیم شده است و صالحی نجف آبادی تاکید می‌کند به این قیام رویکرد استدلالی و عقلانی دارد و روی کتاب هم عبارت «یک تحقیق عمیق» ذکر شده است. او تاکید می‌کند با برخی از روایت‌های اهل تسنن درباره قیام امام حسین (ع) مرزکشی دارد و از جمله آن می‌توان به تحلیل ابوبکر و ابن خلدون درباره اشاره کرد.

به گفته مظاهری، در دیدگاه تشیع هم رویکردهای مختلفی درباره هدف قیام بیان شده است که برخی مانند شریعتی هدف امام را استراتژی شهادت بیان می‌کند. مولف تاکید می‌کند با این رویکردها هم زاویه دارد و معتقد است که امام حرکت نکرده است برای اینکه شهید شود. مولف از دو مقتل «ابی مخنف» و هشام کلبی برای این کتاب استفاده می‌کند. او با اعتماد به تاریخ طبری از این مقاتل ذکر می‌کند چون اصل مقاتل برای ما موجود نیست.

او تاکید کرد: انتخاب صالحی نجف آبادی برای این منابع هوشمندانه است و با ذائقه تاریخی او کاملاً هماهنگ است. مقتل ابومخنف با عقل روزمره همخوان است و بعد

با ظهور امام خمینی (ره) پررنگ‌تر می‌شود. از سوی دیگر بحث ترجمه‌آثاری مرتبط با اخوان المسلمین مانند سید قطب و... از سوی جریان‌های سیاسی در حوزه شروع می‌شود. به گفته او، رقابت بین جریان‌های سیاسی و غیرسیاسی در حوزه در این دوره آغاز می‌شود و هر چه به آخر دهه ۴۰ می‌رسیم این رقابت‌ها بیشتر می‌شود. انتشار برخی آثار در این دوره چالش‌هایی ایجاد می‌کند. گروه ولایتی در این دوره ظهور یافته و تقابل با شریعتی و برقی پیدا می‌کند و همچنین در برابر کتاب شهید جاوید هم موضع می‌گیرند. این کتاب در بزرگه‌اوج برخی از این چالش‌ها منتشر شد.

او با اشاره به بیوگرافی صالحی نجف آبادی نویسنده کتاب شهید جاوید گفت: او در نجف آباد و در حوزه اصفهان تحصیلات دینی خود را ادامه می‌دهد و بعد برای ادامه تحصیل به قم می‌آید. از ویژگی‌های او می‌توان به چند مورد اشاره کرد: او به شدت شخصیت مستقلی است و استقلال رای و فکر دارد و انسان مقلدی نیست. او خیلی اوقات بر خلاف قول‌های مشهور ورود می‌کند. زبان تند و گزنده‌ای در آثارش دارد و بی‌پروا موضع می‌گیرد. در رویکردهای محتوایی نگاه عقلی و استدلالی دارد. او برای خودش جایگاه اصلاح‌گرایی در تشیع برخوردار است و او در کنار مرتضی مطهری قرار دارد و آثارش هم در راستای پیراستن فرهنگ شیعی از خرافات است. به طور مثال از احادیث خیالی در مجمع البیان می‌نویسد.

مظاهری در ادامه با اشاره به اینکه پیش از اینکه کتاب شهید جاوید از او منتشر شود، دو مقاله جنجالی‌اش چاپ شده است گفت: او در مقاله‌ای به بررسی حدیث کساء می‌پردازد و در مقاله دیگری در نشریه مکتب اسلام درباره این می‌نویسد که آیا حضرت علی (ع) قاتل خود را بیدار می‌کند؟ بنابراین کتاب شهید جاوید مرتبط با رویکرد اصلاح‌گرایانه صالحی نجف آبادی است و امام شناسی او عقلانی است.

او با بیان اینکه صالحی نجف آبادی طرح کتاب شهید جاوید را در فروردین سال ۱۳۴۷ برای نخستین بار در انجمن اسلامی مهندسين بیان می‌کند یادآور شد: در همان جلسه مباحث او با استقبال مواجه می‌شود و مهندس بازرگان به او پیشنهاد می‌کند که این مباحث را مدون کند. قبل از این کتاب هم باز در بین فضلاء کسانی بودند که از مباحث این اثر مطلع بودند و آن را تایید می‌کنند. از سوی دیگر آیت‌الله منتظری و مشکینی هم بر این کتاب تقریظ می‌نویسند و این دو تقریظ در چاپ کتاب آورده می‌شود.

مظاهری در بخش دیگری از سخنان‌ش با اشاره به اینکه مولف کتاب در زمان نشر این کتاب با روشنفکران دینی حشرو نشر دارد و از نزدیکان امام خمینی (ره) محسوب می‌شود

فرابشری ندارد. روایت‌هایی که از این مقتل بیان می‌شود کاملاً واقع‌گرایانه است. مظاهری با تأکید بر اینکه یکی از امتیازات کتاب شهید جاوید این است که برای قیام امام حسین (ع) مراتب قائل است گفت: او می‌گوید در حرکت امام با توجه به مراحل مختلف اهداف متعددی داشته است به هر حال حرکت امام حسین (ع) چندین ماه طول کشیده است و امام به عنوان یک رهبر سیاسی مدام در حال رسد تحولات است و هر چه پیش می‌رود متناسب با این تغییرات اهدافش تغییر می‌کند.

به گفته او، مؤلف کتاب معتقد است امام چهار مرحله را در قیام خود داشته است و در هر مرحله امام بنا به مسائلی که به وجود می‌آید استراتژی‌های جدیدی را تبیین می‌کند. تحلیل‌هایی که در این کتاب ارائه می‌شود چالش‌هایی را درباره علم امام پدید می‌آورد. او منکر علم امام نیست منتها دو تعبیر از علم امام ارائه می‌کند؛ نخست تعبیر اکثریت علماست که می‌گوید علم امام از جنس خدا و موهبتی است. دوم اینکه امام علم دارد اما علم تفسیری است بدین معنی که امام می‌داند که شهید می‌شود، اما نمی‌دانسته که کجا و چه مکانی شهید می‌شود.

این مؤلف دینی بیان کرد: برخی به این رویکرد دوم پاسخ دادند از جمله علامه طباطبایی که معتقد است امام علم دارد اما نمی‌تواند از آن استفاده کند که البته این رویکرد به لحاظ عقلانی منطقی نیست. صالحی نجف آبادی معتقد است که این نگاه هم منافاتی با دیدگاه او در کتاب ندارد. به هر حال مؤلف کتاب معتقد است او مدون این نظریه نیست و شیخ طوسی، شیخ مفید و شیخ مرتضی قبل از این نظر را دادند که امام به قصد شهادت به کربلا نرفت بلکه می‌خواست با همراهی یارانش به مخالفت یزید برونند. او با اشاره به اینکه کتاب جاذبه‌ای هم دارد یادآور شد: اگرچه مساله علم امام مخالفان بسیاری برای کتاب به همراه آورد اما کتاب در مقطعی نوشته شد که بدنه سیاسی مسلمان به چنین مانیفست حکومت اسلامی نیاز داشت و از این منظر برای مخاطبانش جاذبه داشت بنابراین ادبیات سیاسی کتاب «شهید جاوید» به شدت به روز است و مفاهیمی مانند دیکتاتوری، استبداد و ... که تعابیر متاخری هستند در این اثر فراوان هستند.

مظاهری گفت: این کتاب در اوج مباحث ولایی و مباحثی که بین گروه‌های مذهبی در جریان بود و در واقع در اوج سیاسی شدن و برجسته شدن شکاف‌ها منتشر می‌شود و حواشی را موجب می‌شود. برخی از نخبگان بیرون از مساله از این کتاب استقبال می‌کنند و افرادی مانند حمید عنایت درباره آن می‌نویسند.

به گفته او، مساله علم امام، کسانی که بر کتاب تقریظ نوشتند و نیز خود محتوای کتاب باعث حواشی وارد شده بر این کتاب می‌شود. محور جریانات قم با محور آیت‌الله گلپایگانی سرشاخه مخالفان با این کتاب هستند و از سوی دیگر در اصفهان نیز برخی مخالفان بر علیه کتاب نقد می‌نویسند. بنابراین مجموعه‌ای از کتاب‌ها و ردیات تحقیقی بر «شهید جاوید» نوشته می‌شوند. البته صالحی نجف آبادی تلاش می‌کند که به انتقادات وارده به این کتاب پاسخ‌های تند و گزنده‌ای بدهد و در کتاب «عصای موسی» و «نگاهی به حماسه حسینی» پاسخ‌هایی به برخی از این نقدها نگاشته است. همین موضوع روان‌شناختی هم در زیاد شدن حواشی بی‌تاثیر نبوده است.

مظاهری در پایان گفت: فضای پس از انتشار این کتاب از سوی مخالفان و موافقان کتاب بیش از حد احساسی و هیجانی می‌شود و برخی از مراجع درباره این کتاب فتوا صادر می‌کنند. با پیروزی انقلاب فصل جدیدی درباره این کتاب آغاز می‌شود و برخی از رخداد‌های پس از انقلاب را می‌توان ریشه‌هایش را در مخالفت‌های مطرح شده با کتاب «شهید جاوید» پیگیری کرد. مؤلف کتاب تا پایان عمرش به دلیل همان زبان صریح و گزنده خود مواضع متفاوتی را در پیش می‌گیرد و به نوعی منزوی می‌شود. پس از انقلاب این کتاب از آن هیجانات دور شد و شاید به نوعی به تاریخ پیوست و شاید همین امروز کسی کمتر حامی نظر مؤلف آن درباره واقعه عاشورا باشد. اگرچند کتاب را درباره تئوریزه کردن حکومت اسلامی تأثیرگذار بدانیم «شهید جاوید» بی‌گمان یکی از آن‌هاست.

با کدامین هدف امام حسین (ع) به کربلا رفت؟

محمد اسفندیاری

گزارش خبرگزاری کتاب ایران از نشست کتاب «عاشورا شناسی» / ۲۵ آبان ۱۳۹۳

در ابتدای نشست، محمد اسفندیاری، مولف کتاب «عاشورا شناسی: پژوهشی در هدف امام حسین (ع)» در مقدمه سخنانش با اشاره به وضعیت کتاب‌هایی که درباره قیام حضرت سیدالشهدا (ع) وجود دارد، اظهار کرد: واقعه شهادت امام حسین (ع) به اندازه‌ای مهم و تکان‌دهنده بود که از همان ابتدا روایت شد و کتاب‌های بسیاری درباره آن به نگارش درآمد. البته تعداد زیادی از این کتاب‌ها از بین رفته است. بنده کتاب‌هایی را که از قرن اول تا دهم هجری یعنی نزدیک به هزار سال درباره امام حسین (ع) نوشته شده‌اند، بررسی کردم و از این بین، فقط حدود ۱۰ کتاب مستقل درباره آن حضرت وجود دارد. این کتاب‌ها و منابع را می‌توان به دو دسته متقدمان و متأخران تقسیم کرد. منابع دست اول برای متقدمان، از قرن اول آغاز و تا علامه مجلسی ادامه پیدا می‌کند و منابع دست دوم از متأخران است. آثار معاصر هم به عنوان منبع ارزشی ندارند. بنابراین ما با فقر منابع معتبر روبه‌رو هستیم.

این نویسنده درباره انگیزه‌اش برای نگارش کتابی با موضوع عاشورا شناسی، گفت: از حدود ۱۰۰ سال پیش، سؤال فلسفه و هدف قیام امام حسین (ع) مطرح شد. گذشتگان خیلی به این موضوع نپرداخته‌اند و به اهداف کلی و درجه اول امام (ع) اشاره کرده‌اند. سؤالی که امروز مطرح می‌شود درباره اهداف درجه دوم و تاکتیک‌های امام حسین (ع) برای رسیدن به اهدافش است. بنده در مطالعه و تحقیقی که در آثار گذشتگان انجام



دادم، در مجموع به ۳۰ صفحه درباره فلسفه قیام امام حسین رسیدم. از متقدمان سید مرتضی و از متاخران علامه مجلسی مفصل به این موضوع پرداخته‌اند. بی‌شک این ۳۰ صفحه پاسخگوی همه پرسش‌هایی که در این زمینه وجود دارد، نخواهد بود.

او افزود: در سال ۱۳۴۹ کتابی با عنوان «شهید از بین کتاب‌هایی که از قرن اول تا دهم هجری یعنی نزدیک به هزار سال درباره امام حسین (ع) نوشته شده‌اند، تنها حدود ۱۰ کتاب مستقل درباره حضرت وجود دارد. جاوید» منتشر شد که بعد از آن نقدهای مختلفی بر آن نوشتند. از میان نقدها و اثبات‌ها، موضوع کتاب شکوفاتر شد. کتاب «عاشوراشناسی» نتیجه یک سال و نیم تلاش بنده است. بعد از پایان نگارش کتاب، ۲۰ نسخه از آن را برای استادان حوزه و دانشگاه که نگرش‌های مختلفی داشتند، فرستادم و از آن‌ها خواستم تا مطالب مورد نظرشان را در حاشیه آن بنویسند و کتاب را بی‌رحمانه نقد کنند. هیچ‌کدام از استادان نظریه مراد نکردند.

اسفندیاری با اشاره به این که هنگام تحقیق با هفت نظریه درباره هدف امام حسین (ع) از قیام، مواجه شدم، در ادامه به توضیح هفت نظریه‌ای که درباره هدف امام حسین (ع) از قیام به آن دست یافته بود پرداخت و گفت: اولین نظریه را «امتناع از بیعت» (یا دفاع) نام‌گذاری کردم. عده‌ای گفته‌اند که امام حسین (ع) هیچ هدفی جز دفاع از جان خود

نداشت. این افراد تعبیر قیام یا جهاد را تعبیر درست و دقیقی نمی‌دانند. نظریه دومی که به آن برخوردیم، «حکومت. شهادت» بود. بر نظریه سوم، عنوان «شهادت عرفانی» را نهادم. مرحوم سید بن طاووس در رأس این دیدگاه قرار دارد. ابن طاووس در کتاب «لهاو» مطرح کرده است که امام با این شهادت در پی رسیدن به مقامات معنوی و لقاء الله بود. برخی عرفای قرن حاضر نیز قایل به این نظریه هستند.

مؤلف «کتابشناسی توصیفی دکتر علی شریعتی» درباره نظریه چهارم و پنجم اظهار کرد: عنوان نظریه چهارم را نظریه «شهادت تکلیفی» گذاشتم. صاحب «جواهر الکلام» در رأس این دیدگاه قرار دارد. به اعتقاد او امام حسین (ع) یک تکلیف خاص داشت. قیام کرد تا به شهادت برسد و حرکت او جهاد خاص بود. «شهادت فدیهای» نظریه پنجم است. قائلان به این نظریه معتقدند که هدف امام از قیام این بود که خود را فدای گناهان امت کند و به مقام شفاعت دست یابد. به بیان دیگر امام حسین (ع) می‌خواست شهید شود تا شفیع شود. آنها همان چیزی را می‌گویند که مسیحیان درباره به صلیب کشیدن حضرت عیسی (ع) باور دارند. شریف طباطبایی از قایلان به این نظریه است.

این نویسنده با تعبیر نظریه ششم به «شهادت سیاسی» توضیح داد: به اعتقاد بنده، نظریه ششم و هفتم از اهمیت بیشتری برخوردارند زیرا اغلب محل نزاع هستند. نظریه ششم، «شهادت سیاسی» است. قایلان به این نظریه می‌گویند که امام حسین (ع) با شهادت خود،

قائلان به نظریه «شهادت سیاسی» می‌گویند که امام حسین (ع) با شهادت خود، هدفی سیاسی را دنبال می‌کرد و قصد داشت مشروعیت امویان را از بین ببرد. در ۱۰۰ سال گذشته بیشتر محققان به این نظریه باور دارند.

یک هدف سیاسی را دنبال می‌کرد و قصد داشت مشروعیت امویان را از بین ببرد. در ۱۰۰ سال گذشته بیشتر محققان به این نظریه باور دارند. دکتر شریعتی بهتر از دیگران توانسته به این موضوع بپردازد. شریعتی در کتاب «شهادت» از ابتدا تا انتها این نظریه را پرورانده است.

وی توضیح داد: نزدیک به ۱۰۰ سال پیش شخصی به نام مستر ماربین که آلمانی است، این نظریه را با مقاله‌ای تحت عنوان «السیاسه الحسینیة» در نشریه «حبل المتین» کلکته منتشر شد، مطرح کرد. برای شناخت نویسنده، این مقاله را خواندم. پس از تحقیق فراوان به این نتیجه رسیدم که که نام مولف جعلی است و احتمالاً یکی از روحانیان روشنفکر این نظریه را نوشته و به شخصی مجعول به نام ماربین منسوب کرده است.



«آن‌ها که رفتند کاری حسینی کردند،
و آن‌ها که ماندند باید کاری زینبی کنند،
و گرنه یزیدی اند!»

(پس از شهادت - اسفند ۱۳۵۰ - مسجد نارمک)

اسفندیاری که خود از قایلان به نظریه هفتم به شمار می‌رود، درباره آخرین نظریه‌ای که درباره هدف قیام امام حسین (ع) مطرح می‌شود، گفت: نظریه هفتم را «تشکیل حکومت» نام نهادم. قایلان به این نظریه معتقدند که امام حسین (ع) به قصد شهادت هجرت نکرد. آنها قیام امام را تک‌هدفی نمی‌دانند و آن را مرحله‌بندی می‌کنند. امام که از مدینه به سمت مکه رهسپار شد، هدفش دفاع شخصی بود. هنگامی که در مکه ماند و هزاران نامه از کوفه دریافت کرد، برای تشکیل حکومت به کوفه رفت.

این نویسنده در ادامه به معرفی بخش‌هایی از کتاب پرداخت. او درباره بخش دوم کتاب توضیح داد: در این فصل، بحث «کوفه، انتخاب درست امام حسین (ع)» را مطرح کرده‌ام. اگر از علم و مقام امامت آن حضرت بگذریم، به این نتیجه خواهیم رسید که رفتن امام به سمت کوفه بهترین تصمیم بود. برای این ادعا سه دلیل وجود دارد: اول آن که امام حسین (ع) در اضطرار به سر می‌برد و تهدید به مرگ شده بود. دلیل دوم این است که آن امام برخلاف عبدالله بین زبیر نمی‌خواست در خانه خدا کشته شود تا حرمت این خانه حفظ شود و دلیل سوم، شیعه بودن مردم کوفه بود. در آن زمان، نعمان بن بشیر در شهر کوفه حکمرانی می‌کرد. او با شیعیان راه می‌آمد. اگر هنگام نزدیک شدن امام به کوفه، هم چنان حاکم این شهر می‌ماند، با امام حسین (ع) درگیر نمی‌شد. با این توضیحات، مشخص می‌شود که کوفه برای امام حسین (ع)، بهترین گزینه بود.

کتاب‌های منتشر شده درباره‌ی دیدگاه شریعتی



حسین بن علی در افق معاصرت

- سید جواد میری / زینب شریعت نیا
- انتشارات نقد فرهنگ
- چاپ اول: ۱۴۰۰



حقیقت عاشورا

از عاشورای حسین (ع)
تا تحریفات عاشور

- محمد اسفندیاری
- نشر نی
- چاپ اول: ۱۳۹۹



نهیضت امام حسین (ع) و قیام کربلا

- دکتر غلامحسین زرگری نژاد
- سازمان سمت
- چاپ اول: ۱۳۸۳



تأثیر ترمینولوژی شریعتی بر ادیکالایسم شیعی در انقلاب اسلامی ایران

- سیروس عباس‌زاده
- انتشارات نقد فرهنگ
- چاپ اول: ۱۳۹۶

نقد و بررسی کتاب «نهضت امام حسین و قیام کربلا»

آرمان ذاکری

کتاب‌شناسی انتقادی جامعه‌شناسی تشیع

«رسالت شهادت برای افشای بیداد و بیدادگری» (زرگری نژاد، ۱۳۹۱: ۱۸۶ [۲]) جان‌مایه‌ی اصلی «نهضت امام حسین و قیام کربلا» از دیدگاه غلامحسین زرگری نژاد است. قیامی که شهادت امام حسین در آن «پایان یک تراژدی و آغاز خروش یک خشم بود، خشمی که با الهام از خون امام حسین (ع)، در بستر تاریخ تشیع قوت گرفت و همواره بر کنگره‌ی بیدادگران تاریخ فروبارید. امام در کربلا به معراج عشق رفت و در تاریخ تشیع خود الگوی عاشقانه راه وحدانیت و عدالت شد.» (همان: ۱۳۹۱)

کتاب «نهضت امام حسین و قیام کربلا» در سال ۱۳۸۳ توسط انتشارات سمت به چاپ رسید و در همان سال عنوان «کتاب برگزیده‌ی سال» را از آن خود کرد. این اثر در قالب یک درآمد، «نقد و بررسی منابع و مآخذ تاریخ کربلا» و پس از آن هفت بخش اصلی تنظیم شده است. [۳] دکتر غلامحسین زرگری نژاد، استاد تاریخ دانشگاه تهران (متولد ۱۳۲۹)، صاحب آثار و پژوهش‌ها و مقالات فراوانی در حوزه‌های مختلف تاریخ است. [۴] در این میان اما اهمیت «نهضت امام حسین و قیام کربلا» و نظریه‌ی اصلی آن از آن رو است که در آن مورخی صاحب نام تلاش کرده با استناد به منابع مختلف تاریخ تشیع، موضعی معین در میان نظریات مختلف در باب هدف امام حسین از قیام کربلا اتخاذ کند. نزاعی که آغاز آن را می‌توان به دهه‌ی ۵۰ شمسی و نگارش «شهید جاوید» (۱۳۴۹) توسط نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی [۵] و انبوه نقدها و تقریظ‌های نوشته شده بر



عکس: شقایق صفی‌خانی / عدلیا

وقیس بن مُسَهَّر- از جمله دیگر استدلال‌ات زرگری نژاد در این زمینه هستند. در نهایت در تبیین «اهداف و بنیادهای نظری و اعتقادی قیام حسینی» چهار عامل عمده شرح و بسط داده شده اند که عبارتند از «استبداد سیاسی و سلطنت اسلامی»، «تثبیت و مشروعیت اشرافیت و نظام طبقاتی»، «امحای عدالت و برابری» و «ارتقای اراذل و انزوای افاضل». دو فصل پایانی کتاب به توضیحی در باب دو قیام مهم پس از شهادت امام حسین یعنی «قیام توأبیین» و «قیام مختار» اختصاص یافته و در نهایت فهرستی از «شخصیت و نام و نشان شهدای کربلا» نیز آورده شده است.

اهمیت این اثر از نگاه جامعه‌شناسی تشیع، تلاش برای گردآوری شواهد تاریخی و ارائه توضیح اجتماعی در توضیح علل انتخاب استراتژی شهادت توسط امام حسین در جریان حادثه کربلا است.

با همه‌ی اینها شاید بتوان گفت عدم هیچ گونه اشاره‌ای به مباحث، پژوهش‌ها و نظریات پیشینی مطرح شده در باب حادثه‌ی عاشورا، نقطه ضعف این پژوهش تاریخی است. خواننده بدین سان در میدان نظریات تاریخی مطرح در باب حادثه‌ی عاشورا قرار نمی‌گیرد و از پیشینه‌ی پژوهشی موجود در این حوزه و نزاعهای صورت گرفته در آن بی اطلاع می‌ماند. امری که می‌توانست با اضافه شدن فصلی در «بیان مجادلات نظری پیرامون واقعه‌ی کربلا» به خوبی مرتفع گردد.

آن، طرح نظریه‌ی «شهادت» (۱۳۵۰) امام حسین (ع) توسط علی شریعتی [۶]، و دست آخر «حماسه‌ی حسینی» (۱۳۴۷-۱۳۵۶) مرتضی مطهری [۷] و مجادله‌ی مکتوب او با صالحی نجف‌آبادی دانست. کسانی چون آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله منتظری در تایید کتاب مرحوم صالحی نجف‌آبادی تقریظ نوشتند و آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی با نگارش «شهید آگاه» (۱۳۵۰) [۸] به نقد آن پرداخت. هدف اصلی همه‌ی این آثار پاسخ به یک پرسش محوری بوده است: «چرا امام حسین قیام کرد؟» [۹]

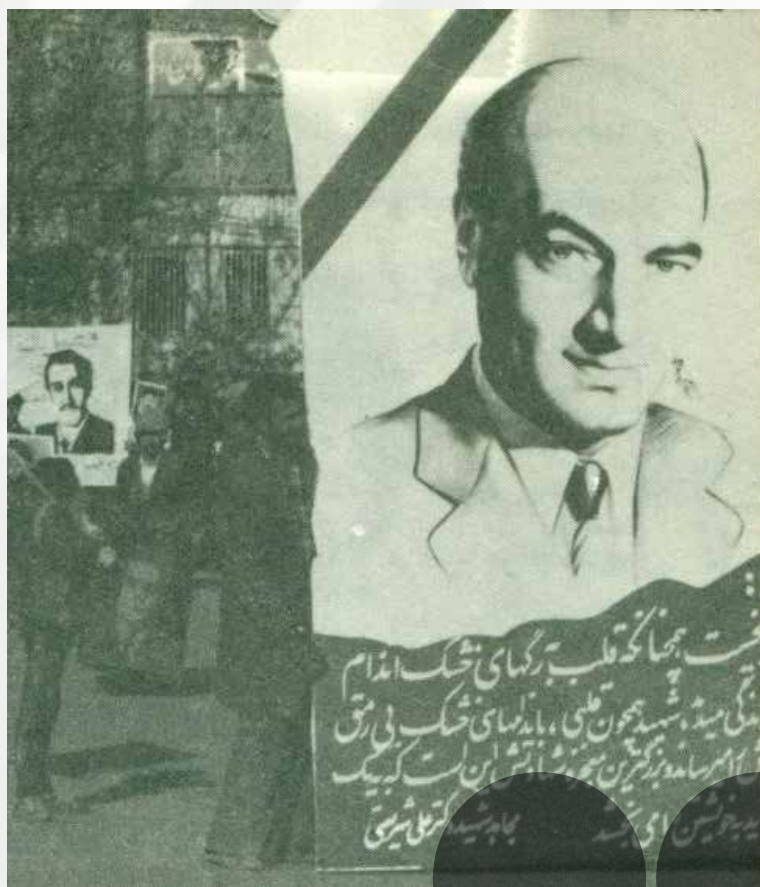
انتخاب آگاهانه‌ی شهادت (نظریه‌ی شریعتی) یا حرکت به قصد تشکیل حکومت (نظریه‌ی صالحی نجف‌آبادی)، دو نظریه‌ای بود که در برابر نظریه‌ی سنتی و تقدیرگرایانه‌ی «علم لدنی امام بر همه‌ی حوادث»، به تحلیل اجتماعی-سیاسی قیام امام حسین می‌پرداخت و دکتر زرگری نژاد از پی انجام یک پژوهش تاریخی برگزیدن «استراتژی شهادت» (همان: ۱۷۲) توسط امام، را مطابق واقع دانسته‌اند.

این اثر در ابتدایه «نقد و بررسی منابع و مآخذ تاریخ کربلا» پرداخته و جایگاه «مقتل ابومخنف» به عنوان مهمترین راوی حادثه‌ی کربلا را ارزیابی نموده است. به طور کلی ارجاعات و استنادات دسته‌اول این اثر افاق‌های فراوانی را برای پژوهش‌های تاریخی-اجتماعی در باب قیام امام حسین می‌گشاید.

زرگری نژاد در واکاوی «ریشه‌های تاریخی قیام» به «جنگ‌های رده و صعود پسران ابوسفیان بر مسند ولایت شام» و «ظهور اشرافیت زراندور و صحابه ثروت اندوز» اشاره کرده و «خلافت عثمان» را سبب ساز «تثبیت قدرت و ثروت قاتلان شهدای کربلا» دانسته است. عصر معاویه، با «اوج‌گیری انفعال سیاسی، جبرگرایی و رعب و خشونت» همراه شده و سبب ساز رفتارهای دوگانه و مذبذب عراقیان و کوفیان می‌گردد.

در ادامه شرح مفصلی از دوران به حکومت رسیدن یزید و اقدامات امام حسین (ع) و سخنان آن حضرت و رفتارهای اطرافیان و جناح‌های مختلف سیاسی آن زمان به دست داده شده و واقعه عاشورا از زمان خروج امام حسین (ع) از مدینه تا ورود ایشان به دشت نینوا و شهادت و پس از آن حوادث مربوط به اسرا نقل و تحلیل شده است.

استدلال‌ات متعددی در توضیح نظریه‌ی اصلی کتاب یعنی برگزیدن «استراتژی شهادت» توسط امام آورده شده که از جمله مهمترین آنها می‌توان به سخنان متعدد ناصحان و اطرافیان امام در باب فضای کوفه و تلاش فراوان آنها برای منصرف کردن حضرت از این سفر اشاره کرد. پاره‌ای سخنان و سخنرانی‌های امام در منازل مختلف سفر و به خصوص عدم تغییر مسیر پس از دریافت خبر شهادت پیک‌های ارسالی به کوفه، -مسلم بن عقیل



«آن‌هایی که گستاخی آن را دارند که مرگ خویش را انتخاب کنند، تنها به یک انتخاب بزرگ دست زده‌اند، اما کار آن‌ها که از آن پس زنده می‌مانند دشوار است و سنگین»

(یسر، از شہادت - اسفند ۱۳۵۰ - مسجد نارمک)

پی نوشت

- [۱] زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۳) نهضت امام حسین (ع) و قیام کربلا، تهران، سمت
- [۲] در نگارش این متن از نسخه کتاب با مشخصات زیر استفاده شده است:
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۱) نهضت امام حسین و قیام کربلا، تهران: سمت
- [۳] عناوین بخشهای کتاب به ترتیب عبارتند از «ریشه‌های تاریخی قیام»، «سلطنت یزید و نهضت امام حسین (ع)»، «عزیمت امام حسین (ع) به سمت کوفه»، «ورود کاروان امام حسین (ع) به دشت کربلا»، «قیام حسینی، اهداف و بنیادهای نظری و اعتقادی»، «شکست توابعین و خروج مختار و انتقام از قاتلان امام حسین (ع)»، «شخصیتها و نام و نشانهای شهدای کربلا»
- [۴] از جمله «تاریخ تحلیلی اسلام» (۱۳۸۱)، «تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)» (۱۳۷۹)، «تاریخ تحلیلی اسلام از بعثت تا غیبت» (۱۳۸۲) تا بحث در «روش تحقیق در تاریخ» (۱۳۶۳) و «تاملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی» (۱۳۸۱). ایشان همچنین فعالیت‌های فراوانی را در راستای تصحیح، چاپ انتقادی و معرفی رساله‌های تاریخی بازمانده از دوره‌های مختلف به خصوص دوره ی قاجار و مشروطیت ایران انجام داده‌اند که از جمله ی آنها می‌توان به مجموعه ی دو جلدی «رسائل مشروطیت» (۱۳۸۶)، «سیاست‌نامه‌های عصر قاجار» (۱۳۸۶) نام برد. نگارش کتب درسی آموزشی در حوزه ی تاریخ بخش دیگری از فعالیتهای دکتر زرگری نژاد بوده است. زرگری نژاد در سال ۸۸ نیز با چاپ کتابچه‌ای کوچک با عنوان «عاشورا» مجدداً به قیام امام حسین پرداخته است. مشخصات کتابشناسی این آثار عبارت است از:
- زرگری نژاد، غلامحسین و دیگران (۱۳۹۲) تاملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی، تهران: نقش جهان
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۸) عاشورا، تهران: کتاب همراه
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۰) رسائل مشروطیت، مشروطه به روایت موافقان و مخالفان، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۲) تاریخ تحلیلی اسلام، از بعثت تا غیبت، تهران: سمت
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۲) تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران: سمت
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۲) سیاست‌نامه‌های قاجاری، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
- [۵] صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۸۶) شهید جاوید، تهران: امید فردا
- [۶] متن شهادت در اثر زیر قابل دسترسی است: شریعتی، علی (۱۳۶۱) حسین وارث آدم (م. آ. آ. ۱۹۰) تهران: نشر قلم
- [۷] مطهری، مرتضی (۱۳۶۸) حماسه حسینی، تهران: صدرا
- [۸] صافی گلپایگانی، لطف‌الله (۱۳۶۶) شهید آگاه، مشهد: موسسه نشر و تبلیغ
- [۹] نام کتاب، است با همین عنوان که بیش تر توسط استاد محمد تقی شریعتی به رشته تحریر در آمده بود.

پایان نامه های مرتبط در دانشگاه های کشور

کتاب های شریعتی به زبان های دیگر

مرگ و مرگ اندیشی در آثار مهدی اخوان ثالث و علی شریعتی

- دانشگاه: دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج
- رساله: کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی
- عنوان: مرگ و مرگ اندیشی در آثار مهدی اخوان ثالث و علی شریعتی
- استاد راهنما: سید عطا الله افتخاری
- نام دانشجو: صدیقه پریداد
- تاریخ دفاع: ۱۳۸۹

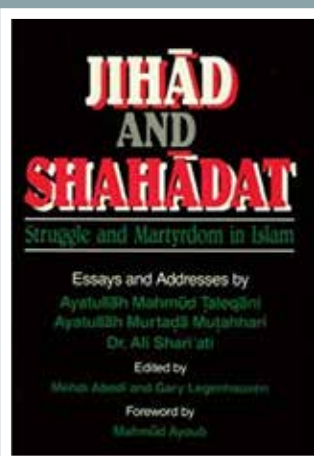
«اندیشه سیاسی دکتر علی شریعتی»

- دانشگاه: دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین

- رساله: کارشناسی ارشد تاریخ
- عنوان: اندیشه سیاسی دکتر علی شریعتی
- استاد راهنما: حجت فلاح نونکار
- نام دانشجو: سهراب زارعی آباد کرد
- تاریخ دفاع: ۱۳۸۹

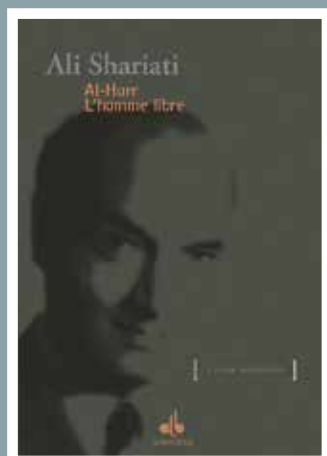
ترجمه کتاب «شهادت» و «پس از شهادت» دکتر علی شریعتی

- دانشگاه: تهران
- رساله: کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب
- عنوان: ترجمه کتاب شهادت و پس از شهادت دکتر علی شریعتی
- استاد راهنما: عدنان طهماسبی
- نام دانشجو: صادق عیدانی
- تاریخ دفاع: ۱۳۸۸



جهاد و شهادت

- ترجمه به انگلیسی: مهدی عابدی و گری لگنهاوزن
- موسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی، هیوستن، تگزاس
- ۱۹۸۰



حر

- ترجمه به زبان فرانسه
- نشر البراق، لبنان
- ۲۰۱۲

شهادت

- ترجمه به ترکی: دکتر مراد دمیرکل
- نشر فکر، آنکارا، ترکیه
- ۲۰۱۵



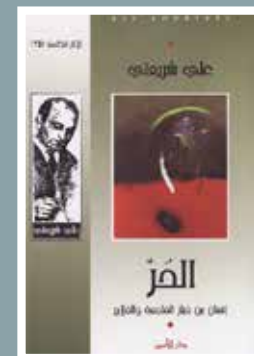
حسین وارث آدم

- ترجمه به ترکی: دکتر مراد دمیرکل
- نشر فکر، آنکارا، ترکیه
- ۲۰۱۵



حر

- ترجمه به عربی: هاشم محسن الأمين
- انتشارات دارالامیر، بیروت، لبنان
- ۲۰۰۷



شهادت

- ترجمه به عربی: ابراهیم دسوقی شتا
- انتشارات دارالامیر، بیروت، لبنان
- ۲۰۰۷



حسین وارث آدم

- ترجمه به عربی: ابراهیم دسوقی شتا
- انتشارات دارالامیر، بیروت، لبنان
- ۲۰۰۷



حر

- نجف
- ۲۰۱۹



شهادت

- بنگلادش



”

اگر یک خون پیام نداشته باشد
در تاریخ گنگ می ماند
و اگر یک خون پیام خویش را
به همه نسل ها نگذارد
جلاد، شهید را در حصار یک عصر
ویک زمان محبوس کرده است.

